

عجل القدر فرجہ الشریف
شہسنگان حضرت مہدی



جلد اول

احمد قاضی زاہدی

شیفتگان

حضرت مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف

«جلد اول»

تألیف: احمد قاضی زاهدی گلپایگانی

مؤسسہ نشر و مطبوعات حاذق

قم - خیابان ارم ☎ ۴-۷۴۲۵۴۳

یا ابا صالح المهدی الدرکنا

قاضی زاهدی، احمد، ۱۳۲۸ -

شیفتگان حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف /

تألیف احمد قاضی زاهدی گلیایگانی -

قم: نشر حادق، ۱۳۷۳ -

۳ ج، ۳۵۰ ریال (هر جلد)

ISBN 964 - 5970 - 57 - 1 (دوره)

ISBN 964 - 5970 - 00 - 8 (ج ۱)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

چاپ قبلی: نشر حادق، ۱۳۷۰ (۱۶۰ ص).

کتابنامه.

ج ۱ (چاپ هفتم: ۱۳۷۹): ۱۲۰۰۰ ریال.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -

۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -

-- رویت -- احادیث: ۳. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق --

-- احادیث الف عنوان.

۲۹۷/۹۵۹

۹ ش ۲ ق / ۸۶۵۱

۱۳۷۳

۴۳۶۷ - ۱۳ م

کتابخانه مل ایران

نام کتاب شیفتگان حضرت مهدی (عج)

مؤلف احمد قاضی زاهدی

ناشر نشر حادق

چاپ قدس

تعداد صفحات (جلد اول) ۴۰۰

نوبت چاپ هشتم

شمارگان ۱۲۰۰ جلد

تاریخ انتشار بهار ۱۳۸۱

مرکز پخش: قم - خیابان ارم مؤسسه فرهنگی نشر حادق

۰۹۱۱۲۵۱۸۰۷۶

۷۷۴۲۵۴۴

۷۷۴۲۵۴۳

حقوق طبع و نشر برای ناشر محفوظ است

دوره ۳ جلدی ۳۰۰۰ تومان

جلد اول ۱۲۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ اِنَّا نُرْغِبُ اِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تَعَزِّبُنَا
اِلَاسْلَامَ وَاَهْلَهُ وَتَدُلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَاَهْلَهُ.
پروردگارا! ما آرزو داریم از تو، در حکومتی
قرارگیریم که عزیز شود در آن حکومت، اسلام و اهل
اسلام؛ و ذلیل و خوار شود در آن، نفاق و اهل آن.
(دعای افتتاح)

آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی
همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی
طعنه ز اغیار تو، ای یار شنیدن تا کی
روی نادیده و اوصاف تو گفتن تا کی
چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد
سخن از لعل تو ای دوست شنیدن دارد

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

«انْ خَلْفَانِي وَاَوْصِيَانِي وَحُجَجِ اللَّهُ
عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي الْاِثْنَا عَشَرَ اَوْلِيَهُمْ عَلَيَّ
وَآخِرُهُمْ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلُ
رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيْ خَلْفَ
الْمَهْدِيِّ وَتَشْرِقُ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَيَبْلُغُ
سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ...»

(بنايع المودّة، باب ۷۸، جلد دوم)

پیامبر خدا فرمود: «بدرستی که خلفا و اوصیاء من و
حجّت‌های خدا بر خلق بعد از من، دوازده نفرند: اول آنها
علی و آخر آنها فرزندی من مهدی است و حضرت عیسی از
آسمان فرود می‌آید و پشت سر حضرت مهدی
(علیه‌السلام) نماز می‌گزارد و سیطره حکومت
حضرت مهدی سراسر عالم را فرا می‌گیرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما
ناموس الدهر وامام العصر الحجة بن الحسن العسكري روى و
ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء وعجل الله تعالى فرجه الشريف
واللعن على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين

از عنایات خداوند متان در دوران غیبت، توجه دلهاى مردم بويژه شیعه
به ساحت مقدس بقية الله الاعظم، ولى عصر، حضرت مهدى
(عليه السلام) است.

در سالهاى اخير، همه شاهد چاپ و نشر كتب متعدد پيرامون
موضوعات مربوط به حضرت و اظهار عشق و علاقه و توسل و التجا، به آن
مظهر رحمت حق و تنها باقيمانده خاندان عصمت و طهارت
حجة بن الحسن العسكري (عجل الله تعالى فرجه الشريف) و ناظر روى
آوردن مردم مسلمان به طرف مسجد مقدس جمكران و مجالس و محافل
مربوط به حضرت در سراسر جهان هستيم.

همه منتظرين ظهورش، علاقمند هستند كه درباره بشارت انبياء به

ظهور و قیام حضرت مهدی (علیه السلام) و همچنین علائم ظهور و کیفیت قیام و امکان تشریف به خدمت حضرت و استفاده از فیوضات بیکران او و... مطالبی بدانند.

و لذا اینجانب بر آن شدم که مطالبی را پیرامون موضوعات یادشده مخصوصاً قضایایی در تشریف و توسل و استغاثه به خدمت آن بزرگوار و استفاده از عنایات و کرامات آن واسطه فیض بویژه از حضرات آیات عظام و مراجع بزرگ مانند: آیت الله العظمی گلپایگانی و نجفی مرعشی و... تهیه و در دسترس عموم شیفتگان و دلباختگان حضرت قرار دهم که امید است این هدیه ناچیز و ران ملخ، مورد قبول آن سلیمان اقلیم وجود واقع شده و نامم در شمار محبتین و منتظرینش قرار گیرد.

در پایان از دانشمند محترم و صدیق ارجمند حجة الاسلام سید محمد حسینی که نظارت کامل در استخراج منابع و بازنویسی پاره‌ای از مطالب و تنظیم فصول و ویرایش این کتاب داشته‌اند و همچنین دیگر عزیزانی که در مقابله و اصلاح و صفحه‌بندی آن، مارا یاری نموده‌اند تشکر و قدردانی نمایم.

و از عزیزانی که قضایایی از تشریف به خدمت حضرت از خود و یا از افراد مورد اعتماد دارند می‌خواهم در صورت امکان نزد حقیر ارسال نمایند. «قم: صندوق پستی ۱۱۶ - ۳۷۱۵۵ دفتر پست شهید رجائی».

حوزه علمیّه قم - احمد قاضی زاهدی گلپایگانی

۱۷ ربیع المولود ۱۴۱۳

این مقدمه بنا به تقاضای ناشر محترم که خود
از شیفتگان حضرت ولی عصر (علیه السلام)
بشمار می آید نگارش یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود بر خاتم اوصیا و مفخر اولیا و کوکب فروزان آسمان ولایت و
تنها باقیمانده خاندان عصمت که با انقلاب خود، آخرین حلقه از حلقات
مبارزه حق و باطل را به پایان برده و کاخهای ستم و کنکره‌های بیداد را برای ابد
درهم کوبیده و آنچه غایت بعثت انبیا و آرمان اولیا بوده در جامعه تحقّق
خواهد بخشید.

السلام علی شمس الظلام و بدر التمام.

سلام و درود بر خورشید فروزان امامت که از پس ابر غیبت بر زوایای
قلب شیفتگانش نور امید می افشاند و بر مظلومان و مستضعفان، نوید رهایی
می دهد و با طوفان قیامش منافقان و حيله گران و دغلبازان را از صحنه خارج
کرده و مدعیان دروغین حقوق بشر را رسوا نموده و مظلومان و حق از دست
داده گان را به حقوق حقّه خود نایل خواهد ساخت.

السلام علی صاحب الصمصام و فلاق الهام

سلام و درود بر بزرگ انقلابی تاریخ بشریت که با انقلاب بی نظیرش، بساط
ستم و ستمگر را در جهان برچیده و بر حکومتها و نظامهای باطل خاتمه داده و
بیدادگران و ستم پیشگان را برای ابد در زباله دان تاریخ دفن نموده و پرچم

عدالت و رحمت را بر بسیط زمین برافراشته و حکومت عدل را جایگزین حکومت جور خواهد نمود.

سلام و درود بر انبیاء و اولیائی که از ظهور و قیام و حکومت جهانی او نرید داده و انتظار قدوم مبارکش را به رهروانشان توصیه نموده‌اند.

سلام و درود بر رهروان و شیفتگان و دلباختگان او که یک لحظه از لحظات زندگی از یاد او غافل نبوده و برای رسیدن به وصال دلربایش از هر سعی و کوششی دریغ نمی‌ورزیده و افتخار زیارت او را با سلطنت بر زمین و زمان مبادله نمی‌کنند.

السلام علی ربیع الانام ونضرة الايام

سلام و درود بر بهار انسانها و شکوفایی دورانها

یعنی: آنکه با ظهورش، فجر نور شکافته و همه جا نور باران می‌شود. عدل و مساوات همه گیر شده و نابسامانیها در تمام محورهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ... از میان خواهد رفت. جهلها و ستمها رخت خواهد بست. عقلها و دانشها به کمال خواهد رسید، زندگیها با طراوت و انسانها با صفا خواهند شد.

آری وعده خدا حق است و تخلف ناپذیر!

آن روز فرا خواهد رسید که چهره درخشان او، نمایان و با اشعه طلایی خود ظلمت غم افزای شب را از بین خواهد برد و آنان را که در تاریکی فساد و طغیان از هر گونه تحرک و امانده و گرفتار طوفان هولناک جرایم و جنایات و امواج خطرناک ظلم و ستم گردیده‌اند به ساحل نور و عدالت هدایت خواهد کرد.

آری! سیطره حکومت و سلطنت او که بر مبنای عدل و صلح واقعی مبتنی است تمام شرق و غرب جهان را زیر نفوذ خواهد گرفت و تمام فاصله‌ها و مرزها را نابود و هرگونه اختلاف طبقاتی را محو و تمام انسانها را: شرقی و غربی، آمریکائی و آفریقائی، آسیائی و اروپائی، سفید، سیاه و سرخ، همه و

همه را زیر یک پرچم گرد آورده و پیرو یک آئین ساخته و در تمام نقاط عالم بانگ روح افزای «لا اله الا الله و محمد رسول الله» را طنین انداز خواهد نمود و در میان تمام ملل و امم، قانونی غیر از قانون مقدس اسلام به رسمیت نخواهد شناخت.

السلام علی المهدی الذی وعد الله عزّ وجلّ به الامم.

اعتقاد به حضرت مهدی - علیه السلام - و ظهور آن منجی بشریت و ذخیره الهی اختصاص به مذهب شیعه ندارد؛ بلکه اعتقاد به حضرت ولی عصر و مصلح غیبی را در فضاهاى برون از حوزه اعتقادات و فرهنگ تشیع باید جستجو کرد. زیرا اعتقاد به حضرت مهدی - علیه السلام - در سرتاسر آفاق زمانی و مکانی اسلام، کتابها و تألیفها، مسجدها و مدرسه‌ها، میان مشایخ و اساتید حدیث و عالمان گوناگون اهل سنت: مفسران و محدثان، مورخان و نویسندگان، رجال نویسان و تراجم نگاران، ادیبان و لغویان، عارفان و شاعران، بصورت مبسوط مطرح است. همه و همه در کتابهای مختلف خویش به ذکر احادیث مربوط به حضرت مهدی پرداخته و سخنانی بس جالب، در شمایل و سیرت او، در فضایل و منقبت او، در علائم ظهور و کیفیت قیام او، در چگونگی استقرار و حکومت جهانی او سخن گفته‌اند.

بعضی از علما مانند: ابن حجر هیثمی، ابن ابی الحدید معتزلی، گنجی شافعی و... به متواتر بودن احادیث «مهدی» تصریح نموده‌اند.^۱

بعضی دیگر مانند: ابن خلدون می‌گوید: بین تمام اهل اسلام در طول تاریخ مشهور است که در آخر الزمان مردی از اهل بیت به نام «مهدی» قیام خواهد نمود و دین اسلام را یاری و عدالت را گسترش خواهد داد و تمام مسلمین، از آن متابعت نموده و بر تمام ممالک اسلامی مستولی خواهد شد.^۲

۱ - رجوع شود به کتاب پیراج منتخب الاثر، صفحه ۳ به بعد.

۲ - مقدمه ابن خلدون، چاپ بیروت، طبع سال ۱۴۰۸، صفحه ۳۱۱.

و همچنین زبیدی می نویسد: «مهدی» نام کسی است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بشارت آمدن آن را داده است. «جعلنا الله من انصاره»^۱.
 و حافظ شیخ منصور علی ناصف می گوید: در میان تمام طبقات علما و دانشمندان مشهور است که: در آینده مردی به نام «مهدی» ظهور خواهد کرد و تمام ممالک اسلامی را تحت سیطره خود در آورده و موجب بسط عدالت در میان مردم خواهد شد.

و سپس اضافه می کند که احادیث «مهدی» را گروهی از نیکان صحابه نقل کرده و بزرگان محدثین مانند: ابن داود، ترمذی، ابن ماجه، طبرانی، ابویعلی، احمد بن حنبل، و حاکم نیشابوری در تألیفات خود آورده اند. و تواتر اخبار «مهدی» بر همگان روشن است هر کس که کوچکترین آگاهی و ذره ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد، نمی تواند این قضیه را انکار نماید^۲.

پس معلوم است که مسئله حضرت مهدی - علیه السلام - در قلمرو گسترده فرهنگ اسلامی اهل سنت نیز بنحو مبسوط بحث شده و در این زمینه مستقلاً یا ضمناً کتابها و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده و در معتبرترین کتابهای اهل سنت مانند: «الرساله» از محمد بن ادریس شافعی متوفای ۲۰۴ رئیس مذهب شافعیّه و «مسند» احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ رئیس مذهب حنابله و «صحیح بخاری» از محمد بن اسماعیل بخاری متوفای ۲۵۶ و «صحیح مسلم» متوفای ۲۶۱ و «سنن ابن ماجه» متوفای ۲۷۵ و «سنن ابی داود» متوفای ۲۷۵ و «صحیح ترمذی» متوفای ۲۷۹ و... ویژگیهای حضرت مهدی (علیه السلام) و علائم ظهور و حکومت جهانی

۱ - تاج العروس، ماده هدی.

۲ - غایة المأمول، جلد ۵، صفحه ۳۱۲. (باب هفتم)

واستیلای آن حضرت بر عالم، مطرح گردیده است.^۱

مهدی (علیه السلام) در میان سایر ادیان

بلکه باید گفت: عقیده به مهدی و مصلح بزرگ جهانی از حوزه اعتقادات مسلمین نیز فراتر رفته و در ادیان قدیم مانند: آئین زرتشتی، هندی، بودایی، یهود و مسیحیت و... به عنوان یک اصل مسلم و قطعی مطرح است و هر یک از انبیای سلف و رهبران مذهبی گذشته، به پیروانشان از آمدن مصلح غیبی و تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی بشارت داده و به مظلومان و ستم‌دیدگان و مستضعفان و بیچارگان، از سپری شدن فصل چپاولگران بین المللی و غارتگران حرفه ای و ستم پیشگان بی رحم و فرارسیدن فصل شکوفایی عدالت و پیاده شدن قانون مقدس الهی در سراسر گیتی نوید داده اند.

در کتاب «اوستا» و «زند» زرتشتیان و «شادکمون» و «دید» هندیان و «دادتک» و «پاتیکل» برهمنیان و در کتب مقدس بودائیان، در مزامیر «زبور» منسوب به حضرت داود و در فصول «توراة» منسوب به حضرت موسی و اسفار «انجیل» منسوب به حضرت عیسی و... سخن از ظهور منجی بشریت و مصلح کل و برهم زنده بساط ظلم و ستم و تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی مبتنی بر پایه های عدالت نوید داده شده.

در هر یک از آیین و ادیان و مکاتب و ملل و اقوام از مصلح جهانی با تعبیر های متناسب با فرهنگ خود نام برده و سخن گفته اند.

هریک به زبانی سخن حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و طوطی به ترانه

۱- رجوع شود به صفحه ۷۶ همین کتاب و کتاب منتخب الاثر، صفحه ۳.

در آیین زرتشت از او به نام «سوشیانت» یا «سوشیانس» (نجات دهنده بزرگ جهان) و در میان یهودیان به نام «ماشیع» (مهدی بزرگ) و در آیین هندی به نام «آواتارا» و در آیین بودائی به نام «بودای پنجم» و در میان برهمنیان به نام «ویشنو» و در کتاب شاکمونی از کتب مقدس هندیان به نام «فرزند سید خلاق دوجهان» و در کتاب مقدس داد تک برهمنیان به نام «آخرین وصی ممتا» (محمد) و در کتاب پاتیکل به نام «راهنما» (هادی، مهدی) تعبیر نموده اند.

و اهالی صربستان در انتظار «مارکو کرایویچ» و ساکنان جزایر انگلستان در انتظار «ارتور» و ایرانیان باستان در انتظار «گرزاسپه» و یونانیان در انتظار «کالویبرگ» و اقوام اسکاندیناوی در انتظار «اودین» و اقوام اروپای مرکزی در انتظار «بوخص» و اقوام آمریکای لاتین در انتظار «کوتزلکوتل» و چینی ها در انتظار «کرشنا» بسر می برند.^۱

بنابراین مسئله اعتقاد به حضرت مهدی - علیه السلام - و مصلح واقعی و تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی، یک اصل قطعی و مسلم و پذیرفته شده میان پیروان تمام ادیان و مذاهب و ملل بوده است.

آنچه که مهم به نظر می رسد تحقیق و بررسی در ویژگیهای حضرت «بقیة الله الاعظم» و علائم ظهور و کیفیت قیام و چگونگی استیلای آن حضرت بر جهان و نحوه تشکیل حکومت واحد جهانی و بسط عدل و مساوات آن بزرگوار، و نحوه توسل و تشرّف به محضرا و رسیدن به وصال افتخار آفرین آن عزیز و عنایات و توجهات و کرامات و معجزات آن ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) است که برادر ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای قاضی زاهدی در این کتاب حاضر، پیرامون بسیاری از این موضوعات

۱ - رجوع شود به صفحه ۲۷ همین کتاب و ادیان و مهدویت، صفحه ۳۸ و خورشید مغرب، صفحه ۶۹ و او خواهد آمد، صفحه ۷۹.

بنحو مبسوط و زیبا بحث کرده که امید است مورد استفاده و بهره‌برداری عاشقان و شیفتگان حضرت قرار گیرد انشاءالله تعالی.
وما این مقدمه را با فرازی از دعای افتتاح به پایان می‌بریم:

اللهم انا نشكوا اليك فقد نبينا صلواتك عليه وآله وغيبه امامنا
وكثرة عدونا وقلة عددنا وشدة الفتن بنا.
خدایا!

از فقدان و ازدست دادن پیغمبرمان،
از غیبت و پنهانی اماممان،
از کثرت و بسیاری دشمنانمان،
از کمی و اندکی تعداد نفراتمان
از رو آوردن فتنه‌ها بسویمان.
شکوه و شکایت نزد تو می‌آوریم

ای زاده پیغمبر! ای میوه دل حیدر! ای امید قلب زهراى اطهر!
ما غفلت کردیم، متوجه نشدیم، غافلانه و جاهلانه، آن یوسف عزیز را بدون
اینکه حتی ثمن بخسی نصیبمان شود ازدست دادیم. و اینک در هجران تو،
کنعان زندگی ما در خشکسالی سوزان فرو رفته و زندگی بر ما سخت شده،
باشرمندگی، دست تمنا به سوی آن یوسف عزیز زهرا گشوده و عرضه می‌داریم:
يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ
وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

ای فاتح بزرگ جهان! ای قلب عالم امکان! ای مظهر رحمت بیکران!
 اینک باقلبی پرازسوز و سینه‌ای مملو از گداز و چشمانی سرازیر از اشک،
 فریاد می‌نهم: ای عزیزترین عزیزان! ای گرامی تر از یوسف یعقوب!
 اگر دل‌باختگان یوسف بادیدن روی دل آرای او انگشت بریدند، شیفتگان تو
 بدون دیدن جمال زیبایت از جان و تن گذشتند و در آتش فراق ت پروانه وار
 سوختند، شاید که بر قلبهای سوخته آنان آب وصال ریزی و با صبح ظهورت
 شام ظلمانی هجران آنان را به روز روشن مبدل سازی.

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (علیه السلام)

سید محمد حسینی

فصل اول

شناختی از حضرت مهدی (علیه السلام)

- مهدی (علیه السلام) کیست؟
- سیمای مهدی (علیه السلام) در آینه قرآن.
- حضرت مهدی (علیه السلام) در کتب پیشینیان.
- اسامی مقدس حضرت مهدی (علیه السلام).
- ویژگیهای حضرت مهدی (علیه السلام).
- شباهت حضرت مهدی به انبیا و ائمه علیهم السلام.
- سیستم حکومتی امام زمان (علیه السلام).

مهدی (علیه السلام) کیست؟

نام مبارک آن حضرت «م ح م د» فرزند امام حسن عسکری - علیه السلام - و کنیه اش «ابوالقاسم» است. حضرت سحرگاه ۱۵ شعبان المعظم سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ هجری قمری در سامرا از مادری پاکدامن به نام «فرجس» تولد یافت.

پنج سال در دامن تربیت پدر بزرگوارش بود، در این مدت بیش از یکصد تن از افراد صالح، خدمتش مشرف، و از محضر پرفیضش استفاده کردند.

در سال ۲۶۰ هجری قمری که شهادت پدرش اتفاق افتاد به جای پدر به مقام والای امامت منصوب و به خاطر امری که خدا برای او در نظر گرفته از همان اول، در غیبت بسر برد که «غیبت صغری» باشد.

و به وسیله چهار نایب خاص به ترتیب «عثمان بن سعید»، «محمد بن عثمان»، «حسین بن روح» و «علی بن محمد سیمری» با مردم ارتباط

داشت. و پس از این مدت که ۶۹ سال ادامه داشت غیبت صغری پایان یافت و توقیعی به علی بن محمد سیمری رسید مشعر بر آنکه: «مأذون نیستی دیگر کسی را نایب خود قرار دهی».

و اعلان این جهت که «غیبت کبری» پیش آمده، دستور اکید صادر فرمود که: «مردم را از این پس به علما و راویان احادیث ارجاع ده».

البتّه هنوز غیبت کبری ادامه دارد تا روزی که خدا بخواهد حضرت بیاید و جهان پر از ظلم و ستم را پر از عدل و داد نماید.

سیمای مهدی (علیه السلام) در آئینه قرآن

۱ - «الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۱.

یعنی: «این همان کتابی است که در آن تردیدی نیست، و وسیله هدایت برای پرهیزگاران است».

از امام صادق - علیه السلام - درباره «الذین یؤمنون بالغیب» نقل شده که فرمود: «آنها کسانی هستند که ایمان به حقایق قیام قائم دارند»^۲.

۲ - «وَوَئْرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳.

یعنی: «اراده ما بر این قرار گرفته که بر مستضعفین در زمین، منت نهاده و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم».

شیخ طوسی مسنداً از امیرالمؤمنین - علیه السلام - در تاویل آیه فوق

۱ - سوره بقره، آیه ۳ - ۱.

۲ - تفسیرالمیزان، جلد ۱، ص ۴۴.

۳ - سوره قصص، آیه ۴.

روایت کرده که فرمود: «کسانی که ضعیف شده‌اند در روی زمین آل محمداند؛ و خداوند مهدی ایشان را مبعوث می‌کند. پس ایشان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل می‌گرداند».^۱

۳ - «إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا».^۲

یعنی: بدانید خداوند، زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند.

شیخ طوسی در کتاب «الغیبة» با اسناد از ابن عباس روایت کرده که: «یعنی: خدا با قائم آل محمد - علیهم السلام - زمین را بعد از مردنش، - یعنی: بعد از ظلم به اهالی مملکتها - احیا می‌کند و زنده می‌گرداند».^۳

۴ - «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا».^۴

یعنی: «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه‌دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنانکه تنها مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت».

در همان کتاب آمده که: این آیه در شأن مهدی - علیه السلام - است.^۵

۵ - «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ

۱ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۴.

۲ - سوره حدید، آیه ۱۶.

۳ - غیبة شیخ طوسی، ص ۱۱۰.

۴ - سوره نور، آیه ۵۴.

۵ - غیبة شیخ طوسی، ص ۱۱۰.

وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱.

یعنی: «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که: این آیه نیز درباره حضرت قائم است.^۲

و او امامی است که خداوند او را بر همه کیش‌ها غالب گرداند و او زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.

نویسنده گوید: این آیه صراحت دارد که: اسلام باید دنیا را بگیرد هر چند با مخالفت دیگران روبرو شود. و تاکنون اسلام در جهان بطور کلی مستقر نشده. پس باید بگوییم مردی آسمانی، این کار را خواهد کرد.

۶ - «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^۳.

یعنی: (آیا معبودهای بی ارزش شما بهترند) «یا کسی که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می‌رساند و گرفتاری و بلا را برطرف می‌سازد و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؟!».

از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده که فرمود: «این آیه درباره قائم آل محمد است. به خدا قسم «مضطر» اوست، که دو رکعت نماز در مقام حضرت ابراهیم بگزارد. و خدا را بخواند، پروردگار نیز اجابت کند و گرفتاری او را برطرف و آنها را در زمین خلیفه خود گرداند»^۴.

۱ - سوره صف، آیه ۹.

۲ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳ - سوره نمل، آیه ۶۲.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۸.

۷ - «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»^۱.

یعنی: «و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است».

۸ - «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲.

یعنی: «ما در «زبور» بعد از ذکر (تورات یا کتب آسمانی) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد».

علی بن ابراهیم «ذکر» را تمام کتب آسمانی می‌داند. و بنابراین، معنی آیه این است که: «قبل از زبور نیز در کتب آسمانی نوشتیم».

مفسرین دیگر گفته‌اند: «ذکر»، تورات است.

و گفته شده که: زبور، نوع کتب آسمانی و ذکر، لوح محفوظ است.^۳

۹ - «هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»^۴.

یعنی: «آیا داستان آن فروگیرنده به تو رسیده است؟».

شیخ صدوق در کتاب «ثواب الاعمال» از «محمد بن سلیمان» از پدرش روایت کرده که گفت: از حضرت صادق - علیه السلام - پرسیدم:

«هل آتیک حدیث الغاشیه» یعنی چه؟

فرمود: مقصود، قائم ماست، که اهل باطل را با شمشیر فرو می‌گیرد.

گفتم: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» (صورت‌های آنها در آن روز،

وحشتناک است) یعنی چه؟

۱ - سوره صف، آیه ۱۳.

۲ - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۷. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

۴ - سوره غاشیه، آیه ۱.

فرمود: از ترس قدرت او گریز ندارند.

گفتم: «عَائِلَةٌ نَّاصِبَةٌ» (عمل کننده رنج دیده) چیست؟

فرمود: «آنها برخلاف دستور خدا عمل می‌کنند و والیان جور منصوب دارند.

گفتم: «تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» (در آتش سوزنده بیفتند) یعنی: چه؟

فرمود: به روزگار قائم ما، در آتش جنگ بسوزند؛ و در سرای دیگر به دوزخ درافتند.^۱

۱۰ - «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ».^۲

یعنی: «روزی که بعضی از آیات پروردگار فرارسد، ایمان کسانی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند سودی نبخشد».

«شیخ صدوق» - ره - در کتاب «کمال الدین و ثواب الاعمال» از حضرت صادق - علیه السلام - روایت نموده که فرمود: «آیات، ائمه هستند و بعضی آیات، قائم آل محمد است».^۳

۱۱ - «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ».^۴

یعنی: (ای پیامبر به مردم) «بگو: به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود چه کسی می‌تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد».

شیخ صدوق در «کمال الدین» از امام محمد باقر - علیه السلام - نقل می‌کند که فرمود: «مراد از این آیه، قائم آل محمد است. و معنی آیه

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۰.

۲ - سوره انعام، آیه ۱۵۸.

۳ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۱.

۴ - سوره ملک، آیه ۳۰.

این است که: اگر ببینید امام شما غائب شود و نمی دانید کجاست، کیست که او را ظاهر گرداند تا اخبار آسمانها و زمین و حلال و حرام خدا را به شما بدهد؟

آنگاه فرمود: به خدا قسم، تأویل این آیه هنوز نیامده و البته خواهد آمد.^۱

در این آیه از امام زمان، تعبیر به آب شده (که موجب حیات همه اشیاست) «لو خلت الأرض طرفة عين من حجة لساخت باهلها»^۲ یعنی: اگر روی زمین یک چشم بهم زدن از حجت خالی باشد، زمین تمام اهل خود را در درون خود فرو می برد و می بلعد.

۱۲ - «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۳.

یعنی: «یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیم نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است».

حضرت باقر - علیه السلام - فرمود: «این آیه در باره مهدی - علیه السلام - و یاران آن حضرت نازل شده است، که خداوند مشرقها و مغربهای زمین را به تصرف آنان در آورد و دین اسلام به دست آنان بر تمامی ادیان غالب شود. و عدالت، عالم را فراگیر شود، بنحوی که اثری از ظلمها و بدعتها هرگز دیده نشود»^۴.

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۰، و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۹.

۲ - بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۹. عیون اخبار الرضا، ص ۱۵۰. علل الشرایع، ص ۷۷.

۳ - سوره حج، آیه ۴۱.

۴ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۴۷.

۱۳ - «وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا».^۱

یعنی: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر فرمان او تسلیمند و به سوی او باز می‌گردند».

از «رفاعة بن موسی» روایت شده که گفت: شنیدم از حضرت صادق - علیه السلام - که در تفسیر این آیه فرمود: «هرگاه مهدی - علیه السلام - قیام کند، مصداق آیه ظاهر می‌شود؛ زیرا آن وقت است که در زمین باقی نماند هیچ قریه و بلد و مملکتی، مگر آنکه در آن ندا داده می‌شود و صداها بلند می‌شود به «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».^۲

۱ - سوره آل عمران، آیه ۸۲.

۲ - کتاب المهدی، ص ۸۸.



حضرت مهدی

علیه السلام

در کتب پیشینیان

بشارات عهدین

اکنون قسمتی از بشارات عهدین (تورات و انجیل) و کتب مهم ادیان دیگر را دربارهٔ حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - می‌نگاریم تا معلوم شود که در این کتابها هم (اگر چه تحریف شده) از ظهور حضرتش خبر داده و آنهایی که عقیده به این کتابها دارند بدون تعصب قضاوت نمایند و از خواب غفلت بیدار گردند.

«حرف تا - تیتی شاعاه و تیت قوف تشوعاه و بیر به نبواه شاطط ویملا

کال ازعاه»^۱.

یعنی: «بیاید ساعتی که فرج قوی گردد و نبوت بسیار شود و مانند سیل جهان را پر کنند».

وحی فوق، بشارت از یک عصر درخشان و سعادت عمومی جهانی می‌دهد که عالم انسانیت، حیات نوین یافته و نتیجه و هدف انبیای الهی و رجال برجسته وحی یکجا و به تمام معنا آشکار گردد و فرج و نصرت الهی با نهایت قدرت و جبروت هویدا شود که گویی تمامی پیامبران الهی

به یکجا گرد آمده و آنچنان ایجاد انفجار و انقلاب روحانی و معنوی نموده‌اند که آثار دعوت و تربیت آنان همچون سیل، جهان را پر کرده و سراسر کره مسکونی بشریت به زیر پرچم حق و عدالت گرد آیند و شر و فساد و انحراف و اختلاف عقاید و ادیان بکلی از بین برود و آن زمان ظهور مهدی است.

صاحب کتاب بشارات عهدین ذیل آیه «ولقد کتبنا فی الزبور...» می‌نویسد: «مضمون آیه فوق در مرموز (۳۷) زبور داود مکرراً ذکر شده و این بشارت عظیم را به الحان گوناگون بیان کرده و پس از تسلی و دلداری به حضرت داود آمده است که:

«از شریان رنجیده مشو؛ زیرا همچون علف زود بریده می‌شوند. بر خداوند توکل نمای و از او متلذذ باش، به او آرام‌گیر و در انتظارش باش.»
آیات ۱ تا ۷ فرماید:

«بشارت سی و سوم: (۹) زیرا که شریان منقطع می‌شوند اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد. (۱۰) و حال اندک است که شریر نیست، می‌شود که هر چند مکانش را جستجو نمایی ناپیدا خواهد بود (۱۱) اما متواضعان وارث زمین شده از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد...»^۱

بشارت سی و چهارم: در کتاب «زند» که کتاب مذهبی زردشتیان است نیز اشاره به انقراض اشرار و وراثت صلحا نموده، فرماید:

«لشگر اهریمنان با ایزدان^۲ دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش

۱ - شماره‌های داخل پرانتز مربوط به آیات است.

۲ - ایزدان یعنی: خداپرستان. و شاید در اصل ایزدیان بوده که به معنی منسوبین به خدا و الهیون باشد.

دارند و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد اما نه بطوری که بتوانند ایزدان را محو و منقرض سازند. چه در هنگام تنگی از جانب «اورمزد» که خدای آسمان است به ایزدان که فرزندان اویند یاری می‌رسد و محاربه ایشان نه هزار سال طول می‌کشد.

آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازند. و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند. و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهد نشست.^۱

در کتاب «حکی نبی» که به زبان عبری است فصل دوم آیه ۷ گوید:
 «وَهَرِ عِستى اِتْ کال هَفوْیِم وِبائو حَمِدَّتْ کال هَفوْیِم وِ مِلوتى ات
 هبیت هَزَه کابود آمر یهواه صباوت».

یعنی: «تمامی امم را به هیجان می‌آورم و مرعوب همگی طوائف خواهد آمد. و پر می‌کنم این خانه را از جلال، امر خدای لشگرهاست».
 بر حسب نصوص متواتره اسلامی و کتب مقدسه انبیا، حامل پرچم انقلاب جهانی و پرچمدار نهضت بی‌سابقه‌ای که تمامی ملل جهان را به هیجان می‌آورد مرعوب و مورد انتظار جهانیان می‌باشد امام عصر - ارواحنا فداه - است که خانه خدا را پر می‌کند از جلال، و آیین خدا را در سراسر جهان منتشر می‌سازد.

و احتمال می‌رود مقصود از «خانه خدا» که در بشارت فوق آمده: «مکه معظمه»، یعنی: مطلع شمس فروزان حضرت مهدی باشد که ندای

اسلام را از آنجا آغاز کند.

و نیز احتمال می‌رود «بیت المقدس» باشد که در عصر ظهور حضرتش بزرگترین مراکز روحانی اسلام گردد.

مژده کتاب صفنیای نبی پیرامون حضرت مهدی (علیه السلام)

در فصل سوم کتاب صفنیای نبی، پس از آنکه در آیه (۶) فرماید: «به منظور گرد آوردن تمام طوایف بشر بر یک دین حق، سلاطین و دول مختلفه را نابود کنم و به گرمی غضب من تمامی روی زمین بسوزد» گوید: «کی آراهیوح ال عمیم سافاه برورا لیقرو کولام بشم یهواه لعابدوا شحم احاد (۷)».

یعنی: «آن وقت برگردانم به قومها لب پاکیزه برای خواندن همه به نام خدای و عبادت کردن ایشان به یک روش».

اشیعیاء، ۴۵ - ۲۲ پس از آیاتی چند درباره بت پرستی فرماید:

«بنو الی وهیوا شعوکل إفص آرص کی انی ال وان عودحی نیشعنی یاصامیبی صداقاه دابار و لایاشوب کی لی یتجرع کل برخ یتشابع کل لاشون (۲۳)».

یعنی: «رو کنید به من و رستگار شوید. ای همه جمعیت زمین! که منم خدا و نیست دیگری. به خود سوگند می‌خورم بیرون آمد از دهان من به راستی سخن و ندارد برگشت، که: برای من سجده کنند همه آفریدگانم و قسم خورند به من همه زبانها».

این نکات می‌رساند که: فرمان عمومی توجه عموم بشر به سوی خدا که

صادر گردید در یک آینده‌ای بدون استثناء صورت عمل خواهد گرفت و تمامی بشریت خدا پرست شوند.
در کتاب شاکمونی^۱ گوید:

«پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلاق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود. و او کسی است که به کوه‌های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و جن و انس در خدمت او شوند. و از سودان که زیر خط استواست تا عرض تسحین که زیر قطب شمالی است و ماورای بحار را صاحب شود. و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد و نام او «ایستاده و خداشناس» باشد.»
چنانچه ملاحظه می‌فرمایید نام پیامبر اسلام به لغت هندی «کشن» و نام فرزندش مهدی «ایستاده و خداشناس» (قائم) آمده است.

حضرت مهدی (علیه السلام) از دیدگاه انجیل متی

بشارت سی و نهم - در (متی آیات ۱۳۱، ۳۴، ۲۵) آن حضرت را به نام فرزند انسان خوانده فرماید:
«و چون فرزند انسان در جلال خود خواهد آمد با جمیع ملائکه مقدسه بر کرسی رهبری قرار خواهد گرفت (۳۱).»
«همگی قبائل نزد وی جمع خواهند گشت و آنها را از یکدیگر جدا خواهد نمود، چنان که شبانی میشها را از بزها جدا نماید. (۳۲).»

۱ - شاکمونی از اعظم کفره هند است که به عقیده آنان پیامبر و صاحب کتاب آسمانی است.

«پس میشها را بر راست و بزها را بر چپ خود ایستاده خواهد نمود» (۳۳).

«آنگاه ملک به اصحاب یمین خواهد گفت: ای برکت یافتگان خدا! بیاید و آن مملکت را که از ابتدای عالم برای شما مهیا شده بود تصرف نمایید» (۳۴).

و در آیه ۴۶ فرماید: «و آنها (یعنی: اصحاب دست چپ و بدسیرتان) در عذاب ابدی خواهند رفت و عادلان در حیات ابدی».

و در آیه ۱ فصل بعد فرماید: «چون عیسی مجموع این سخنان را به انجام رسانید به شاگردان گفت...».

فرزند انسان کیست؟

بر خلاف آنچه گروهی از علما و مفسرین انجیل پنداشته‌اند فرزند انسان که در آیات فوق، زمامدار و حامل پرچم سلطنت جهانی در آینده معرفی شده، حضرت مسیح - علیه السلام - نیست، (گرچه این کلمه در اصطلاح انجیل غالباً بر آن حضرت اطلاق شده است)؛ زیرا از آیه ۱ فصل بعدی که گذشت روشن می‌گردد که بشارت دهنده خود مسیح است و از شخصی بشارت می‌دهد که در آینده جمیع ملل عالم نزد او گرد آیند.

و از جملات: «خواهد آمد»، «قرار خواهد گرفت»، «نزد او جمع خواهند گشت» و ... روشن می‌شود که: شخص مورد بشارت مسیح، در عصر وی نبوده، بلکه بعداً خواهد آمد.

بنابراین، با اندک تأملی در بشارت فوق نتیجه گرفته می‌شود که:

مقصود از «فرزند انسان» شاخص‌ترین مولود عالم انسانی و عصاره عالم وجود حضرت «م ح م د» بن الحسن العسکری - علیه السلام - است که تمامی ملل نزدش جمع شوند و زمام امور اجتماع را در کف با کفایت خود گیرد.^۱

مژده کتاب «دید»

و در کتاب «دید» که از کتب آسمانی هندیان است گوید: «پس از خرابی دنیا پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که پیشوای خلائق باشد و نام او «منصور»^۲ باشد و تمام عالم را بگیرد و به دین خود آورد. و همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد. و هر چه از خدا خواهد بر آید».

بشارت کتاب «باسک» هندوها در مورد حضرت مهدی (علیه السلام)

و در کتاب «باسک» که از کتب آسمانی هندوهاست گوید:
«دور دینی تمام شود به پادشاه عادل در آخرالزمان که پیشوای

۱ - بشارت عهدین، ص ۲۴۴.

۲ - در برخی از روایات، منصور را یکی از اسماء حضرت مهدی خوانده و آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا»، «سوره اسری، آیه ۳۲» را بر آن حضرت تاویل کرده اند که وی ولی خون مظلومان و منصور و مؤید از جانب خدا می باشد.

ملائکه و پریان و آدمیان باشد؛ و حق و راستی با او باشد. و آنچه در دریا و زمینها و کوهها پنهان باشد همه را به دست آورد. و از آسمانها و زمین و آنچه باشد خبر دهد. و از او بزرگتر کسی به دنیا نیامد».

در روایات اسلامی هم آمده که:

«تخرج له الارض اقالید کبدها».

یعنی: زمین، جگر و باطن خود را برای حضرت مهدی - علیه السلام - آشکار سازد و تمامی گنجهای عالم در دسترس حضرتش قرار گیرد.

مژده کتاب «پاتیکل» پیرامون حضرت مهدی (علیه السلام)

«چون مدت روز تمام شود، دنیای کهنه نو شود و زنده گردد از فرزندان دو پیشوای بزرگ جهان که یکی «ناموس آخرالزمان» و دیگری «صدیق اکبر» یعنی: وصی بزرگتر وی که «پشن» نام دارد و نام آن صاحب ملک تازه، «راهنما» است، به حق پادشاه شود و خلیفه «رام» باشد و حکم براند. و او را معجزه بسیار باشد. هر که پناه به او برد و دین پدران او اختیار کند سرخ روی باشد در نزد رام».

در این جا چند نکته را باید متذکر شویم:

- ۱ - مقصود از «ناموس آخرالزمان»، ناموس اعظم الهی پیامبر خاتم حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله وسلم - است.
- ۲ - «پشن» نام هندی حضرت علی بن ابی طالب - علیه السلام - است.
- ۳ - «راهنما» نام حضرت مهدی - علیه السلام - است که بزرگترین

نماینده راهنمایان الهی و نامش نیز «هادی» و «مهدی» و «قائم بالحق» است.

۴ - «رام» در زبان سانسکریتی به معنای خداست.

۵ - این جمله آخر، صراحت دارد در اینکه: «حضرت مهدی علیه السلام - جهانیان را به دین اجدادش (اسلام) دعوت می کند».

کتاب مزبور ادامه می دهد:

و دولت او بسیار طولانی شود. و عمر او از فرزندان ناموس اکبر زیاد باشد. و آخر دنیا به او تمام شود. و از ساحل دریای محیط و جزایر سراندیب و قبر آدم - علیه السلام - و جبال القمر تا شمال هیکل زهره تا سیف البحر و اقیانوس را مسخر گرداند. و بتخانه سومنات را خراب کند. و «جگونات» (که به لغت سانسکریتی نام بتی است که هندوها آن را مظهر خدا می دانند) به فرمان او به سخن آید و به خاک افتد، پس آن را بشکند و به دریای اعظم اندازد. و هر بتی که در هر جا باشد بشکند.

بشارت کتاب «جاماسب» در مورد

حضرت مهدی (علیه السلام)

«مردی بیرون آید از زمین تازیان از فرزندان هاشم مردی بزرگ سر و بزرگ تن و بزرگ ساق، و بر دین جد خویش باشد با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین پر داد کند و از داد وی باشد که گرگ و میش با هم آب خورند. و مردم بسیار شوند و عمر دیگر باز به درازی کشد

و باز گردد. چنان که مردی بود که او را پنجاه فرزند بود نر و ماده... و کوه و دشت پر از مردم شود و پر از حیوان گردد و همچون عروسی شود. و همه کس به دین مهر آزمای، باز آیند و جور و آشوب از جهان برخیزد، چنان که فراموش کنند که چون سلاح باید داشتن. و اگر وصف نیکویی آن کنم تلخ گردد این زندگانی که ما بدو اندریم».

کلمه «مهر آزمای» در کتاب «جاماسب»، نام مبارک حضرت محمد بن عبدالله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - است که در دولت با سعادت مهدی - عَلَيْهِ السَّلَام - همگی ملل به دین مقدس اسلام باز آیند. و بقیه جملات فوق با کمال وضوح بشارت از یک انقلاب کلی جهانی است به دست مردی از فرزندان هاشم، که بر دین جد خویش بود که «المهدی من امتی».

و «زمین را پرازداد کند» (يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا) و «از داد وی باشد که گرگ با میش آب خورد» (و تَصْلَحُ فِي مَلَكَةِ السَّبَاعِ) و «مردم بسیار شود».



اسامی مقدس

حضرت مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف

وویرگیهای آن حضرت

اسامی مقدس حضرت مهدی (علیه السلام)
در کتب مذهبی ملل مختلف جهان^۱

ردیف	نام کتاب	اسماء مقدس حضرت
۱ -	صحف ابراهیم	صاحب
۲ -	زبور داود	قائم
۳ -	تورات به لغت توکوم	قیدمو
۴ -	تورات عبری	ماشع
۵ -	انجیل	مهمید آخر
۶ -	زمزم زردشت	سروش ایزد
۷ -	السیاق زند و پازند	بهرام
۸ -	در زند و پازند	بنده یزدان
۹ -	هزار نامه هندیان	لندبطاوا
۱۰ -	ارماطس	شماخیل

ردیف	نام کتاب	اسماء مقدس حضرت
۱۱ -	جاویدان	خوراند
۱۲ -	کندرال فرنگیان	خجسته
۱۳ -	کتاب شعای نبی	فیروز
۱۴ -	کتاب محسوس	خسرو
۱۵ -	کناراتری پیغمبر	میزان الحق
۱۶ -	برزین آذر فارسیان	پرویز
۱۷ -	قبروس رومیان	فردوس الاکبر
۱۸ -	صحیفه آسمانی	کلمة الحق
۱۹ -	صحیفه آسمانی	لسان صدق
۲۰ -	کندرال	صمصام الاکبر
۲۱ -	دوهر	بقیة الله
۲۲ -	قنطره	قاطع
۲۳ -	دیدبراهم	منصور

ویژگیهای حضرت مهدی (علیه السلام)

از دیدگاه ما طبق روایات اسلامی، که شیعه و سنی آنها را نقل کرده‌اند امام زمان - ارواحنا فداه - دارای ویژگیهای زیادی است که قسمتی از آنها را ذیلاً می‌نگارم:

- ۱ - مهدی از عرب است.
- ۲ - مهدی از امت اسلامی است.
- ۳ - مهدی از کنانه است.
- ۴ - مهدی از قریش است.
- ۵ - مهدی از بنی هاشم است.
- ۶ - مهدی از اولاد عبدالمطلب است.
- ۷ - مهدی از اولاد ابی طالب است.
- ۸ - مهدی از آل محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - است.
- ۹ - مهدی از عترت است.
- ۱۰ - مهدی از اهل بیت است.

- ۱۱ - مهدی از ذوی القربی است.
- ۱۲ - مهدی از ذریه است.
- ۱۳ - مهدی از اولاد علی - علیه السلام - است.
- ۱۴ - مهدی از اولاد فاطمه - علیها السلام - است.
- ۱۵ - مهدی از اولاد سبطین است.
- ۱۶ - مهدی از اولاد حسین - علیه السلام - است.
- ۱۷ - مهدی نهمین فرزند حسین - علیه السلام - است.
- ۱۸ - مهدی از اولاد حضرت صادق - علیه السلام - است.
- ۱۹ - مهدی از اولاد حضرت رضا - علیه السلام - است.
- ۲۰ - مهدی فرزند حسن عسکری - علیه السلام - است.
- ۲۱ - مهدی فرزند بلافصل حضرت عسکری - علیه السلام - است.
- ۲۲ - مهدی شباهت به پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - دارد.
- ۲۳ - مهدی اسم و کنیه اش همان نام و کنیه پیامبر است.
- ۲۴ - مهدی دو غیبت دارد؛ (صغری و کبری).
- ۲۵ - مهدی موعود در عالم یکی است.



شباہت حضرت مہدی

بہ انبیاء و ائمه

(علیہم السلام)

شباهت حضرت مهدی به انبیا (علیهم السلام)

طبق روایات زیاد، امام زمان - ارواحنا فداه - از جهاتی به آدم، هابیل، شیت، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، لوط، یعقوب، یوسف، خضر، الیاس، ذوالقرنین، شعیب، موسی، هارون، یوشح، حزقیل، داوود، سلیمان، آصف، دانیال، عزیز، جرجیس، ایوب، یونس، زکریا، یحیی، عیسی و جدش خاتم الانبیا شباهت دارد که این نکته را مؤلف کتاب مکیال المکارم بیان کرده است.^۱

ما در اینجا فقط نام انبیای اولوالعزم را می‌بریم و شباهت آن حضرت را به نوح، ابراهیم، موسی، عیسی - علیهم السلام - و پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - ذکر می‌کنیم.

شبهات امام زمان به حضرت نوح

۱ - نوح شیخ الأنبیا و حضرتش شیخ الأوصیاست.
از حضرت صادق و حضرت هادی - علیهما السلام - روایت شده که:
«نوح دو هزار و پانصد سال عمر کرد».^۱ [به همین جهت او را شیخ الأنبیا لقب داده‌اند] امام عصر - علیه السلام - نیز شیخ الأوصیاست؛ زیرا این حضرت در نیمه ماه شعبان المعظم سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمده و تا امسال که سال ۱۴۱۳ قمری است از عمر حضرتش هزار و صد و پنجاه و هشت سال (۱۱۵۸) می‌گذرد.

از امام چهارم علی بن الحسین - علیه السلام - رسیده که فرمود: «در قائم سنتی است از هفت پیامبر: از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب و حضرت محمد - صلوات الله علیهم -».

سپس فرمود: «اما از آدم و نوح (فظول العمر) طول عمر می‌باشد».^۲
۲ - شبهات دوم آن حضرت به نوح آن است که: «نوح پاک کرد زمین را از کافران». چنانچه قرآن می‌فرماید: «رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا».^۳

یعنی: «خدایا بر روی زمین از کافران هیچ کس را زنده مگذار».
و امام زمان - علیه السلام - نیز زمین را از لوث وجود کفار پاک می‌نماید.

۱ - بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۸۵ و ۲۸۷ و مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲ - مکیال المکارم، ج ۱، ص ۸۷، ح ۱۸۶.

۳ - سورة نوح، آیه ۳۶.

۳ - حضرت نوح، نهصد و پنجاه سال صبر پیشه کرد.
 «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»^۱.

یعنی: «حضرت نوح، در میان قوم خود ۹۵۰ سال درنگ نمود و به تبلیغ و دعوت آنان پرداخت؛ ولی سرانجام گرفتار طوفان عظیم شده در حالیکه ظالم و ستمگر بودند».
 و امام عصر نیز از آغاز امامتش تا کنون صبر کرده و این صبر تا ظهور آن حضرت ادامه دارد.

۴ - هر کس از نوح و کشتی نجات او دوری گزید هلاک شد، همچنین هر کس از ولی عصر دوری گزیند هلاک می شود. چنانکه در بحار الأنوار از پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نقل شده است:
 «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنَّا وَذَلِكَ حِينَ يَأْذَنُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ وَ مِنْ تَبِعِهِ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ»^۲.

شباهت امام زمان به حضرت ابراهیم

۱ - همان طور که حمل و ولادت حضرت ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - مخفی بود؛ حمل و ولادت امام زمان - عَلَيْهِ السَّلَام - نیز مخفی بوده است.

۱ - عنکبوت، آیه ۱۴.

۲ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۴۵، ح ۲.

۲ - مفضل از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می کند که: «ابراهیم - علیه السلام - هنگامی که او را به آتش افکندند پیراهن مخصوص را که جبرئیل از بهشت آورد پوشید. امام عصر - علیه السلام - نیز این پیراهن را در وقت خروج و ظهورش می پوشد. در پایان مفضل می پرسد: بعداً این پیراهن کجاست؟ امام صادق فرمود: «و هو مع قائمنا اذا خرج» یعنی: آن قمیص و پیراهن با قائم ماست هرگاه خروج نماید.^۱

۳ - حضرت ابراهیم را خداوند از آتش نجات داد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ».^۲

یعنی: «به آتش دستور دادیم برابر ابراهیم سرد و سالم باش!» و چنین معجزه‌ای برای قائم - علیه السلام - نیز ظاهر می شود. در روایت است که: «حضرت صادق فرمود: وقتی که قائم - علیه السلام - ظاهر شود، شخصی از اصفهان به سوی آن حضرت می آید و معجزه ابراهیم خلیل الرحمن را از او می طلبد. پس حضرت امر می کند که: آتشی بزرگ روشن کنند؛ و این آیه را می خواند «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».^۳

یعنی: «پس منزّه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است».

سپس داخل آتش می شود و سالم از آتش بیرون می آید. و آن مرد منکر می شود و می گوید: این سحر است.

پس حضرت به آتش امر می کند تا او را بگیرد و بسوزاند، پس سوخته

۱ - کمال الدین، ص ۶۷۴، ح ۲۸.

۲ - سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۳ - یس، آیه ۸۳.

می شود. و می فرماید: این است جزای کسی که انکار کند صاحب الزمان و حجة الرحمان را (صلوات الله و سلامه علیه).^۱

شباهت امام زمان به حضرت موسی

۱ - حمل موسی مخفی بود، همچنین حمل قائم - علیه السلام - مخفی بود.

۲ - خدا ولادت موسی را مخفی کرد، و نیز خداوند ولادت قائم را مخفی قرار داد.

۳ - حضرت موسی از قومش دوبار غیبت کرد و غایب شد که یکی طولانی تر از دیگری بود؛ یعنی: غیبت اول او از مصر به مدین و دومی رفتنش به سوی میقات پروردگارش بود. مدت غیبت اول طولانی بیست و هشت سال طول کشید و غیبت دوم او چهل شب.

چنانچه خداوند می فرماید: «فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً».^۲

یعنی: «وعدۀ خدا به حضرت موسی در چهل شب پایان یافت».

چنانکه مرحوم شیخ صدوق به اسناد خودش از عبدالله بن سنان از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده که گفت: شنیدم می فرمود: «در قائم - علیه السلام - سنتی است از موسی بن عمران عرض کردم: چیست آن سنت موسی بن عمران؟ فرمود: مخفی بودن مَوْلِد او و غیبت او از قومش.

۱ - مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۴۲۵.

۲ - اعراف، آیه ۱۴۲.

عرض کردم: چه مدت موسی بن عمران از قومش غائب بود؟ فرمود: ۲۸ سال.^۱

همچنین حضرت مهدی از امت غایب شد به دو غیبت که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است؛ و روایات در این باب زیاد رسیده است.

۴ - خداوند با حضرت موسی تکلم فرمود: «يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ».^۲

یعنی: «ای موسی! من ترا برگزیدم و رسالات خود را به تو دادم و ترا به موهبت سخن گفتن با خودم نائل کردم و آنچه به تو دستور داده ام بگیر و در برابر این همه موهبت، از شکرگزاران باش!»

همچنین خداوند با قائم - علیه السلام - در وقتی که بالا برده شد به سوی سرادقات عرش سخن فرمود.

عن ابی محمد العسکری - علیه السلام - قال: «لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَرْسَلَ مَلَكِينَ، فَحَمَلَاهُ إِلَى سَرَادِقِ الْعَرْشِ، حَتَّى وَقَفَا بَيْنَ يَدَيَّ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - فَقَالَ لِي: مَرْحَبًا بِكَ عَبْدِي لِنَصْرَةِ دِينِي وَإِظْهَارِ أَمْرِي، وَ مَهْدِيَّ عِبَادِي آلِيَتِ أَنْتَ يَا بَكَّ أَخَذَ وَ بَكَّ أُعْطِيَ وَ بَكَّ اغْفِرَ وَ بَكَّ أُعَذِّبُ...».^۳

امام یازدهم فرمود: «آنگاه که خداوند مهدی را به من بخشید دو ملک را فرستاد، پس او را به سوی سرادق عرش بردند تا رساندند او را به پیشگاه الهی (قرب معنوی مقصود است). پس خداوند خطاب به او فرمود: مرحبا بر تو بنده من! برای یاری کردن دین من و اظهار نمودن

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲ - اعراف، آیه ۱۴۴.

۳ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۷.

امر من و هدایت کننده بندگان من. من تو را عطیه نمودم؛ همانا من به خاطر تو گیرنده و عطا کننده‌ام و به تو می‌بخشم و عذاب می‌کنم».

۵ - حضرت موسی از مردم غایب شد به خاطر ترس از دشمنان چنانکه خدا فرمود: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ».^۱ یعنی: «حضرت موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود، و هر لحظه در انتظار حادثه ای!»

حضرت مهدی - علیه‌السلام - نیز از مردم غایب شد (خوفاً من اعدائه) از ترس دشمنان.

چنانچه در روایت است: مرحوم کلینی در کافی به اسناد خودش از زراره روایت کرده که گفت: «شنیدم امام صادق - علیه‌السلام - می‌فرمود: همانا برای قائم - علیه‌السلام - غیبتی است قبل از آمدنش. پرسیدم؛ این غیبت برای چیست؟ فرمود: می‌ترسد و اشاره کرد به دست خود به شکم مبارکش؛ یعنی، می‌ترسد از قتل و کشتن».^۲

۶ - در غیبت حضرت موسی قوم او در نهایت سختی و مشقت و ذلت بسر می‌بردند؛ زیرا دشمنان آنها فرزندانشان را سر می‌بریدند. «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ».^۳

یعنی: «پسران شما را سر می‌بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشتند».

همچنین شیعیان و محبّین امام زمان - علیه‌السلام - در دوران غیبت آن حضرت در نهایت سختی و مشقت و ذلت‌اند. «لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ».^۴

۱ - قصص، آیه ۲۱.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۳۸، باب فی الغیبة، ح ۹.

۳ - بقره، آیه ۴۹.

۴ - آل عمران، آیه ۱۴۱.

یعنی: «تا خداوند افراد باایمان را خالص گرداند و کافران را تدریجاً نابود سازد».

عن ابی جعفر - علیه السلام - فی بیان شباهته بجمع من الأنبياء قال: «وَأَمَّا سَنَةٌ مِنْ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - فَدَوَامُ خَوْفِهِ، وَطَوْلُ غَيْبَتِهِ وَخَفَاءُ وِلَادَتِهِ، وَتَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، مِمَّا لِقَوَامِنِ الْأَذَى وَالْهُوَانِ إِلَى أَنْ أِذْنَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - فِي ظَهْرِهِ وَنَصْرِهِ، وَآتِيهِ عَلَى عَدُوِّهِ»^۱.

یعنی: از سیره و آثار حضرت موسی در حضرت ولی عصر - علیه السلام - همانا: دوام ترس حضرت از دشمنان، طولانی بودن غیبت، مخفی بودن ولادت حضرت و مشکلات و گرفتاریهای شیعیان حضرت، در دوران غیبت است؛ تاروژی که خداوند عالم ظهور او را امضا نموده و لباس فرج بر اندام ملکوتی حضرت بپوشاند و او را از امداد و نصرت خود بهره مند ساخته و بر دشمنانش چیره گرداند.

۷ - چنانکه اسرائیل به انتظار قیام حضرت موسی بودند؛ زیرا به آنها خبر داده بودند به اینکه: فرج و نجات آنها به دست حضرت موسی است. همچنین شیعیان امام زمان به انتظار ولی عصر هستند؛ زیرا به آنها نیز خبر داده شده به اینکه: نجات آنها به دست مبارک آن امام معصوم است. چنانکه در این زمینه روایات زیادی است که صاحب «مکیال المکارم» قسمتی از آن را آورده است.^۲

نکته‌ای این مطلب را تأیید می‌کند؛ جمله‌ای است که در زیارت آن حضرت در روز جمعه رسیده و در مفاتیح الجنان نیز هست:

«هذا يوم الجمعة، و هو يومك المتوقع فيه ظهورك والفرج فيه

۱ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲ - مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۴۱، حرف «فاء».

للمؤمنين علي يدك، و قتل الكافرين بسيفك...»^۱.

یعنی: امروز، روز جمعه است و متعلق به تو است که توقع و انتظار ظهور تومی رود. و در آن روز، فرج و خلاصی مؤمنین به دست تو و نابودی دشمنان به شمشیر تو است.

۸ - همانطور که خداوند عصا را مخصوص موسی قرار داد و آن را معجزه او قرار داد همچنین همان عصا را مخصوص امام زمان - علیه السلام - قرار داده و روایاتی در این مورد هست که از جمله مواردی است که به امام زمان رسیده و با آن ظاهر می شود عصای حضرت موسی بن عمران است.

۹ - خداوند زمین را برای دشمن حضرت موسی شکافت؛ یعنی قارون را از بین برد. «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»^۲.

همچنین امام زمان می شکافت زمین را برای دشمن و آن لشکر سفیانی است؛ چنانکه روایتش در بحار الأنوار، آمده است.^۳

۱۰ - همانگونه که موسی وقتی دست در جیب و گریبان خود می نمود و بیرون می آورد نور می داد که قرآن می فرماید: «و نزع يده فاذا هي بيضاء للناظرين»^۴.

یعنی: «و موسی بیرون کشید دستش را از گریبان، پس در آن هنگام آن دست تابنده شد». همچنین نور می دهد و روشن می سازد نور وجود امام زمان تا اندازه ای که مردم از نور خورشید و ماه بی نیاز می شوند. چنانکه روایات زیادی این حقیقت را تأیید می نماید. از جمله:

۱ - بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۶.

۲ - سورة قصص، آیه ۸۱.

۳ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۸.

۴ - سورة اعراف، آیه ۱۰۸.

مارواه العالم الكامل المجلسی - ره - عن المفضل، قال سمعت ابا عبدالله - عليه السلام - يقول: «انّ قائمنا اذا قام اشرفت الارض بنور ربّها، واستغنى العباد عن ضوء الشمس، وذهبت الظلمة...»^۱ مفضل گوید: شنیدم از امام صادق - عليه السلام - که می فرمود: «همانا هرگاه قائم ما قیام کند زمین را به نور پروردگارش نورانی کند و بندگان را از نور خورشید بی نیاز کند، و تاریکی را از بین ببرد».

۱۱ - برای حضرت موسی سنگ شکافته شد و دوازده چشمه آب جاری شد.

از امام باقر - عليه السلام - روایت است که فرمود: «هرگاه ظهور کند قائم ما، به دست او است پرچم رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - و انگشتر سلیمان و سنگ موسی و عصای او؛ سپس امر می فرماید تا منادی ندا کند، هیچ کس از شما با خود غذا و آبی بر ندارد و آذوقه ای حمل نکند. بعضی از اصحاب با خود گویند که: با این کار اراده کشتن ما و مرکب ما را دارد. پس به مسیر خود ادامه می دهند پس اول منزلی که پیاده می شوند؛ (عصارا) بر سنگی می زند و از آن، آب و غذا و آذوقه می جوشد. و از آنها استفاده می کنند تا وارد نجف می شوند»^۲.

۱۲ - همانگونه که خداوند امر حضرت موسی را در یک شب اصلاح فرمود همچنین امر ظهور ولی عصر - ارواحنا فداه - را در یک شب اصلاح فرماید.

از امام نهم - عليه السلام - در حدیثی که وصف قائم را نموده روایت شده که فرمود: «همانا خداوند برای آن حضرت در یک شب امر او

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷.

۲ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱.

را اصلاح کند ، چنانکه اصلاح امر کلیم خودش موسی را نمود»^۱.

شبهات امام زمان به حضرت عیسی

۱ - عیسی - علیه السلام - فرزند سیده نساء در زمان خودش بود. و امام زمان - علیه السلام - نیز فرزند سیده زنان در زمان خودش.

۲ - عیسی - علیه السلام - در شکم مادرش تکلم نمود و تسبیح خدا کرد و امام زمان - علیه السلام - نیز در شکم مادر حرف زد و سوره مبارکه قدر را تلاوت فرمود؛ کما فی روایة حکیمه^۲.

۳ - حضرت عیسی در گهواره تکلم نمود و امام زمان - علیه السلام - نیز در کودکی در گهواره سخن گفت. و دلیل بر این ادعا روایات است؛ از جمله روایتی از حکیمه دختر امام جواد - علیه السلام - نقل شده^۳ که حضرت حجت بعد از ولادت سخن گفت و فرمود:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمداً رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم -». و سپس درود فرستاد بر امیرالمؤمنین و بر ائمه - علیهم السلام - تا رسید به نام پدر بزرگوارش، و این آیه را خواند:

«بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۴.

۱ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲ - الاکمال، ص ۴۲۸، باب ۳۶، ذیل ح ۱.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۵، باب ۴۲، ح ۱.

۴ - سوره قصص، آیه ۵. (ترجمه آیه در صفحه ۱۹ گذشت)

۴ - عیسی، مردگان را به اذن خداوند زنده می‌کرد که قرآن می‌فرماید:
 «وَأَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ».^۱
 همچنین امام زمان زنده می‌کند مردگان را به اذن خداوند، که روایات
 در این باره زیاد است.

شبهات امام زمان به جدّ بزرگوارشان خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله وسلم)

در این باره به کلمهٔ جامعی که از پیامبر اسلام رسیده اکتفا می‌شود که
 فرمود: «المهدی من ولدی اسمُهُ اسمی، وکنیته کنیتی، اشبه الناس بی خُلُقاً
 و خُلُقاً».^۲

یعنی: «مهدی از فرزندان من، نام او نام من، کنیه‌اش کنیهٔ من، شبیه‌ترین
 مردم به من است از جهت سیمای ظاهر (خُلُق) و صفات باطن (خُلُق)».
 و از این کلام پیامبر مطالب زیادی استفاده می‌شود که برای خردمندان
 روشن و بدیهی است.

۱ - سورة آل عمران، آیه ۴۹.

۲ - کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۶، باب ۲۵، ح ۱.

شباهت امام زمان به هر یک از ائمه معصومین (علیهم السّلام)

اما شباهت حضرت به امیرالمؤمنین - علیه السّلام - : پس ظاهرترین صفاتش علم و زهد و شجاعت آن حضرت است که در وجود قائم - علیه السّلام - این صفات ظاهر است.

شباهت حضرت به امام حسن - علیه السّلام - ظاهرترین صفاتش، حلم است و از آثار حلم، سکون نفس است که همین صفت در وجود امام زمان - علیه السّلام - نیز می باشد. و چون شباهت آن حضرت به جدش حسین بن علی زیاد است در پایان ذکر می شود.

شباهت حضرت به علی بن الحسین - علیه السّلام - : ظاهرترین صفاتش، عبادت است، که به همین جهت مشهور گردیده به زین العابدین و سید الساجدین و ذی الثفنات که در اثر سجده و عبادت زیاد پیشانی و سرزانونها و کف دستهای مبارکش پینه می بست، که ولی عصر امام زمان نیز همین صفت را داراست.

شباهت حضرت به امام باقر - علیه السّلام - : ظاهرترین صفاتش شباهت اوست به رسول الله، چنانکه جابر بن عبدالله انصاری، وقتی او را دید گفت: «به خدای کعبه همان شمایل رسول الله است». و روایات در این باره زیاد است. و همچنین است امام زمان - علیه السّلام - چنانکه

روایتی را در این باره در شباهت آن حضرت به پیغمبر نوشتیم.

شباهت حضرت به امام صادق - علیه السلام - : پس ظاهرترین صفاتش کشف علوم و بیان احکام برای مردم است به نحوی که برای ائمه قبل از او این زمینه فراهم نشد. چنانکه بعضی از اهل حدیث نوشته‌اند که: چهارهزار نفر از آن حضرت روایت می‌کردند و در عین حال پرده برداشته نشد از ابواب علوم و تأخیر افتاده تا ظهور ولی عصر امام زمان. پس امام زمان جمیع احکام را برای مردم بیان می‌فرماید.

شباهت حضرت به حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - : آن حضرت مبتلای به تقیه بود و در نهایت خوف، خوف آن حضرت بیشتر از سایر ائمه بوده است و این حقیقتی است که می‌توان آن را در تاریخ زندگی حضرتش دید. و همچنین است مولا یمان امام عصر - ارواحنا فداه - چنانکه در روایت زیر آمده است:

عن زرارة قال: سمعت ابا عبد الله - علیه السلام - يقول: «ان للقائم - علیه السلام - غيبة قبل ان يقوم. قلت: ولم؟ قال: انه يخاف». (واؤمی بیده الی بطنه؛ یعنی: القتل).^۱

یعنی: زرارة می‌گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: «حضرت ولی عصر قائم آل محمد - علیه السلام - قبل از ظهور و قیام، گرفتار غیبت شده و از نظرها پنهان خواهد شد. عرض کردم: چرا؟

حضرت فرمود: بخاطر ترس (وبه شکم خود اشاره نمود یعنی: بخاطر

کشته شدن)

شباهت حضرت به علی بن موسی الرضا - علیه السلام - : خداوند قرارداد برای آن حضرت ریاست ظاهری و استیلای بر چیزی که آبای گرامش بر آن مستولی نشدند. و فی الجمله در باره آن حضرت رفع تقیه شده بود.

همچنین است قائم - علیه السلام - «لَيَبْدَلَنَّ اللَّهُ - تعالی - من بعد خوفه امنا، ولیمکننه فی الارض بنحو لم یقع لأحد ممن تقدم علیه».

یعنی: «خداوند ترس و وحشت را از حضرت بر طرف ساخته و نعمت امنیت را به او ارزانی می‌دارد و زمینه حکومت جهانی بی نظیر را برای او فراهم می‌سازد بطوریکه برای احدی از گذشتگان این موقعیت پیش نیامده است».

و استیلای آن حضرت بر جمیع عالم است مانند استیلای سلطان روز بر شب تاریک. چنانکه علی بن ابراهیم به سند صحیح از امام باقر - علیه السلام - در قول خداوند «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»^۱ روایت کرده که فرمود: «مقصود از النهار امام زمان (قائم) ما اهل بیت است. هرگاه قیام کند بر دولت باطل غالب می‌شود».

شباهت حضرت به امام جواد - علیه السلام - : امامت به آن حضرت در دوران کودکی (۸ سالگی) و وقتی که هنوز به اندازه سنّ رجال نرسیده بود داده شد؛ همچنین است امامت ولی عصر - ارواحنا فداه - .

شبهات حضرت به امام هادی - علیه السلام - : دارای هیبتی بود که کسی مثل او را نداشت به نحوی که حتی دشمنانش نیز او را مورد احترام و اکرام قرار می دادند. و این به خاطر هیبت آن حضرت بود. همچنین است حضرت قائم که برای اوست هیبت خاصی در قلوب دشمنان و رعب و ترس.

و همچنین است پدر بزرگوارش امام یازدهم - علیه السلام - .

شبهات حضرت به جدش امام حسین - علیه السلام - :

۱ - هم چنانکه نام امام حسین را کتابها و انبیای عظام زیاد داشتند نام فرزندش امام زمان را نیز زیاد داشتند.

۲ - انبیای سابق برگریه به حسین قبل از شهادتش اهتمام می ورزیدند. همچنین بود اهتمام ائمه سابق در دعا برای فرج امام زمان و طلب ظهور آن حضرت.

۳ - همانگونه که وقتی امام حسین آماده حرکت به کوفه شد در مکه طلب یاری نمود و فرمود: «من کان فینا باذلاً مهجته مؤظنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، فانی را حل مصباحاً ان شاء الله».

یعنی: «هرکس آماده فداکاری و دلباخته لقای حق است؛ در این مسافرت جانبازی، ماراهمراهی کند. مافردا صبح هنگام، حرکت خواهیم کرد».

همچنین حضرت حجت وقتی ظاهر می شود، استنصارش در مکه است.

امام زمان عدل قرآن و از جهاتی شبیه به قرآن است

۱ - قرآن، حبل الله المتین است. همچنین قائم - علیه السلام - حبل الله المتین است.

۲ - قرآن را خداوند به پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - عطا کرد، در قبال جمیع آنچه به اهل دنیا عطا کرد. و قائم - علیه السلام - نیز همین طور است.

۳ - درباره قرآن خداوند می فرماید: «أنا نحن نزلنا الذكر وأنا له لحافظون»^۱ همچنین است قائم - علیه السلام -.

۴ - در قرآن بیان هر چیز است «تبیاناً لکل شیء»^۲ به وجود حضرت صاحب نیز بیان هر چیز می شود.

۵ - قرآن را خداوند وسیله خروج از ظلمت به سوی نور قرار داد همچنین امام زمان را خدا ظاهر می سازد تا مردم را از تاریکی ظاهر و باطن نجات دهد، به نور برساند.

۶ - قرآن شفای جسم و جان مؤمنین است، حضرت قائم نیز شفای جسم و جان مؤمنین است.

۷ - قرآن بر ظالمین خسران و طغیان است و کفرشان را زیاد می کند. امام زمان نیز چنین است.

۸ - قرآن معجزه و حجت باقیه است، امام زمان نیز همین گونه است.

۹ - قرآن شفاعت کننده قاری در قیامت است امام زمان نیز تابع و پیرو

۱ - سوره حجر، آیه ۹.

۲ - نحل، آیه ۸۹.

خود را شفاعت می‌کند.^۱



سپستم حكومتى

امام زمان

عجل الله تعالى فرجه الشريف

سیستم حکومتی امام زمان (علیه السلام)

- آنچه را که ذیلاً می‌نگاریم از روایات معتبر استفاده می‌شود، که به طور فشرده ملاحظه می‌کنید:
- ۱ - قانون اساسی در حکومت امام زمان - علیه السلام - «قرآن مجید» است.
 - ۲ - به تمام برنامه‌های قرآن عمل می‌شود و حکمی معطل نمی‌ماند.
 - ۳ - عدالت و امنیت را در سرتاسر جهان گسترش می‌دهد.
در این زمینه پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود:
«روز ظهور مهدی - علیه السلام - منادی ندا کند که: ای مردم! امروز روز آزادی و عدالت است.»^۱
 - ۴ - وحدت بشری را به معنای صحیح پیاده می‌کند.
 - ۵ - دنیا به منزله یک خانه در می‌آید و حضرتش برای آن خانه چون پدری مهربان است.

- ۶ - علم، تکمیل می‌گردد. چنانچه از حضرت صادق - علیه‌السلام - نقل شده که فرمود: «علم، ۲۷ حرف است، تا زمان مهدی - علیه‌السلام - بیش از ۲ حرف کشف نمی‌شود؛ و لیکن حضرتش از هر ۲۷ درجه از علوم جهان برای بشر پرده بر می‌دارد».^۱
- ۷ - علم و صنعت در خدمت رشد فضایل اخلاقی قرار می‌گیرد.
- ۸ - استعمار و بردگی را از بین می‌برد، چنانچه از پیامبر اکرم - صلی‌الله علیه و آله وسلم - نقل شده که فرمود:
- «در زمان مهدی، بردگی و استعمار از میان می‌رود و همه مردم آزاد زندگی می‌کنند. دلهای مردم از حسد و دروغ و کینه پاک می‌شود».^۲
- ۹ - بیماران شفا پیدا می‌کنند.
- حضرت باقر - علیه‌السلام - فرمود: «هرکس قائم ما را ببیند اگر بیمار باشد شفا یابد. و اگر ضعیف باشد نیرومند گردد».^۳
- ۱۰ - تمام انسانها توانگر و غنی می‌گردند. و از نظر اقتصادی، کامل. بطوریکه فقیر یافت نگردد.
- پیامبر اکرم - صلی‌الله علیه و آله وسلم - فرمود: «تا فرصت دارید صدقه دهید. و روزی بر شما خواهد آمد در حکومت مهدی که هر چه بگردید فقیری پیدا نکنید تا به او صدقه دهید».^۴
- ۱۱ - زبان واحد بین‌المللی همان زبان عربی است که همه به آن آشنا شوند.

۱ - مهدی منتظر، ص ۲۶۸.

۲ - غیبه شیخ طوسی.

۳ - خرائج قطب راوندی.

۴ - مهدی منتظر، ص ۲۷۶، از امام صادق - علیه‌السلام -.

- ۱۲ - حق هر کس به او داده شود و به کسی ظلم نمی‌گردد.
- ۱۳ - زمین تمام گنجهای خود را در دسترس حضرت قرار می‌دهد.
- ۱۴ - یک دین در جهان باقی می‌ماند و همه به آن دین رو می‌آورند و آن اسلام است.
- ۱۵ - هیچ کس باقی نماند مگر آنکه بر خاتمیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - اعتراف کند.
- ۱۶ - همه دانشمندان از نقاط دور به خدمتش می‌آیند، و او را در هر رشته حاکم‌تر از خود می‌بینند و علم و وجدان باعث اسلام آوردن آنها می‌شود.
- ۱۷ - درندگان، رام می‌شوند؛ و به کسی آزار نمی‌رسانند.
- ۱۸ - از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - منقول است که «در زمان حکومت مهدی چنان به امت خوش می‌گذرد که هیچ‌گاه سابقه نداشته است»^۱.
- ۱۹ - اصول شرافت و مردانگی و انسانیت رشد پیدا می‌کند.
- ۲۰ - عقلها تکامل پیدا می‌کند.
- امام باقر - علیه السلام - می‌فرماید: «اذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وكمّلت به احلامهم»^۲.
- یعنی: «وقتی امام عصر قیام نماید، دست رحمت و عنایت حق بر سر تمام بشر گذارده می‌شود؛ پس عقلها متمرکز و قوی می‌شود و افکار و تدبّرات و تفکّرات، کامل می‌شود».

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۳ و ۸۸ و ۹۶.

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵.

فصل دوم

مهدی (ع) از دیدگاه دیگران

- مهدی - علیه السلام - در نظر علمای اهل سنت
- نام برخی از کتابهای اهل سنت
- حکومت جهانی از نظر دانشمندان
- حکومت جهانی از دیدگاه ادیان و مکاتب

عقیده علمای اهل سنت درباره حضرت مهدی (علیه السلام)

در کتب فریقین احادیث در موضوع ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - بسیار و در نهایت کثرت است. شاید در کمتر مسأله از مسائل اسلامی، کثرت روایات به این حدّ باشد. بدیهی است ردّ یک دهم و بلکه یک صدم این روایات، خلاف ایمان و خلاف طریقه عقلا در قبول و اعتماد به اخبار ثقات است. خصوصاً که قرائن و نشانه‌هایی در برخی از این روایات است که قطع به صدور آنها حاصل می‌شود؛ و شکی باقی نمی‌ماند. اینک به چند نمونه از آرا و نظریات علمای اهل سنت و جماعت را می‌نویسم:

«سویدی» در «سبائک الذهب» می‌گوید: «آنچه علما بر آن اتفاق دارند آن است که: مهدی - علیه السلام - در پایان روزگار قیام فرماید و زمین را پر از عدل و داد کند. و احادیث راجع به او و ظهورش بسیار

است»^۱.

«ابن ابی الحدید» گوید: «اتفاق جمیع مسلمین بر این است که: دنیا و تکلیف به پایان نمی‌رسد مگر بعد از ظهور حضرت مهدی - علیه السلام -»^۲.

«ابن خلدون» در «مقدمه» می‌گوید: «مشهور بین عموم مسلمین در تمام اعصار این است که: در آخر الزمان مردی از اهل بیت ظاهر خواهد شد که دین را تأیید، و عدل را آشکار فرماید و مسلمانان از او پیروی نمایند و بر ممالک اسلامی مستولی شود و نامش مهدی است»^۳.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَأَنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -»^۴.

پیامبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: «من آقای انبیا هستم و علی آقای اوصیا می‌باشد. و همانا اوصیای من بعد از من دوازده نفرند که اول آنها علی، و آخر آنها قائم مهدی می‌باشد».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «إِنَّ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَاءِي وَ حُجَّجَ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي الْأَثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمْ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيْ خَلْفَ الْمَهْدِيِّ وَ تَشْرُقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ»^۵.

پیامبر خدا فرمود: «بدرستی که خلفا و اوصیاء من و حجّت‌های خدا بر خلق بعد از من، دوازده نفرند: اول آنها علی و آخر آنها فرزند من

۱ - سبائك الذهب، ص ۷۸.

۲ - شرح نهج البلاغه (ط مصر) ج ۲، ص ۵۳۵.

۳ - مقدمه ابن خلدون، ص ۳۶۲.

۴ - بنایع الموده، باب ۷۷، ص ۲۵۸.

۵ - بنایع الموده، ص ۴۴۷.

مهدی است و حضرت عیسی از آسمان فرود می آید و پشت سر حضرت مهدی - علیه السلام - نماز می گزارد و سیطره حکومت حضرت مهدی سراسر عالم را فرا می گیرد.

«محمد بن طلحه شافعی» در «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» در حق آن حضرت می گوید:

«هو ابن ابی محمد العسکری و مولده بسامراء».

یعنی: «او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری می باشد و محل تولدش سامرا بوده است».

«ابوعبدالله فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی» در کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان» در آخر باب ۲۰ نوشته است:

«انّ المهدی ولد الحسن العسکری فهو حیّ موجود باقی منذ غیبه الی الآن ولا امتناع فی بقائه بدلیل بقاء عیسی و الخضر و الیاس - علیهم السلام -». یعنی: «بدرستی که مهدی فرزند حسن عسکری است، او از زمان غیبت تا کنون زنده و موجود و باقی است، و بقای او امتناعی ندارد؛ بدلیل بقای عیسی و خضر و الیاس - علیهم السلام -».

«شیخ الاسلام حموینی» در «فرائد السمطین» از محدث و فقیه شافعی «ابراهیم بن یعقوب کلابادی بخاری» و «خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی» در «ینابیع الموده» از «جابر بن عبدالله انصاری» نقل می نماید که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - فرموده:

«مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرِ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» (صلى الله عليه وآله وسلم).

یعنی: «کسی که خروج حضرت مهدی را منکر شود محققاً کافر است به آنچه بر محمد (صلى الله عليه وآله) نازل گردیده».

نام برخی از کتابهای اهل سنت

محدثین بزرگ اهل سنت - که ذکر اسامی آنها و کتب و مصنفات ایشان در این جزوه، سخن را طولانی می‌سازد - احادیث راجع به ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - را استخراج نموده و از جماعتی از صحابه مانند: امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین - علیهما السلام -، ابن عباس، ابن مسعود، ابوسعید خدری، حذیفه، ابوهریره، ابی لیلی، ابویوب انصاری، انس بن مالک، عوف بن مالک، جابر انصاری، عدی بن حاتم، عبدالله بن عمرو، ام سلمه، عایشه و جمع کثیری از تابعین نقل کرده‌اند.

و بعضی از آنها در این زمینه، کتاب مستقلی نیز نوشته‌اند مانند:

۱ - «حافظ ابونعیم اصفهانی»، صاحب کتاب «صفة المهدی و مناقب

المهدی».

۲ - «گنجی شافعی»، صاحب کتاب «البيان في اخبار صاحب الزمان».

۳ - «متقی هندی»، صاحب کتاب «البرهان في علامات مهدی

آخر الزمان».

۴ - «سیوطی»، مؤلف کتاب «العرف الوردی في اخبار المهدی».

۵ - «ابن حجر»، نویسنده کتاب «القول المختصر في علامات المهدی

المنتظر».

۶ - «ابن طولون»، مؤلف کتاب «المهدی الی ماورد في المهدی».

۷ - «جمال الدین یوسف بن یحیی دمشقی»، مؤلف کتاب «عقد الدرر

في اخبار الامام المنتظر».

- ۸ - «عباد بن یعقوب رواجنی اسدی»، مؤلف کتاب «اخبار المهدی».
- ۹ - «ابوبکر بن خیثمة»، مؤلف کتاب «جمع الاحادیث الواردة فی المهدی».
- ۱۰ - «سید علامه بدرالملّة محمد بن اسمعیل امیر یمنی»، مؤلف کتاب «رسالة فی الاحادیث القاضية لخروج المهدی و أنّه...».
- ۱۱ - «حافظ بن عقده»، مؤلف «کتاب الغیبة».
- ۱۲ - «احمد بن حجر هیثمی»، مؤلف کتاب «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر».

کتابهایی که پیرامون حضرت مهدی - علیه السلام - و شرح حال آن حضرت از شیعه و سنی نوشته شده و به چاپ رسیده زیاد است، که بعضی از بزرگان در کتابهای خود چهار صد کتاب از دانشمندان و نویسندگان شیعه و سنی نام برده‌اند.



لزوم تشکیل حکومت جهانی

از دیدگاه دانشمندان

لزوم تشکیل حکومت جهانی از دیدگاه دانشمندان

از زمانهای کهن تا به امروز، تشکیل یک حکومت جهانی از آرزوهای پیامبران و فلاسفه و دانشمندان و سیاستمداران و پیروان مذاهب مختلف جهان بوده است.

امروز نیز تقریباً عموم فلاسفه و اندیشمندان، تنها علاج مشکلات بشری و تنها راه جلوگیری از جنگ و تثبیت صلح را تشکیل یک حکومت جهانی می‌دانند.

«انشتاین» دانشمند و ریاضی‌دان بزرگ معتقد بود که: «ملل جهان از هر نژاد و رنگی که باشند می‌توانند و باید زیر یک پرچم واحد در صلح و برابری و برادری زندگی کنند».

وی در اهمیت و ارزش حکومت واحد جهانی برای زندگی انسانها تا آن جا پیش رفت که صریحاً می‌گفت: «حکومت‌های متعدد، خواه و ناخواه به نابودی بشریت منجر خواهد شد».

به عقیده وی مردم جهان یکی از دو راه را باید انتخاب کنند:

- ۱- یک حکومت جهانی با کنترل بین‌المللی انرژی اتمی تشکیل دهند.
- ۲- حکومت‌های ملی جداگانه فعلی همچنان باقی ماند و منجر به انهدام

تمدن بشری گردد.^۱

«بوتواند راسل» دانشمند و فیلسوف مشهور انگلستان همانند انشتاین به شدت، از «لزوم تشکیل حکومت واحد جهانی» دفاع کرده و معتقد است که: عدم اجرای این طرح بالأخره به نابودی بشریت منجر خواهد شد. وی ضمن یک بحث مهم در این باره می‌نویسد: «اکنون از لحاظ فنی مشکل بزرگی در راه یک امپراطوری وسیع جهانی وجود ندارد؛ و چون اثرات تخریبی جنگ، اکنون بیش از قرنهای گذشته است احتمالاً باید حکومت واحدی را قبول کنیم یا اینکه به عهد بربریت برگردیم و یا به نابودی نژاد انسانی راضی شویم».^۲

همین دانشمند در جای دیگر ابتدا به عامل اصلی جنگها و تضاد منافع حکومتهای متعدد اشاره کرده و سپس لزوم تشکیل حکومت واحد جهانی را بار دیگر یاد آور می‌گردد و می‌نویسد:

«مادام که یک حکومت جهانی در دنیا وجود ندارد رقابت برای کسب قدرت مابین کشورهای مختلف وجود دارد. و چون ازدیاد جمعیت، خطر گرسنگی را به بار می‌آورد، قدرت ملی، تنها راه جلوگیری از گرسنگی است؛ لذا در میان ملل گرسنه ... این حقایق را ثابت می‌کند که دنیای علمی، بدون یک حکومت جهانی، ثبات و دوامی نخواهد داشت».^۳

«کانت» فیلسوف مشهور آلمانی می‌گوید:

ایجاد نظم جهانی منوط به وضع یک قانون جهانی است. این همان است که مذاهب آن را خواسته‌اند. و این همان است که پیامبران، از دورانی

۱ - مفهوم نسیت انشتین، ص ۳۵.

۲ - تأثیر علم بر اجتماع، ص ۵۶.

۳ - تأثیر علم بر اجتماع، ص ۱۹۹.

بس کهن برای تحقق بخشیدن به آن پپای خاستند و خروشها برآوردند و بدین گونه خواستند تا روشنگر تاریکیها باشند».

حکومت جهانی از دیدگاه ادیان و مکاتب

زرتشتیها یک جنگ و نزاع دائمی را از ابتدای خلقت مابین خدا و شیطان تصور می نمایند و معتقدند که: این نبرد، به پیروزی نهایی «اهورامزدا» می انجامد.

یهودیه و مسیحیها انتظار «مسیا» را دارند ولی این عقیده و انتظار در نظر مسیحیها موكول و موعود به بعد از دنیا و قیامت و آخرت است. کمونیستها بنابر منطق ماتریالیسم دیالکتیک، زندگی و تاریخ تمدن را یک سلسله منازعات و استثمارهایی می دانند که تحت تأثیر ابزار و وسایل تولید و تحوّل آن، پیوسته مابین طبقه برخوردار یا غالب و طبقه زیر دست استثمار شده وجود داشته و تحولات تاریخ را در آخرین مرحله تجدید و تلخیص به چشم جنگ طبقات می نگرند. آخرین طبقه استثمار شده و مظلوم را طبقه کارگر می دانند و معتقدند که: با تحریک اختلافات طبقاتی و برانگیختن کارگران و رنجبران علیه سرمایه داران با انقلابی که طبقه کارگر بنا به ضرورت و جبر تاریخی کرده و می کند این طبقه، تسلط حکومت و اجتماع را به دست خواهد گرفت. به این ترتیب چون فقط یک طبقه در دنیا وجود خواهد داشت اختلافات و جنگها از بین می رود.

خواننده عزیز! با در نظر گرفتن مطالب بالا یعنی: سخنانی که از برجسته ترین چهره های معروف و متفکر و دانشمند جهان و نیز عقیده ادیان و مکاتب عالم درباره «لزوم تشکیل حکومت واحد جهانی»

وازیب رفتن استعمار و زورگویی، ذکر شد برای مردم شیعه این اعتقاد اصیل و این اصل بزرگ مذهبی (حکومت جهانی به دست حضرت مهدی است) مانند دیگر معتقداتش افتخار آمیز است و اینجاست که ارزش عقیده شیعه به خوبی آشکار می‌گردد. چنانچه قرآن می‌فرماید: «روزگاری فرا خواهد رسید که مرا عبادت کنند و کسی را شریک من قرار ندهند»^۱ و می‌فرماید: «در زبور نوشته‌ایم پس از ذکر که: سرانجام زمین از آن حق پرستان خواهد بود»^۲.

روی عن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - انه قال: «أبشروا بالمهدی... ویقسم المال صحاحاً بالتسویه...». پیامبر فرمود: بشارت دهید به آمدن مهدی. تا آنجا که فرمود: مال را بطور مساوی بین مردم تقسیم می‌کند.^۳

البته روشن است که ما نمی‌گوییم آن حکومت واحد جهانی که دانشمندان فوق‌الذکر ضرورت آن را گوشزد می‌کنند درست همان حکومتی است که مردم شیعه قرن‌هاست (بالهام از منبع وحی) به آن معتقدند؛ بلکه جالب توجه آن است که به طور اصولی و کلی، افکار مردان دانش و علم با نظرات اسلام منطبق است و حقایقی را که دانشمندان درباره حکومت واحد جهانی گفته‌اند از یک طرف با اعتقاد مردم شیعه در باره آینده این جهان از نظر حکومت تا حدود زیادی مطابق، و از سوی دیگر نشان می‌دهد که چگونه دنیای ما آهسته آهسته برای آن حکومت موعود آماده می‌گردد.

۱ - سورة نورا، آیه ۵۴.

۲ - سورة انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳ - الامام المهدی، ص ۶۰۶.

فصل سوم

علائم ظهور حضرت مهدی (ع)

- صیحه‌ای در نیمه ماه رمضان
- بیهوش و کر شدن هزاران نفر از صدای صیحه
- خراب شدن بعضی از شهرها در آخرالزمان
- بیرون آمدن یاران امام زمان از قم
- ظاهر شدن آب بر روی زمین در شهر قم
- قومی که در مشرق خروج می‌کنند
- قم و کوفه جای امن
- عجم شیر مردانی شجاع
- وضع زنها در آخرالزمان
- آرزوی مرگ
- سختی دینداری
- جمع شدن در مساجد برای حرف دنیا
- کم شدن فقها
- خواندن قرآن باساز و آواز
- تزلزل مردم در ایمان و اعتقادات
- گرفتاریهای متعدد
- عرب و فتنه‌های آخرالزمان

علائم ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)

در زمینه علائم ظهور حضرت ولی عصر - علیه السلام - روایات متعددی وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - صیحه‌ای در نیمه ماه رمضان

نعیم، به سند خود از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت کرده که فرمود:

«إذا كانت صيحة في رمضان فأنها تكون معمعة^۱ في الشوال و تسمى القبائل في ذي القعدة و تسفك الدماء في ذي الحجة والمحرم و ما المحرم! يقولها ثلاثاً هيهات هيهات يقتل الناس فيها هرجاً هرجاً. قال قلنا: و ما الصيحة يا رسول الله؟»

قال: هذه في النصف من رمضان يوم الجمعة ضحى و ذلك اذا وافق

۱ - «معمعة» به معنی آواز دلبران در معرکه، و کارزار کردن است.

شهر رمضان لیلۃ الجمعة فتكون هذه توقظ النائم، و تقعد القائم و تخرج العواتك من خدورهن فی لیلۃ جمعة؛ فاذا صلیتم الفجر من یوم الجمعة فادخلوا بیوتکم و اغلقوا ابوابکم و سدّوا اکواکم و دثروا انفسکم و سدّوا آذانکم. فاذا احسستم بالصیحة فخرّوا لله سجّداً و قولوا: سبحان القدّوس، ربّنا القدّوس، فانه من فعل ذلك نجی، و من لم یفعل ذلك هلك».

یعنی: «زمانی که در ماه رمضان صیحه و صدایی واقع شود، پس همانا آن علامت که در ماه شوال، به وقوع پیوندد، آواز دلیران در معرکه و کارزار بلند شود. و در ماه ذی القعدة فتنه و خونریزی واقع شود؛ و خونها در ماه ذی الحجة ریخته شود.

و محرم چه محرمی! - سه مرتبه تکرار فرمود - چقدر دور است، چقدر دور است، کشته می شوند در آن جنگ و فتنه، چه کشته شدنی، چه کشته شدنی.

راوی می گوید عرض کردیم: یا رسول الله صیحه کدام است؟ فرمود: آن ندا (صیحه) در نیمه ماه رمضان است؛ در روز جمعه وقت چاشتگاه، و این واقع می شود در ماه رضانی که اول آن جمعه باشد. پس این صدا که واقع می شود؛ خوابیده را بیدار می کند. و ایستاده رامی نشاند. و دختران را در شب جمعه از سرا پرده های خود بیرون می آورد. پس هرگاه روز جمعه نماز فجر را خواندید، داخل شوید به خانه های خودتان و درها و روزنه ها و پنجره های خانه خود را ببندید و قفل کنید و مسدود نمایید. و نفسهای خود را بپیچید و حفظ کنید و گوشهای خود را بگیرید.

پس چون احساس صیحه کردید برای خدابه سجده بیفتید و بگویید: «سبحان القدّوس، ربّنا القدّوس» پس کسی که این کارها را بنماید نجات

یابد و هر کس که نکند هلاک شود»^۱.

بیهوش و کر شدن هزاران نفر از صدای صیحه

۲ - نویسنده «مجمع الزوائد» در جزو هفتم، صفحه ۳۱۰، باب «مایکون من الفتن» از پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به سند خود روایت کرده که فرمود:

«يكون في رمضان صوت.

قالوا: يا رسول الله! في أوله أو في وسطه أو في آخره؟

قال: لا، بل في النصف من رمضان، إذا كانت الليلة النصف ليلة الجمعة.

يكون صوت من السماء، يصعق له سبعون ألفاً ويصم سبعون ألفاً.

قالوا: يا رسول الله! فمن السالم من امتك.

قال: من لزم بيته و تعوذ بالسجود و جهر بالتكبير لله. ثم يتبعه

صوت آخر. فالصوت الاول، صوت جبرئيل والثاني صوت الشيطان.

فالصوت في رمضان، والمعصية في شوال و يميز القبائل في ذى القعدة و

ينار على الحاج في ذى الحجة، والمحرم و ما المحرم! اوله بلاء على امتي

و آخره فرج لامتي، الراحلة بقبتها ينجو عليها المؤمن، خير له من دسكرة

تغل مائة ألف»^۲.

یعنی: «در ماه رمضان صدایی شنیده خواهد شد.

عرض کردند: ای پیامبر! در اول آن یا وسط و یا آخر آن؟».

۱ - نواب الدهور، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲ - نواب الدهور، ج ۱، ص ۲۴۰.

فرمود: نه، بلکه در نیمه آن ماه؛ زمانی که شب نیمه ماه، شب جمعه باشد، صدایی از آسمان بلند می شود که هفتاد هزار نفر از ترس آن بیهوش و هفتاد هزار نفر کر می شوند.

عرض کردند: «یا رسول الله! پس از امت شما چه کسی سالم می ماند؟ فرمود: کسی که ملازم خانه اش باشد و پناه ببرد به خدا به سجده کردن. و صدای خود را برای خدا به تکبیر بلند کند.

پس صدای اول صدای جبرئیل است و صدای دوم از شیطان است. پس صدا در ماه رمضان بلند شود و در ماه شوال صدای اسلحه و درگیری سخت به گوش رسد و در ماه ذی القعدة قبیله ها و دستجات از یکدیگر تمیز داده شوند. و در ماه ذی الحجة، حاجیان غارت شوند

و در ماه محرم چه محرمی! در اول آن بلا بر امت من روی دهد و در آخر آن فرج است برای امت من. در آن وقت مرکب سواری پالان کرده که مؤمن بر آن سوار شود و نجات یابد، بهتر است از برای او از قصری که صد هزار دینار طلا قیمت آن باشد». اعاذنا الله من شرور آخر الزمان.

قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «يُوشِكُ أَهْلُ الْعِرَاقِ أَنْ لَا يَجِيئَ إِلَيْهِمْ قَفِيزٌ وَلَا دَرْهَمٌ.

قیل: من این؟

قال: من قبل العجم يمنعون ذلك.

ثم قال: يوشك اهل الشام ان لايجئ اليهم دينار و لامدى.

قیل: من این ذلك؟

قال: من قبل الروم. ثم سكت هنيهة^۱.
 نبی مکرم اسلام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: «نزدیک است که
 به سوی اهل عراق نه قفیزی بیاید و نه درهمی.
 گفته شد: یا رسول الله! از طرف کی؟
 فرمود: از طرف عجم (غیر عرب)، منع می کنند آنرا.
 پس فرمود: نزدیک است که به سوی اهل شام نیاید دیناری و نه مدی.^۲
 عرض شد: از کجا؟ فرمود: از طرف روم. آنگاه حضرت کمی سکوت
 نمود».

خراب شدن بعضی از شهرها در آخر الزمان

۳ - «حذیفه» از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت کرده
 که فرمود:
 «انّ مصر، امنت من الخراب حتی تخرب البصرة.
 ثم ذکر رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : ان خراب البصرة من
 العراق و خراب مصر من جفاف النيل.
 و خراب مكة من الحبشه.
 و خراب المدينة من السيل.
 و خراب اليمن من الجراد.

۱ - کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۸، خ ۳۱۱۶۳. نواب الدهور، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲ - «مدی» پیمانۀ مصری است معادل ۷۵ کیلو. (منجد الطلاب)

و خراب الأبله من الحصار.

و خراب الفارس من الصعاليك من الديلم.

و خراب الديلم من الارمن.

و خراب الارمن من الجرز.

و خراب الجرز من الترك.

و خراب الترك من الصواعق.

و خراب السند من الهند.

و خراب الهند من الصين.

و خراب الصين من الرمل.

و خراب الحبشه من الرجفه.

و خراب الزوراء من السفیانی.

و خراب الروحاء من الخسف.

و خراب العراق من القحط.^۱

یعنی: همانا مصر، ایمن است از خراب شدن تا اینکه بصره خراب شود.

سپس حضرت فرمود که: خراب شدن بصره از عراق است.

و خراب شدن مصر از خشک شدن رود نیل است.

و ویرانی مکه از حبشه است.

و ویرانی مدینه از سیل است.

و ویرانی یمن به خاطر ملخ است.

و ویرانی ابله^۲ از حصار^۳ است.

۱ - سامرة الابرار، جزء اول، ص ۱۴۳. به نقل از نوائب الدهور، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲ - موضعی است در نزدیکی بصره.

۳ - حصار مرکز ناحیه‌ای است از بخارا که ساکنین آن ترکهای مغول و ازبکستان هستند که در آخرالزمان به بصره خواهند آمد.

و خراب شدن فارس، از فقرا و گدایان و بینوایان دیلم است.
 و خراب شدن دیلم از ارمنستان است.
 و خراب شدن ارمنستان از جرز^۱ است.
 و خراب شدن جرز از ترکستان است.
 و خراب شدن ترکستان از صواعق^۲ است.
 و خراب شدن سند از هند است.
 و خراب شدن هند از چین است.
 و خراب شدن چین از رمل است.
 و خراب شدن حبشه از زمین لرزه است.
 و خراب شدن بغداد از سفیانی است.
 و خراب شدن «روحاء»^۳ به فرو رفتن است.
 و خراب شدن عراق از قحطی خواهد بود.

بیرون آمدن یاران امام زمان از قم

۴ - امیرالمؤمنین - علیه السلام - در جواب کسی که پرسید: «در زمان نزول فتنه، سالمترین و بهترین شهرها کدام است.

۱ - جزیره‌ای است بین دجله و فرات.

۲ - صاعقه‌ای آسمانی و یا صاعقه‌ای که از وسائل تخریبی روز باشد.

۳ - دروحاء موضعی است میان مکه و مدینه که سی یا چهل میل با مدینه فاصله دارد. و بامحلی است از مضافات رجبه و یا نام شهری است.

فرمود: «اسلم المواضع يومئذٍ ارض الجبل». فاذا اضطربت خراسان، و وقع الحرب بين اهل جرجان و طبرستان و خربت سجستان، فاسلم المواضع يومئذٍ «قصة قم» تلك البلدة التي يخرج منها انصار خيراناس ابا و اما وجداً وجدّة و عمّاً وعمّة، تلك التي تسمى الزهراء، بها موضع قدم جبرئيل، و هوالموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه امن من الداء و من ذلك الماء عجن الطين الذي عمل منه كهينة الطير و منه يغتسل الرضا - عليه السلام - و من ذلك الموضع يخرج كبش ابراهيم و عصا موسى و خاتم سليمان»^۱.

یعنی: «سالمترین جاها در آن روز، «زمین جبل» است. پس چون مضطرب شد خراسان. و وقتی در میان اهل گرگان و طبرستان جنگ واقع شد و سیستان خراب شد، پس سالمترین مواضع در آن هنگام شهر «قم» است. و آن شهری است که بیرون می آید از آن، یاران کسی که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر و جدّ و جدّه و عمو و عمّه. و آن شهری است که زهرا نامیده شده. و در آنجاست جای پای جبرئیل. و آنجاست جایی که می جوشد از آن، آبی که هر کس بنوشد از آن، ایمن می شود از هر دردی. و از آن آب سرشته شده گلی که از آن ساخته شده هیئت و شکل مرغ^۲. و از آن، غسل کند رضا - علیه السلام - و از آنجا بیرون می آید قوچ ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان - علیهم السلام -».

چند علامت در کتب فریقین به حد تو اتر رسیده.

۱ - نواب الدهور، ج ۱، ص ۳۵۷. مهدی منتظر، ص ۱۶۶. و تاریخ قم، ص ۹۰.
 ۲ - اشاره به داستان حضرت عیسی - علیه السلام - است که از «گل» شکل مرغ درست می کرد و در آن می دمید و به صورت مرغ درمی آمد. = «اخلق لكم من الطين كهينة الطير فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله...» آل عمران، آیه ۴۸.

والروایات فی الخسف و فی السفیانی و ما یجری بینہ و بین المہدی
- علیہ السلام - و قتل النفس الزکیة والیمانی و الصیحة فی کتب الفریقین
کثیرة جداً تبلغ حد التواتر.^۱

یعنی: «روایات درباره خسف و سفیانی و آنچه بین او و مهدی
- علیہ السلام - اتفاق می افتد و نیز قتل نفس زکیه و یمانیه و صیحه، در
کتابهای فریقین (شیعه و سنی) زیاد است جداً حتی به حد تواتر رسیده».

ظاهر شدن آب بر روی زمین در شهر قم

۵ - حضرت عسکری - علیہ السلام - جریان شب معراج رسول اکرم
- صلی الله علیه و آله وسلم - و نظر کردن آن حضرت را به سرزمین قم و
پرسش از جبرئیل را ذکر نموده و فرمودند:

«... جبرئیل گفت: اینجا شهری بنا خواهد شد و بندگان مؤمن خدا در
آنجا جمع شوند و امیدوار به محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - و شفاعت
او در قیامت باشند. برایشان همّ و غمّ و حزنها و مکاره وارد شود.

راوی پرسید: پس چه وقت انتظار فرج خواهند داشت؟

امام فرمود: «إذا ظهر الماء علی وجه الارض».

یعنی: هرگاه آب بر روی زمین ظاهر شود».

علامه مجلسی فرموده: «در این زمان، هنوز آبی جاری نشده است».^۲

۱ - منتخب الاثر، ص ۴۵۹، ح ۲۵.

۲ - مهدی منتظر، ص ۱۱۳.

دعوت مردم، توسط مردی از اهل قم

۶ - از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - روایت شده است که فرمود: «مردی از اهل قم، مردم را دعوت به حق خواهد کرد. جمعی با او جمع خواهند شد که در استحکام روح، مانند پاره‌های آهن باشند که نه بادهای وزنده ایشان را بلغزاند و نه از جنگ ملول خواهند شد. و نه در ایشان ترسی هست؛ و بر خدا توکل می‌کنند و عاقبت برای متقین است».^۱

اختلاف دو گروه از عجم در کلمه عدل

۷ - عبدالله بن بشار رضیع، از امام حسین - علیه السلام - نقل کرده که فرمود: «در اختلاف دو صنف از عجم در لفظ کلمه «عدل» هزاران نفر کشته خواهند شد. و شیخ طبرسی به دار آویخته خواهد شد».^۲
(شاید اشاره به جریان مشروطه و دار زدن عالم بزرگوار شیخ فضل الله نوری است).

قومی که در مشرق خروج می‌کنند

۸ - حضرت باقر - علیه السلام - به ابو خالد کابلی فرمود: «گویا می‌بینم

۱ - مهدی منتظر، ص ۱۱۳.

۲ - مهدی منتظر، ص ۱۱۵، به نقل از الزام الناصب.

قومی را که در مشرق خروج کرده‌اند، حق را مطالبه می‌کنند. و به آنان نمی‌دهند، باز مطالبه می‌کنند و از دادن حق به آنان امتناع می‌ورزند؛ چون چنین ببینند، شمشیرهای خود را بر دوش خود گذارند و آنگاه آنچه می‌خواستند، به ایشان داده شود و ایشان قبول نکنند تا اینکه قیام کنند. و نخواهند داد دولت را مگر به صاحب شما.

کشته‌های اینان شهیدایند، آگاه باشید! اگر من آن زمان را درک می‌کردم خود را برای صاحب این امر مهیا می‌نمودم.^۱

قم شهر ما و شهر شیعیان ما

۹- از امام صادق - علیه السلام - روایت شده است که فرمود: «شهر قم، شهر ما و شهر شیعیان ماست. شهری است پاکیزه و مقدس و مطهر، که ولایت و دوستی ما و اهل بیت ما را قبول کرده است.

هیچ جبار و ظالم و سرکشی به ایشان قصد بد نکند و به ایشان بد نخواهد، مگر آنکه خداوند در عقوبت وی تعجیل نماید؛ مادامیکه به یکدیگر خیانت نکنند. و چون خیانت کنند در حق یکدیگر خداوند جباران و گردنکشان را بر ایشان مسلط گرداند.

سپس فرمود: اهل قم انصار و یاران قائم ما و رعایت‌کنندگان حقوق ما هستند.»

آنگاه سر مبارک خود را به سوی آسمان کرد و فرمود: «خداوندا!

نگهدار اهل قم را از هر فتنه و بلا، و از هلاکت رستگاری ده»^۱.

قم و کوفه جای امن

۱۰ - ابو عبدالله - علیه السلام - فرمود: «چون امنیت در بلاد ازین برود و مردمان بر پشت اسبان نشینند و از زنان و بوی خوش دوری گزینند فالهرب، الهرب، الهرب، بگریزند و سخت فرار کنند.

راوی عرض کرد: جان و مال و تنم فدایت، کجا پناه می برند؟
فرمود: کوفه و دور تا دور آن و قم و حوالی آن، از این دو شهر بلا دور است»^۲.

اخبار وارده در فضیلت قم زیاد است، طالبین به کتابهای مفصل مخصوصاً تاریخ قم که در سال ۳۷۸ قمری به عربی ترجمه شده مراجعه نمایند.

عجم شیر مردانی شجاع

۱۱ - در ملاحم به سند خود از رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - روایت کرده که فرمود:

«یوشک ان یملاً ایدیکم من العجم ثم يجعلهم الله اسدا لا یفرون»

۱ - تاریخ قم، صفحه ۹۳.

۲ - تاریخ قم، ص ۸۷.

فیقتلون مقاتلتکم ولا یا کلون فیئکم»^۱.

یعنی: «در آینده انبوهی از عجم در مقابل شما قرار گیرند؛ پس خدا قرار می‌دهد آنان را شیرهایی که فرار نمی‌کنند. پس جنگ سختی باشما خواهند کرد و در غنیمت‌های شما هم تصرف نمی‌کنند».

وضع زنها در آخرالزمان

۱۲ - «اذا رأیتم اللآتی ألقین علی رؤسهنّ مثل اسنمة البعر، فاعلموهنّ

أنّه لا تقبل لهنّ صلوة»^۲.

یعنی: «هرگاه دیدید زنان را که بالای سرشان را مانند کوهان شتر ساخته اند، پس به آنها اعلام کنید که نمازشان پذیرفته نیست».

«سیکون فی امتی رجال یرکب نسائهم علی سروج، کاشباه الرجال»^۳.

یعنی: «زود است بیاید در امت من، مردانی که زنهاشان سوار شوند برزین اسبها در حالی که خود را شبیه به مردان کرده‌اند».

نویسنده گوید: در معنای این دو حدیث احتیاج به شرح و بیان بیشتر

نیست.

۱ - ملاحم، ص ۱۱۰. کنز العمال، ج ۱۱، خ ۳۱۱۶۵.

۲ - نوائب الدهور، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳ - نوائب الدهور، ج ۱، ص ۱۴۰.

آرزوی مرگ

۱۳ - «لِیَأْتِیَنَّ عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ یَأْتِی الرَّجُلَ الْقَبْرَ فِیَقُولُ: یَا لَیْتَنِی مَکَانَ هَذَا، لَیْسَ بِه حُبُّ اللَّهِ - تَعَالَى - وَلَکِن مِّن شِدَّةٍ مَا یُرِی مِنَ الْبَلَاءِ»^۱.
یعنی: «هر آینه می آید زمانی که مرد کنار قبر می آید و می گوید: کاش من به جای این مرده بودم. البته این حرف را نه از باب دوستی به خدا می گوید، بلکه از شدت بلایی است که به او رو آورده».

سختی دینداری

۱۴ - «جامع الاخبار» در فصل «ذکر زمان سوء» از رسول گرامی اسلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نقل کرده:
«یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ عَلَی دِینِهِ کَالْقَابِضِ عَلَی الْجَمْرَةِ».
یعنی: «زمانی بر مردم می آید که صبر کننده بر دین خود، مانند کسی است که آتش سرخ شده را در دست خود گرفته - این کنایه از شدت سختی است -».

جمع شدن در مساجد برای حرف دنیا

۱۵ - در همان کتاب و همان باب از پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - روایت کرده که فرمود:

«يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَنَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، يَأْتُونَ الْمَسَاجِدَ يَقْعُدُونَ فِيهَا حَلَقًا ذَكَرَهُمُ الدُّنْيَا وَحَبَّ الدُّنْيَا لَا تَجَالِسُوهُمْ فَلَيْسَ لِلَّهِ بِهِمْ حَاجَةٌ».

یعنی: «در آخر الزمان افرادی می آیند که از امت من هستند، در مساجد می نشینند و حلقه می زنند. لیکن ذکر ایشان دنیا و محبت دنیاست. با ایشان ننشینید؛ زیرا خدا به اینها احتیاج ندارد - یعنی: جلسات اینها مورد رضایت خدا نیست -».

کم شدن فقها

۱۶ - قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ، يَكْثُرُ فِيهِ الْقُرَاءُ وَيَقَلُّ الْفُقَهَاءُ؛ وَيَقْبُضُ الْعُلَمَاءُ وَيَكْثُرُ الْهَرَجُ. ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ. ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ زَمَانٌ، يَجَادِلُ الْمُشْرِكُ بِاللَّهِ الْمُؤْمِنَ فِي مِثْلِ مَا يَقُولُ».^۱

پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: «زود است بیاید بر امت من زمانی که قاریان و خوانندگان، زیاد شوند لیکن فقها کم شوند و علما گرفته شوند. و کشتار و خونریزی زیاد شود. پس بیاید بعد از آن دورانی که

۱ - کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱۷، خ ۳۸۴۵۷. و نواب الدهور، ج ۱، ص ۱۵۸.

مردانی از امت من قرائت کنند قرآن را لیکن از گلوی آنها تجاوز نکند. پس بعد از آن بیاید زمانی که مشرک به خدا مجادله کند با مؤمن در آنچه که می‌گوید».

پیروی خواهشهای نفسانی و خواندن قرآن با ساز و آواز

۱۷ - قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَكْثُرُ فِيهِ الْآرَاءُ وَتَتَّبَعُ فِيهِ الْإِهْوَاءُ وَتَتَّخِذُ الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا. وَ يُوضَعُ عَلَى الْأَحَانِ الْإِغَانِي يَقْرَأُ بِغَيْرِ خَشْيَةٍ، لَا يَأْجِرُهُمُ اللَّهُ عَلَى قِرَائَتِهِ؛ بَلْ يَلْعَنُهُمْ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَهْشُ النَّفُوسُ إِلَى طَيْبِ الْإِلْحَانِ، فَتَذْهَبُ حَلَاوَةُ الْقُرْآنِ، أَوْلَيْكَ لِأَنْصِيبَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ. وَ يَكْثُرُ الْهَرَجُ وَالْمَرْجُ. وَ تَخْلَعُ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا. وَ تَكْتَفِي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ. وَ يَتَّخِذُونَ ضَرْبَ الْقَصِيبِ فِيمَا بَيْنَهُمْ. فَلَا يَنْكُرُهُ مَنْكُرٌ؛ بَلْ يَتْرَاضُونَ بِهِ وَ هُوَ مِنْ أَحَدِي الْكِبَائِرِ الْخَفِيَّةِ. فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْ دِيَانِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيٌّ، وَ عِنْدَهَا تَتَّخِذُ النِّسَاءُ مَجَالِسَ، وَ تَكُونُ الْجُمُوعُ الْكَثِيرَةُ حَتَّى أَنْ الْمَرْئَةَ لِتَتَكَلَّمَ فِيهَا مِثْلَ الرِّجَالِ. وَ يَكُونُ جُمُوعُهُنَّ لِهَوًى وَ لِعِبًا وَ فِي غَيْرِ مَرْضَاةِ اللَّهِ. وَ هِيَ مِنْ عَجَائِبِ ذَلِكَ الزَّمَانِ. فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ فَبَايَنُوهُمْ وَ أَحْذَرُوهُمْ فِي اللَّهِ فَانَّهُمْ حَرَبُ اللَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مِنْهُمْ بَرِيٌّ»^۱.

یعنی: «برامت من زمانی می‌آید که رأیها بسیار می‌شود. و از خواهشهای نفسانی پیروی می‌کنند. و قرآن بصورت سرود و ترانه و با آهنگ و آواز غنا خوانده می‌شود، و قرائت قرآن موجب ترس آنان نمی‌شود (در روحیه آنان اثر نمی‌کند) و خداوند بر قرائت آنان پاداش

واجب نمی دهد؛ بلکه آنانرا لعنت می کند.

پس در چنین زمانی مردم از شنیدن آواز و آهنگهای خوش، به نشاط می آیند و حلاوت و شیرینی قرائت قرآن را نمی چشند، و برای اینها، هیچ بهره ای از ثواب عالم آخرت نیست.

و مردم گرفتار هرج و مرج و فتنه و قتل و آشوب می شوند. و عرب مطلق العنان و سر خود می گردد. مردها به مردها و زنها به زنها در فجور اکتفا می کنند. ساز و آواز در میان آنان نواخته می شود و کسی از آن نهی نمی کند بلکه به آن خوشنودهم می شوند؛ و حال آنکه آن از گناهان خفیه است.

پس وای به حال آنان از خداوند دیان و حسابرس روز قیامت و من از آنان بیزار هستم .

و در چنین زمانی زنها مجلسهایی می گیرند. و دسته بندیها زیاد می شود، تا این اندازه که زن در مجالس، مانند مرد، سخنرانی می کند و اجتماعاتشان برای لهو و لعب است. نه برای رضای خدا!! و این از عجایب آن زمان است.

اگر آنانرا دیدید با آنها قطع رابطه کنید. و برای رضای خدا از آنان پرهیز کنید. زیرا که ایشان جنگ کنندگان با خدا و پیغمبر اند. و خدا و رسول او از آنها بیزارند.»

نویسنده گوید:

در این زمان این علائم، صورت وقوع پیدا کرده؛ و این از معجزات نبی اکرم اسلام است که بیشتر از هزار و چهار صد سال قبل چنین پیش بینی نموده و این بیست علامت را تذکر داده اند.

تزلزل مردم در ایمان و اعتقادات

۱۸ - قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «تكون بين يدي الساعة فتن كقطع الليل المظلم يصبح الرجل فيها مؤمناً و يمسي كافراً و يمسي مؤمناً و يصبح كافراً يبيع اقوام دينهم بعرض الدنيا»^۱.

پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: «در نزدیکی قیامت، فتنه‌ها و گرفتاریهایی پیدا می‌شود چون قطعه‌های شب تاریک، و در اثر آن فتنه‌ها و آشوبها، مرد طرف صبح مؤمن است و اول شب کافر. و یا اول شب مؤمن است و چون صبح شد کافر شود. و در آن موقع، جمعی دین خود را در مقابل متاع دنیوی از دست می‌دهند».

گرفتاریهای متعدد

۱۹ - قال معاذ بن جبل: «ايها الناس اربع خلال من استطاع ان لا يدركه شئ منهن فلا يدركه.
قالوا: و ماهي؟

قال: يأتى زمان يظهر فيه الباطل و يصبح الرجل على دين و يمسي على آخر. و يقول الرجل: والله ما ادري على ما انا، لا يعيش على بصيرة ولا يموت على بصيرة و يعطى الرجل المال من مال الله على ان يتكلم بكلام

الزّور الّذی یسخط الله»^۱.

«معاذبن جبل» نقل می‌کند: ای مردم! «چهار نوع گرفتاری و اختلال پیش خواهد آمد، و اگر بتوانید که آنها بشما نرسد، البته لازم است. گفتند: آنها چیست؟

گفت: زمانی خواهد آمد که باطل جلوه پیدا کرده و بر حق غلبه نماید. و هوسرانی و ضعف مردم به جایی رسد که طرف صبح به آیینی وابسته شوند و طرف عصر به آیین دیگری می‌پیوندند. به اندازه‌ای در تزلزل و تحیر و تردید باشند که نمی‌فهمند که در چه روش و طریقه‌ای هستند. نه زندگی آنها روی بصیرت و اطمینان است و نه مرگ آنها؛ و مردی را مال می‌دهند که بر خلاف رضا و حکم پروردگار - متعال - سخن گوید».

عرب و فتنه های آخرالزمان

۲۰ - قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «وَيَلُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ يَصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَ يَمْسِي كَافِرًا، يَبِيعُ قَوْمَ دِينِهِمْ بَعْرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلًا، الْمَتَمَسِّكَ يَوْمئِذٍ بِدِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ»^۲.

پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود: «وای به حال عرب از شری که نزدیک است؛ فتنه‌هایی است مانند قطعه‌های تیره شب تاریک. صبح می‌کند مرد به حال ایمان و شب کافر است. و جمعی از مردم دین

۱ - طبقات، ج ۳، ص ۵۸۸.

۲ - کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۸، خ ۳۱۰۲۲.

خودشان را به متاع ناچیزی می فروشند. و کسی که در آن روز، دین خود را محکم بگیرد مانند کسی باشد که آتش به دست گرفته باشد».

فصل چهارم

توسلات، تشرفات، معجزات و عنایات

- آیا ملاقات حضرت ولی عصر (ع) ممکن است؟
- ملاقات شیخ عبدالنبی اراکی با ولی عصر (عج)
- تشرّف آیت الله اصفهانی
- عنایت ولی عصر به حوزه علمیه قم
- ادای قرض آیت الله العظمی گلپایگانی
- پیام حضرت به آیه الله حائری مؤسس حوزه علمیه
- عنایت حضرت به آیت الله العظمی گلپایگانی
- شفای شخصی که لال شده بود
- مقام حاج شیخ عبدالکریم حائری
- تشرّف حضرت آیت الله العظمی مرعشی (ره)
- تشرّف یکی از اعظام به زیارت حضرت
- تشرّف حاج غلام عباس در حرم امام هشتم (ع)
- توصیه حضرت به دوری از هوای نفس
- تشرّف حاج غلام عباس در عالم رؤیا
- تشرّف مرحوم حاج محمد علی فشندی تهرانی
- تشرّف احمد عسکری
- وبنای مسجد امام حسن مجتبی در قم
- شفای دختر سیزده ساله به دست حضرت

آیا ملاقات حضرت ولی عصر (علیه السلام) ممکن است؟

شیخ طوسی از شیخ صدوق از احمد بن حسن مکتب، روایت کرده که گفت:

«من در سالی که شیخ ابوالحسن سمري - رضی الله عنه - وفات کرد، در بغداد بودم. پیش از وفاتش نزد او حاضر شدم؛ توقیعی از طرف حضرت بقیة الله - علیه السلام - برای مردم بیرون آورد که نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

یا علی بن محمد السمري! اعظم الله اجر اخوانك فيك، فانك ميت ما بينك و بين ستة ايام فاجمع امرک و لاتوص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة، فلا ظهور الا بعد اذن الله - تعالى ذكره - وذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتى لشيعتى من يدعى المشاهدة الا! فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينى والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم.^۱

ترجمه: «ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادران تو را در مصیبت تو بزرگ گرداند؛ به درستی که تو تا شش روز دیگر وفات خواهی کرد؛ پس آماده مرگ باش و به احدی وصیت مکن که بعد از وفات تو قائم مقام تو باشد؛ زیرا به تحقیق غیبت تامه واقع شد و دیگر ظهور نیست، مگر بعد از اذن خدایی که ذکر او بلند است؛ و آن ظهور بعد از طول زمان، سخت شدن دلها و پر شدن زمین از جور، خواهد بود؛ و زود باشد که در میان شیعیان کسانی بیایند که ادعای مشاهده کنند، آگاه باشید! هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، کذاب و افتراء زننده است. **ولاحول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم**».

سؤال: آیا با این جملاتی که در نامه حضرت آمده، می توان گفت

ملاقات با حضرتش ممکن است؟

جواب: در پاسخ این سؤال باید گفت:

۱- اگر جملات قبل از جمله (أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ الْخ) را در نظر بگیریم، جواب سؤال داده می شود که به قرینه جملات قبل، مقصود از «مشاهده» ادعای نیابت است. یعنی: «هر کس ادعا کند که من نایب خاص امام زمانم و می توانم همچون چهار نایب خاص حضرت، آقا را به بینم کذاب و افتراء زننده است».

۲- به گفته بعضی: مقصود از مشاهده، دیدن توأم با شناخت است. پس هر کس ادعا کند که «من حضرت را دیدم و شناختم»، کذاب و مفتری است. و چنانچه از حکایات و قصص افرادی که خدمت حضرت رسیدند استفاده می شود، آنها حضرت را در اول ملاقات نشناختند، مگر آنکه حضرت خود را معرفی فرموده یا بعداً با قرائن فهمیدند که حضرت بوده است.

۳ - شیخ زین الدین علی بن فاضل در کتاب خود به نام «جزیره خضرا» ضمن شرح ملاقات خود با جناب سید شمس الدین می نویسد:

گفتم: مولای من، از اساتید ما روایتی به ما رسیده است که حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - در مورد غیبت کبری فرموده است: «پس از غیبت هر کس ادعا کند که مرا دیده است او را تکذیب کنید». پس چگونه است که برخی از شما ایشان را دیده اند؟

فرمود: این روایت صحیح است ولی مربوط به زمانی است که دشمنان اهل بیت از فرعونهای بنی عباس فراوان بودند و شیعیان ناچار بودند حتی از آوردن نام مبارک آقا پرهیز کنند. اما اکنون، زمانی طولانی سپری شده و دشمنان نویدگشته اند و سرزمین ما به دور از تیررس دشمنان است و آنها از برکت حضرت صاحب، راهی ندارند که به ما برسند و برای ما ناراحتی ایجاد کنند.^۱

البته با توجه به پاسخ نخست احتیاج به جواب دوم و سوم نداریم. و لذا از مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی بافقی که خود از افراد لایقی است که بارها خدمت حضرت، شرفیات شده است نقل شده که ایشان در جواب این سؤال که: «آیا باب ملاقات با امام عصر - علیه السلام - باز است یا نه؟» فرمود: «به ادله اربعه^۲ (دلیل چهارگانه) باز است».

و مضافاً ادلّ دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است.

از اول غیبت صغری یعنی از سال ۲۶۰ هجری قمری تا به حال هزاران نفر از هر صنف و طبقه‌ای به فیض زیارتش نائل گشته و می شوند.

در کتابهای بسیاری از جمله جلد سیزدهم بحار الانوار نوشته علامه

۱ - جزیره خضراء، ص ۱۷۷.

۲ - مقصود از ادله اربعه: کتاب، سنت، عقل و اجماع است.

مجلسی و کتاب غیبة نوشته شیخ طوسی و تحفة القدسی ترجمه آن کتاب و در کتاب الزام الناصب و نجم الثاقب و همچنین صدها کتاب دیگر، موارد زیادی از تشرف افراد مختلف از عموم طبقات ذکر شده است. و ما هم در این کتاب افرادی را که اکثراً در این سالهای اخیر خدمت حضرت رسیده‌اند و این سعادت شامل حالشان شده یاد آور می‌شویم؛ باشد که این توفیق شامل حال همه شیفتگان و عاشقان حضرتش بشود. انشاءالله تعالی



داستانهایی از

شیفتگان حضرت مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف

ملاقات آیت الله شیخ عبدالنبی اراکی با ولی عصر (عج)

در ماه رجب سال ۱۴۰۵ هجری قمری در خدمت عالم بزرگوار حضرت حجة الاسلام والمسلمین - ائده الله - آقای حاج سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی که از علما و نویسندگان مشهورند، این واقعه مهم و ارزنده و آموزنده را شنیدم و در خواست کردم، عین قضیه را خود ایشان بنویسند؛ تا در دسترس خوانندگان و عشاق امام زمان - ارواحنا فداه - قرار دهم؛ ایشان نیز موافقت فرمودند و اینک اصل ماجرا:

بسم الله الرحمن الرحيم

بنا به تقاضای جناب مستطاب علم الاعلام حجة الاسلام آقای شیخ احمد قاضی زاهدی - دامت افاضاته العالیه - عین آنچه را که بدون واسطه از مرحوم آیت الله آقا شیخ عبدالنبی اراکی - طاب ثراه - شنیده‌ام، بیان می‌نمایم:

یک روز آیت‌الله اراکی، برای دیدن مرحوم آیت‌الله والد - طاب‌ثراه - به منزل ما آمدند پس از اداء مراسم دیدار، آیت‌الله اراکی - طاب‌ثراه - آیت‌الله والد را مخاطب قرار داده و گفتند: «شما که از برداشت ما در نجف اشرف نسبت به آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی تا اندازه‌ای با اطلاع بودید و می‌دانستید که ما مروّج ایشان نبودیم؛ بلکه در مجامع علما و فضلا نسبت به ایشان چنین می‌گفتیم که: ما از آیت‌الله اصفهانی آنقدر کمتر نیستیم که ترویج مرجعیت ایشان نمائیم».

آیت‌الله والد، گفتار ایشان را تصدیق نمود و چنین گفتند: «آری، شما چنین ادعایی می‌کردید؛ ولی در واقع به مراتب از ایشان کمتر بودید. حتی می‌توانم بگویم قابل مقایسه با ایشان نبودید».

آیت‌الله اراکی گفتند: «به هر حال امروز می‌خواهم عظمت و شخصیت آیت‌الله اصفهانی را برای شما بیان نمایم». بعد به سخنان خود چنین ادامه دادند:

«یک روز در نجف اشرف مشهور شد که یک نفر مرتاض هندی که از راه حق، ریاضت کشیده و به مقاماتی رسیده، به نجف اشرف آمده است. فضلا و علما و محصلین به دیدار او می‌رفتند؛ از جمله من هم به دیدار وی رفتم و به مرتاض گفتم: آیا در مدّت ریاضت خود، ختمی یا ذکری به دست آورده‌اید که بشود به وسیله آن، به خدمت آقا امام زمان - روحی‌له‌الفدا - رسید؟! وی در جواب گفت: آری من یک ختم مجرّب دارم. من از وی دستور آن ختم مجرّب را گرفتم؛ دستور ختم چنین بود:

«باید با طهارت بدن و لباس، در بیابانی رفت و نقطه‌ای را انتخاب نمود که محل رفت و آمد نباشد؛ بعد با حالت وضو رو به قبله نشست و خطی دور خود کشید و مشغول ختمی شد؛ پس از انجام ختم، هر کس که به نزد

بجا آورنده ختم آمد، همان آقا امام زمان روحی له الفداء است.»

آیت الله اراکی فرمود: «من به بیابان سهله رفتم و طبق دستور، ختم را انجام دادم؛ همین که ختم تمام شد سیدی را دیدم که دارای عمامه سبزی بود، به من فرمود: چه حاجتی داری؟ من فوراً در جواب گفتم: به شما حاجتی نیست. سید فرمود: شما ما را خواستید که به اینجا بیاییم. من گفتم: شما اشتباه می کنید من شما را نخواستم. سید فرمود: ما هرگز اشتباه نمی کنیم. حتماً شما ما را خواسته اید که به اینجا آمده ایم وگرنه ما در اقطار دنیا کسانی را داریم که در انتظار ما بسر می برند. ولی چون شما زودتر، این درخواست را کرده اید، اول به دیدار شما آمده ایم؛ تا حاجت شما را بر آورده، آنگاه به جای دیگر برویم.

گفتم: ای آقا سید، من هر چه فکر می کنم، با شما کاری ندارم شما می توانید به نزد آن کسانی که شما را می خواهند بروید، من در انتظار شخصی بزرگ بسر می برم. سید لبخندی بر لبانش نقش بست و از کنار من دور شد؛ چند قدمی بیش دور نشده بود که این مطلب در خاطر من خطور کرد که نکند این همان آقا امام زمان - روحی له الفداء - باشد؛ به خود گفتم: شیخ عبدالنبی! مگر آن مرتاض نگفت، جایی را اختیار کن که محل عبور و مرور اشخاص نباشد؛ هر کس را دیدی، همان آقا امام زمان (عج) است و تو بعد از انجام ختم کسی را غیر از این سید ندیدی. حتماً این سید، امام زمان - علیه السلام - است.

فوراً بدنبالش روان شدم ولی هر چه تلاش کردم به او نرسیدم؛ ناچار عبا را تا کردم و در زیر بغل قرار دادم و نعلین را به دست گرفتم و با پای برهنه، دوان دوان در پی سید می رفتم ولی به او نمی رسیدم، هر چند سید آهسته راه می رفت.

در این صورت یقین کردم آن سید بزرگوار، آقا امام زمان - روحی له الفداء - است.

چون زیاد دویدم، خسته شدم قدری استراحت کردم؛ ولی چشم من به سید دوخته شده بود و مراقب بودم که سید به کدام یک از کوخهای^۱ عربی وارد می شود تا من هم بعد از مقداری استراحت به همان کوخ بروم. از دور دیدم به یکی از کوخهای عربی وارد شدند؛ بعد از مدت کوتاهی، به سوی آن کوخ روان شدم.

پس از مدتی راه پیمایی به آن کوخ رسیدم. درب کوخ را زدم؛ شخصی آمد و گفت: چه کار دارید؟ گفتم: سید را می خواهم. گفت: دیدار سید نیاز به اذن دخول دارد، صبر کن بروم و از برای شما اذن دخول بگیرم. وی رفت و پس از چند لحظه آمد و گفت: آقا اذن دخول دادند. وارد کوخ شدم؛ دیدم همان سید بر روی تخت محقری نشسته؛ سلام کردم و جواب شنیدم. فرمود: بیایید و بر روی تخت بنشینید اطاعت کردم و بر روی تخت رو بروی سید نشستم. پس از تعارفات، مسائل مشکلی داشتم خواستم یک به یک از آقا سؤال کنم؛ هر چه فکر کردم یکی از آن مسائل مشکل به یادم نیامد. پس از گذشت مدتی فکر، سربلند کردم؛ آقا را در حال انتظار دیده، خجالت کشیدم و با شرمندگی تمام عرض کردم: آقا اجازه مرخصی می فرمایید. فرمود: بفرمایید.

از کوخ خارج شدم؛ همینکه چند قدم راه رفتم، یک به یک مسائل مشکل به یادم آمد. گفتم: من این همه زحمت کشیدم تا به اینجا رسیدم و نتوانستم از آقا استفاده ای بنمایم؛ باید پررویی کرد و دوباره درب کوخ را

۱ - کوخ عربی به خانه های کوچک و محقر صحرایی گویند که دارای دو اطاق کوچک است و از خیمه که ایرانیان برپا می کنند بزرگتر است.

زد و به خدمت آقا رسیده مسائل مشکل را سؤال نمایم.
 درب کوخ را زدم دوباره همان شخص آمد. به او گفتم: می خواهم
 دوباره خدمت آقا برسم. وی گفت: آقا نیست. گفتم: دروغ نگو، من برای
 کلاشی نیامده‌ام، مسائل مشکلی دارم، می خواهم به وسیله پرسش از آقا
 حلّ شود.

وی گفت: چگونه نسبت دروغ به من می‌دهی؟ استغفار کن! من اگر
 قصد دروغ کنم هرگز جایم در اینجا نخواهد بود. ولی بدان، این آقا مانند
 آقایان دیگر نیست؛ این امام و الامقام در این مدت بیست سال که افتخار
 نوکری او را دارم، برای یک مرتبه زحمت درب باز کردن را به من نداده
 است؛ گاهی از درب بسته وارد می‌شود. گاهی از دیوار وارد می‌شود. گاهی
 سقف شکافته می‌شود و وارد این کوخ می‌شود، گاهی مشاهده می‌کنم بر
 روی تخت نشسته و مشغول عبادت و یا ذکر گفتن است و گاهی مشاهده
 می‌نمایم که نیست ولی صدای مبارکش به گوش می‌رسد و گاهی ابداً در
 کوخ نیست؛ گاهی پس از گذشت چند لحظه باز مشاهده می‌کنم که بر روی
 تخت می‌باشد؛ گاهی مدت سه روز طول می‌کشد و تشریف فرما
 نمی‌شوند؛ گاهی چهل روز، گاهی ده روز، گاهی چند روز پی‌درپی در این
 کوخ تشریف دارند، کار این آقای بزرگوار غیر دیگران است.

گفتم: معذرت می‌خواهم، از این نسبتی که دادم استغفار می‌کنم. امید
 است که مرا ببخشید. گفت: بخشیدم. گفتم: آیا راهی دارید برای حل
 مسائل مشکل من؟

گفت: آری هر وقت آقا امام زمان (عج) در اینجا تشریف ندارند، فوراً
 در جای ایشان نایب خاصش ظاهر می‌گردد و برای حلّ جمیع مشکلات
 آمادگی دارد. گفتم: می‌شود به خدمت نایب خاصش رسید؟

گفت: آری. وارد کوخ شدم؛ دیدم بر جای آقا امام زمان - علیه السلام - حضرت آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی نشسته است. سلام کردم؛ جواب شنیدم. بعد بالبخند و با لهجه اصفهانی فرمود: حالت چطور است؟ گفتم: الحمد لله. بعد مسائل خود را یکی پس از دیگری مطرح می کردم، همینکه هر مسأله ای را مطرح می کردم، فوراً بدون تأمل جواب مسئله را با نشانه می داد و می گفت: این جواب را صاحب جواهر در فلان صفحه از کتاب جواهر داده است و فلان جواب را در کتاب حدائق، فلان صفحه، صاحب حدائق داده است و جواب این مسئله را صاحب ریاض در فلان صفحه از ریاض داده است و ... جوابها تمام حل کننده و تحقیق شده و قانع کننده بود.

پس از حل جمیع مسائل مشکل، دستش را بوسیدم و از خدمتش مرخص شدم. همینکه بیرون آمدم با خود گفتم: آیا این آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود یا شخصی دیگر به شکل و قیافه ایشان بود. مردّد بودم؛ بعد با خود گفتم: تردید شما وقتی زائل می شود که به نجف بروی و به خانه سید وارد شوی و همان مسائل را مطرح کنی؛ اگر همان جوابها را از سید بدون کم و زیاد شنیدی، در این صورت یقین خواهی کرد که آن سید، همان آقا سید ابوالحسن اصفهانی است، و اگر به آن نحو جواب شنیدی، و یا جوابها را طور دیگر شنیدی، آن سید غیر آیت الله سید ابوالحسن است. به نجف که وارد شدم یکسره به منزل آیت الله سید ابوالحسن رفتم و به اطاق مخصوص ایشان وارد شدم؛ سلام کردم، جواب شنیدم. با حالت خنده همان طور که در کوخ لبخند زد و با لهجه اصفهانی فرمود: حالت چطور است؟ من هم جواب دادم. بعد مسائل به همان نحو مطرح شد و سید به همان صورت جواب دادند؛ بدون کم و زیاد.

بعد فرمودند: حالا یقین کردی و از حالت تردید بیرون آمدی؟ گفتم: ای آقای بزرگوار! آری. بعد دست مبارکش را بوسیدم و همینکه خواستم از خدمتش مرخص شوم به من فرمود: راضی نیستم در حال حیات و زندگیم این جریان را برای کسی نقل کنی؛ بعد از مردنم مانعی ندارد».

نویسنده گوید: «شیخ الفقهاء و المجتهدین، مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالنبی عراقی - رحمه الله - از آیات عظام و فقهای گرام حوزه عملیه نجف و قم بوده‌اند. ولادتش در روز ۲۷ رجب ۱۳۰۸ هجری قمری، در اراک واقع شده و پس از رشد، به همدان مسافرت و در آنجا مدت دو سالی توقف و تحصیل نموده و از آنجا به اراک مراجعت و در حدود چهار سال کلیه سطح را تمام نموده و دو سالی از درس مرحوم آیت الله آقای نورالدین عراقی بهره‌مند و در سال ۱۳۲۷ به نجف مهاجرت نموده و سرانجام در سال ۱۳۶۸ قمری به عزم زیارت حضرت ثامن الحجج - علیه السلام - به ایران آمده و بنا بر حکم و تقدیر و تقاضای جماعتی از فضیله اراکی و غیره رحل اقامت انداخته و به تدریس خارج پرداختند. تا اینکه در سال ۱۳۸۷ قمری در سن هشتاد سالگی، در بیمارستان فیروزآبادی شهرری وفات نموده و جنازه‌اش با تجلیل فراوان استقبال و تشییع شده و در مسجد بالاسر در نزدیکی قبر مرحوم آیت الله حائری به خاک سپرده شدند».

تشرّف آیت الله اصفهانی

مرحوم آیت الله اصفهانی - رحمة الله علیه - از آیات و مراجعی بود که بی واسطه به فیض ملاقات حضرت مهدی، صاحب الزّمان - ارواحنا له الفداء - مشرف شده بود. یکی از آن موارد، قضیه شگرفی است که دانشمند معاصر آقای حاج شیخ محمد شریف رازی در جلد اول کتاب گنجینه دانشمندان نقل کرده است.

او می نویسد: علامه متبّع آقا حاج سید محمد حسن میرجهانی طباطبایی، صاحب تألیفات مفید که از خواص اصحاب ایشان بودند حکایت کرده اند که: «یکی از علمای زیدیه به نام سید بحر العلوم یمنی وجود حضرت ولی عصر - علیه السلام - را انکار می کرد و با علما و مراجع شیعه آن روز مکاتبه کرده و برای اثبات وجود و حیات آن حضرت برهان می خواست و آقایان از کتب اخبار و تواریخ عامه و خاصه اقامه دلیل می کردند؛ ولی وی قانع نمی شد و می گفت: من هم این کتب را دیده ام. تا اینکه برای مرحوم آیت الله اصفهانی نامه نوشت و جواب قاطعی خواست. سید در جواب مرقوم فرمود: جواب شما را باید مشافهه بدهم، شما طی سفری به نجف مشرف شوید.

بحر العلوم با فرزندش سید ابراهیم و چند تن از مریدان خاصش، به نجف اشرف مشرف و همه علما من جمله مرحوم آیت الله اصفهانی از وی دیدن کردند. سید بحر العلوم عرض کردند من روی دعوت شما، به این

مسافرت آمدیم؛ جوابی که وعده فرمودید بدهید. ایشان فرمودند: شب بعد به منزل من بیایید.

شب بعد به منزل سید آمدند و پس از صرف شام و رفتن اکثر میهمانها و گذشتن نیمی از شب، نوکر خود، مشهدی حسین چراغدار را طلبیده و فرمودند: به سید بحر العلوم و فرزندش بگویید بیایند و ما تا درب منزل رفتیم به ما فرمودند: شما نیایید و خود به اتفاق سید و فرزندش رفتند و ما ندانستیم کجا رفتند. تا روز بعد که سید ابراهیم یمنی، فرزند بحر العلوم مزبور را ملاقات کردم و از جریان شب پرسیدم. گفت: الحمد لله (بحمد الله) ما مستبصر و اثنی عشری شدیم. گفتم: چطور؟ گفت: برای اینکه آقای اصفهانی حضرت ولی عصر امام زمان - علیه السلام - را به پدرم نشان داد. تفصیل آن را پرسیدم. گفت: ما از منزل که بیرون آمدیم نمی دانستیم به کجا می رویم؛ تا اینکه از شهر خارج و وارد وادی السلام شده و در وسط وادی جایی بود که آن را مقام مهدی - علیه السلام - می گفتند. چراغ را از مشهدی حسین گرفته و خود به اتفاق پدرم و من وارد آن محیط شدیم. پس آقای اصفهانی خود از چاه آنجا، آب کشیده و وضو تجدید کرد و ما به عمل او می خندیدیم؛ آنگاه وارد مقام شد و چهار رکعت نماز خواند و کلماتی گفت؛ ناگاه دیدیم آن فضا روشن گردید، پس پدرم را طلبید. وقتی وارد آن مقام شد طولی نکشید که صدای گریه پدرم بلند شد و صیحه ای زد و بیهوش شد؛ نزدیک رفتم دیدم آقای اصفهانی شانه های پدرم را مالش می دهد تا به هوش آمد و وقتی از آنجا برگشتیم پدرم گفت: حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری - علیه السلام - را مشافهت زیارت کردم. و با دیدنش مستبصر و شیعه اثنی عشری شدم».

سید مزبور بعد از چند روز از نجف اشرف به یمن مراجعت نمود و چهار هزار نفر از مریدان یمنی خود را، شیعه اثنی عشری نمود.

عنایت و کمک ولی عصر ارواحنا فداه به حوزه علمیه قم

عصر جمعه ۱۰/۳/۷۰ در بیت حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی بودم آیت الله زاده معظم حاج آقا باقر گلپایگانی چند قضیه ای، در رابطه با معظم له نقل کردند:

ادای قرض حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی

بعد از فوت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی که خرج حوزه به دوش حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی و دیگر مراجع افتاد و سهم ایشان برای اداره حوزه سی هزار تومان بود. معظم له پول شهریه را نداشتند و احتیاج به قرض پیدا کردند. چند ماه (سه ماه) را قرض کردند تا آنکه فرمودند: «روزی از مسجد حسین آباد که برمی گشتم شخصی را دیدم دنبال من بیرون آمد و مقداری پول به من داد. اسم او را پرسیدم. فرمود: غیب علی. بعد که شمردم دیدم به اندازه چند ماهی است که قرض کرده ام بعد از این هم در امر شهریه وانماندم.»

پیام حضرت ولی عصر (علیه السلام)
به آیه الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم

زمان حاج شیخ چند ماه شهریه نرسید به گونه ای که طلاب مایوس بودند و پراکنده می شدند. آقا فرمودند: «ظهر ماه رمضان در مدرسه فیضیه خوابیده بودم دیدم منادی ندا می کند: آقا سید محمد رضا! به حاج میرزا مهدی بگویید که به آقا شیخ عبدالکریم بگویند که از گریه های امام زمان وجوه متوجه قم شد.

وقتی قضیه را به حاج میرزا مهدی گفتم فردای آن روز حاج شیخ را ملاقات کرده فرمودند: خواب شما از رؤیاهای صادقانه بوده و یک نفر مشهدی، تقبل کرده که هر ماه تمام شهریه را بدهد. وقتی از مرحوم حاج شیخ پرسیدم: شما که به مکه مشرف شده اید، چرا گفتند: به آقا شیخ عبدالکریم بگویید؟ فرمود: سر این مطلب آن است که من مکه نیابتی رفتم نه اصالتی.»

عنایت حضرت ولی عصر (علیه السلام)
به آیت الله العظمی گلپایگانی در عالم رؤیا

هنگامی که حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی به عتبات مشرف بودند خدمت حضرت امام حسین - علیه السلام - در حرم شریف عرض

می‌کند: «پدر شما حضرت امیر - سلام الله علیه - به من عنایتی کردند و ظرف عسلی^۱ دادند؛ شما فرزند همان بزرگوار آیا چیزی به من عنایت نمی‌کنید؟»

آن زمان آقا در کربلا حجره آقا شیخ عبدالرحیم که از اوتاد و مقدسین بوده مکان داشت و همان حجره جایی بوده که مشهور است حضرت علی اکبر از بالای زین همانجا افتادند. آقا در خواب می‌بینند صف جماعتی تشکیل شده که امام جماعت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - هستند. صف اول، ابتدا و انتهایش معلوم نیست. صف دوم اولش معلوم نیست ولی آخرین شخص مقابل حضرت، من ایستاده بودم و همگی علما بودند.

گناه مانع اجابت دعا

شخصی از مبارکه اصفهان برای حساب آمده بود. گفت: «من حاجتی داشتم که بارها از خدا روا شدن آن را خواسته بودم. شب چهارشنبه‌ای آمدم مسجد جمکران خیلی تضرع و التجا به حضرت کردم، شب جمعه در مبارکه در عالم خواب دیدم مشرف به مسجد جمکرانم، درب کفشداری حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی ایستاده بودند فرمودند: من نایب برحق حضرت حجّت بن الحسن هستم و تو به خاطر آن گناهی که انجام دادی دعایت مستجاب نمی‌شود. من در عالم رؤیا خیلی محزون

۱ - اشاره است به توسلی که حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی به مقام ولایت مطلقه امیرالمؤمنین - علیه السلام - پیدا کردند و ظرف عسلی در خواب برای ایشان آوردند.

شدم. آقا چون این حالت مرا دیدند، دست در جیب مبارک برده و مبلغ ۲۰ هزار تومان به من دادند و فرمودند: من در رابطه با حاجت شما به حضرت عرض می‌کنم.

فردای آن روز ساعت ۱۰ صبح حاجت من برآورده شد با اینکه سالها بود دعا می‌کردم و تا آن وقت به اجابت نرسیده بود.»

شفای شخصی که لال شده بود

سال ۱۴۱۰ که مشرف به مشهد بودند شخصی به نام آقای بلورساز خادم کشیک دوم آستان قدس رضوی آمد و معجزه‌ای را از حضرت نقل کرد به این قرار که: «من مبتلا به درد دندان شدم، برای کشیدن دندان پیش دکتر رفتم. گفت: غده‌ای هم کنار زبان شماست که باید عمل شود. با آن عمل من لال شدم و دیگر هر چه خواستم حرف بزنم نمی‌توانستم و همه چیزها را می‌نوشتم. هر چه پیش دکترها رفتم درمان نشد. خیلی گرفته و ناراحت بودم.

چند ماه بعد خانم بنده برای رفع درد دندان، پیش دکتر رفت. وقت کشیدن دندان ترسی و وحشتی برایش پیدا شد. دندان پزشک می‌پرسد: چرا می‌ترسی؟

می‌گوید: شوهرم دندانی کشید و جریان را کلاً برای دکتر می‌گوید. دکتر می‌گوید: عجب! آن شوهر شماست؟ می‌گوید: آری. دکتر می‌گوید: در عمل جراحی رگ گویایی صدمه دیده و قطع شده و این باعث لال شدن ایشان است و دیگر فایده ندارد. زن خیلی ناراحت به خانه برمی‌گردد

و شب خوابش نمی برد. مرد می نویسد: چرا ناراحتی؟ می گوید: جریان این است که دکتر گفته: شما خوب نمی شوید. ناراحتی مرد زیادتر شده و به تهران می آید خدمت آقای علوی می رسد. ایشان می فرماید: راهنمایی من این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروی، اگر شفایی هست در آنجاست. تصمیم جدی می گیرد و لذا از مشهد که برمی گردد برای چهل هفته بلیط هواپیما تهیه می کند. که شبهای سه شنبه در تهران و شبهای چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف شود.

در هفته ۳۸ که نماز می خواند و برای صلوات سر به مهر می گذارد؛ یک وقت متوجه می شود که همه جا، نورانی شد و یک آقای وارد و مردم به دنبال او هستند؛ می گویند حضرت حجت است. خیلی ناراحت می شود که نمی تواند سلام بدهد. لذا در کناری قرار می گیرد ولی حضرت نزدیک او آمده و می فرماید: سلام کن. اشاره به زبان می کند که من لالم و الّا بی ادب نیستم. حضرت بار دوم با تشریح می فرماید سلام کن. بلافاصله زبانش باز می شود و سلام می گوید. در این هنگام پرده کنار رفته و خود را در حال سجده می بیند.

این جریان را افرادی که آن آقا را قبل از لال شدن و در حین لالی و بعد از لالی دیده بودند در محضر حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی شهادت دادند و نوار ایشان را هم گرفته ایم و محفوظ است.

مقام حاج شیخ عبدالکریم حائری

آیت الله زاده گلپایگانی حجة الاسلام حاج سید باقر گلپایگانی از قول حضرت آية الله العظمی گلپایگانی فرمود:

در اوائل بی حجابی هر کدام از علما برای مبارزه با آن نظری داشتند. من بسیار ناراحت و اینکه وظیفه چیست راهی ندیدم جز اینکه توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه پیدا کنم و استمداد از آن حضرت بنمایم عرض کردم یا بن الحسن وظیفه مرا معین نمائید شب در عالم رؤیا دیدم تابلو بسیار بزرگی با خطی درشت و خوانا نوشته فاذا ظهر علیکم الفتن فعلیکم بشیخ عبدالکریم - از خواب بیدار شدم و خدمت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رسیده و خوابم را گفتم و ایشان فرمود: باید کمر را بست تا از هر راه ممکن اقدام نمائیم.

تشرّف حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی (قدّس سرّه الشریف)

در کتاب قبسات در شرح زندگی مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی بر خورد کردم به سه حکایت در رابطه با تشرّف این مرجع بزرگ به خدمت حضرت ولیّ عصر - ارواحنا له الفداء - که نکات جالبی را دارا است؛ باشد، که خداوند متعال، روح آن مرجع عظیم الشان را که عالی است، متعالی فرموده و ما را در رابطه با وظایفی که نسبت به مراجع عالیقدرمان داریم آشنا تر فرماید.

و اینک ترجمه سه داستان:

حکایت اوّل

در ایّام تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت - علیهم السّلام - در نجف اشرف، شوق زیاد جهت دیدار جمال مولایمان بقیه الله الاعظم - عجل الله فرجه الشریف - داشتم با خود عهد کردم که چهل شب چهارشنبه پیاده به مسجد سهله بروم؛ به این نیّت که جمال آقا صاحب الامر - علیه السّلام - را زیارت و به این فوز بزرگ نائل شوم.

تا ۳۵ یا ۳۶ شب چهارشنبه ادامه دادم، تصادفاً در این شب، رفتنم از نجف تأخیر افتاد و هوا ابری و بارانی بود. نزدیک مسجد سهله خندقی بود، هنگامی که به آنجا رسیدم بر اثر تاریکی شب وحشت و ترس وجود مرا گرفت مخصوصاً از زیادی قطع الطریق و دزدها؛ ناگهان صدای پایی را از دنبال سر شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشتم گردید. برگشتم به عقب، سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم، نزدیک من آمد و با زبان فصیح گفت: «ای سید! سلام علیکم» ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و اطمینان و سکون نفس پیدا کردم و تعجب آور بود که چگونه این شخص در تاریکی شدید، متوجه سیادت من شد و در آن حال من از این مطلب غافل بودم.

به هر حال سخن می‌گفتم و می‌رفتیم از من سؤال کرد: «کجا قصد داری؟» گفتم: «مسجد سهله» فرمود: «به چه جهت؟» گفتم: «به قصد تشرّف زیارت ولیّ عصر - علیه السلام -».

مقداری که رفتیم به مسجد زید بن صوحان که مسجد کوچکی است نزدیک مسجد سهله، رسیدیم داخل مسجد شده و نماز خواندیم و بعد از دعایی که سید خواند که گانّ با او دیوار و سنگها آن دعا را می‌خواندند، احساس انقلابی عجیب در خود نمودم که از وصف آن عاجزم.

بعد از دعا سید فرمود: «سید تو گرسنه‌ای، چه خوبست شام بخوری». پس سفره‌ای را که زیر عبا داشت بیرون آورده و در آن مثل اینکه سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز تازه بود. گانّ تازه از باغ چیده و آن وقت چهلّه زمستان، و سرمای زننده‌ای بود و من منتقل به این معنا نشدم که این آقا این خیار تازه سبز را در این فصل زمستان از کجا آورده؟ طبق دستور آقا، شام خوردم.

سپس فرمود: «بلند شو تا به مسجد سهله برویم» داخل مسجد شدیم آقا مشغول اعمال وارده در مقامات شد و من هم به متابعت آن حضرت انجام وظیفه می‌کردم و بدون اختیار نماز مغرب و عشا را به آقا اقتدا کردم و متوجه نبودم که این آقا کیست.

بعد از آنکه اعمال تمام شد، آن بزرگوار فرمود: «ای سید آیا مثل دیگران بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می‌روی یا در همین جا می‌مانی؟» گفتم: «می‌مانم». در وسط مسجد در مقام امام صادق - علیه السلام - نشستیم به سید گفتم: «آیا چای یا قهوه یا دخانیات میل داری آماده کنم؟» در جواب، کلام جامعی را فرمود: «این امورات فضول زندگیست و ما از این فضولات دوریم» این کلام در اعماق وجودم اثر گذاشت به نحوی که هرگاه یادم می‌آید ارکان وجودم می‌لرزد.

به هر حال مجلس نزدیک دو ساعت طول کشید و در این مدت مطالبی ردّ و بدل شد که به بعضی آنها اشاره می‌کنم.

۱ - در رابطه با استخاره^۱ سخن به میان آمد، سید عرب فرمود: «ای سید با تسبیح به چه نحو استخاره می‌کنی؟» گفتم: «سه مرتبه صلوات می‌فرستم

۱ - در کتاب عروة الوثقی در مقدمه حج، آداب سفر، امر اول، می‌فرماید: «استخاره به معنی طلب خیر است از پروردگار در امر مسافرت و هر کار بزرگ دیگر. و در روایات امر کرده‌اند به استخاره مخصوصاً جایی که انسان متحیر باشد و نداند که این کار به نفع یا ضرراست و این به خاطر اخبار و روایات زیادی است که رسیده است.

از جمله از امام باقر و صادق - علیهما السلام - روایت شده که فرمودند: «ما همانطور که سوره قرآن را یاد می‌گیریم استخاره را نیز یاد می‌گیریم».

و امام باقر فرمودند: «پدرم علی ابن الحسین - علیه السلام - عمل به استخاره می‌فرمود هرگاه تصمیم به کار حج یا عمره یا خرید و فروش و ... می‌گرفتند».

و در روایات اهل سنت نیز از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - درباره استخاره روایت نقل شده است. و آن بر دو قسم است: با تسبیح و با قرآن. (در کشکول، ص ۲۸۷ انواع آن را نوشته‌ام).

و سه مرتبه می‌گویم «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ» پس قبضه‌ای از تسبیح را گرفته می‌شمارم، اگر دو تا ماند بد است و اگر یکی ماند خوب است.»

فرمود: «برای این استخاره، باقی مانده‌ای است که به شما نرسیده و آن این است که هرگاه یکی باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید؛ بلکه توقف کنید و دوباره بر ترک عمل استخاره کنید اگر زوج آمد کشف می‌شود که استخاره اول خوب است اما اگر یکی آمد کشف می‌شود که استخاره اول میانه است.»

به حسب قواعد علمیّه می‌بایست دلیل بخواهم و آقا جواب دهد به جای دقیق و باریکی رسیدیم پس به مجرد این قول تسلیم و منقاد شدم و در عین حال متوجه نیستم که این آقا کیست.

۲- از جمله مطالب در این جلسه، تأکید سید عرب بر تلاوت و قرائت این سوره‌ها بعد از نمازهای واجب بود: بعد از نماز صبح سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره عمّ، بعد از نماز عصر سوره نوح، بعد از مغرب سوره الواقعة و بعد از نماز عشاء سوره ملک.

۳- دیگر اینکه تأکید فرمودند، بر دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء که در رکعت اول بعد از حمد هر سوره‌ای خواستی می‌خوانی و در رکعت دوم بعد از حمد سوره واقعه را می‌خوانی و فرمود: کفایت می‌کند این از خواندن سوره واقعه بعد از نماز مغرب، چنانکه گذشت.

۴- تأکید فرمود که: «بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوان. «اللَّهُمَّ سَرِّحْنِي مِنَ الْهُمُومِ وَالْغُمُومِ وَ وَحْشَةِ الصَّدْرِ وَ وَسْوَسةِ الشَّيْطَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

۵- و دیگر تأکید بر خواندن این دعا بعد از ذکر رکوع در نمازهای

یومیّه خصوصاً رکعت آخر .

- «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ تَرَحَّمْ عَلَي عَجْزَنَا وَ آغِثْنَا بِحَقِّهِمْ» .
- ۶ - در تعریف و تمجید از شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی فرمود:
«تمام آن مطابق با واقع است مگر کمی از مسائل آن» .
- ۷ - تأکید بر خواندن قرآن^۱ و هدیه کردن ثواب آن، برای شیعیانی که وارثی ندارند، یا دارند و لکن یادی از آنها نمی کنند.
- ۸ - تحت الحنک را از زیر حنک دور دادن و سر آن را در عمامه قرار دادن. چنانکه علمای عرب به همین نحو عمل می کنند و فرمود: در شرع این چنین رسیده است.

۹ - تأکید بر زیارت سیدالشهداء - علیه السلام - .

- ۱۰ - دعا در حق من و فرمود: قرار دهد خدا تو را از خدمتگزاران شرع.

۱۱ - پرسیدم: «نمی دانم آیا عاقبت کارم خیر است و آیا من نزد صاحب شرع مقدس روسفیدم؟»

فرمود: «عاقبت تو خیر و سعیت مشکور و روسفیدی» .

گفتم: «نمی دانم آیا پدر و مادر و اساتید و ذوی الحقوق از من راضی

۱ - قرآن می فرماید: «فأقرؤوا ما تيسر من القرآن». یعنی: «آنچه می توانید از قرآن تلاوت کنید» و روایات زیادی در تأکید بر خواندن قرآن رسیده از جمله:
پیامبر (ص) فرموده: «خدا عذاب نمی کند قلبی را که جای قرآن باشد»
امام صادق فرمود: «سزاوار است هر مؤمن را نمیرد مگر آنکه یا قرآن را فرا گرفته باشد یا در حال فراگیری آن باشد» .

و در وصیتی که پیامبر به علی فرمود این بود: «وعليک بتلاوة القرآن علی کل حال» یعنی: «بر تو باد خواندن قرآن در هر حال که هستی» .

و حفص از موسی بن جعفر نقل کرده که فرمود: «همانا درجات بهشت به اندازه آیات قرآنی است؛ گفته می شود بخوان و بالا برو! پس می خواند (درجه به درجه) بالا می رود» .

هستند یا نه؟».

فرمود: «تمام آنها از تو راضی اند و درباره‌ات دعا می‌کنند». استدعای دعا کردم برای خودم که موفق باشم برای تألیف و تصنیف. دعا فرمودند.

در اینجا مطالب دیگری است که مجال تفصیل و بیان آن نیست. پس خواستم از مسجد بیرون روم به خاطر حاجتی، آمدم نزد حوض که در وسط راه قبل از خارج شدن از مسجد قرار دارد. به ذهنم رسید چه شبی بود و این سید عرب کیست که این همه با فضیلت است؟ شاید همان مقصود و معشوقم باشد تا به ذهنم این معنی خطور کرد، مضطرب برگشتم و آن آقا را ندیدم و کسی هم در مسجد نبود. یقین پیدا کردم که آقا را زیارت کردم و غافل بودم، مشغول گریه شدم و همچون دیوانه اطراف مسجد گردش می‌کردم، تا صبح شد چون عاشقی که بعد از وصال مبتلا به هجران شود. این بود اجمالی از تفصیل که هر وقت آن شب یادم می‌آید، بهت زده می‌شوم.

حکایت دوم

در زیارت عسکرین - علیهما السلام - و در جاده طرف حرم سید محمد، راه را گم کردم و در اثر تشنگی و گرسنگی زیاد و وزش باد، در قلب الاسد از زندگی مأیوس شدم غش کرده به حالت صرع و بیهوشی روی زمین افتادم ناگهان چشم باز کرده دیدم سرم در دامن شخص

بزرگواری است پس به من آب خوش گواری داد که مثلش را از شیرینی و گواری در مدت عمر نچشیده بودم. بعد از سیراب کردنم سفره‌اش را باز کرد و در میان سفره دو یا سه عدد نان بود، خوردم.

سپس این شخص که به شکل عرب بود فرمود: «سید در این نهر برو و بدن را شستشو نما».

گفتم: «برادر، اینجا نهری نیست، نزدیک بود از تشنگی بمیرم، شما مرا نجات دادید». آن مرد عرب فرمود: «این آب گواری است»؛ با گفته او نگاه کردم دیدم نهر آب باصفایی است. تعجب کردم و با خود گفتم: «این نهر نزدیک من بود و من نزدیک بود از تشنگی بمیرم». به هر حال فرمود: «ای سید اراده کجا داری؟». گفتم: «حرم مطهر سید محمد - علیه السلام -».

فرمود: «این حرم سید محمد است». نگاه کردم در زیر بقعه سید محمد قرار دارم و حال آنکه من در «جادیسیه» (قادیسیه) گم شده بودم و مسافت زیادی بین آنجا و بقعه سید محمد - علیه السلام - است.

باری: از فوائد آنچنانی که از مذاکره با آن عرب در این فرصت نصیب شد اینهاست:

تأکید و سفارش بر تلاوت قرآن شریف، و انکار شدید بر کسی که قائل به تحریف^۱ قرآن است؛ حتی نفرین فرمود بر افرادی که احادیث تحریف

۱ - علمای اسلام را عقیده بر این است که: قرآن مجید و کتاب آسمانی که امروزه در میان جمیع فرق مسلمین مورد عمل است همان قرآن محکم نازل بر رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - است که در زمان خود آن حضرت جمع و مرتب گردیده و بدون تحریف و تغییر و زیاده و نقصان به ما رسیده است. برای نمونه نام عده‌ای از فحول بزرگان علمای شیعه و مفسرین که قائل به عدم تحریف قرآنند ذکر می‌کنم:

«شیخ طوسی در تفسیر تبیان، ابو علی طبرسی در مجمع البیان، مرحوم صدوق در اعتقادات، شیخ مفید و نیز سید مرتضی علم الهدی و...»

را قرار داده‌اند.

و نیز: تأکید بر نهادن عقیقی که اسماء مقدسه چهارده معصوم - علیهم‌السلام - بر آن نقش بسته و نوشته شده زیر زبان میّت. و نیز سفارش فرمودند: بر احترام پدر و مادر،^۱ زنده باشند یا مرده، و تأکید بر زیارت بقاع مشرفه ائمه - علیهم‌السلام - و اولاد آنها و تعظیم و تکریمشان.

و سفارش فرمود: بر احترام ذریّه سادات و به من فرمود: «قدر خود را به خاطر انتسابت به اهل بیت - علیهم‌السلام - بدان و شکر این نعمت را که موجب سعادت و افتخار زیاد است به جای آور.» و سفارش فرمود: بر خواندن قرآن و نماز شب^۲ و فرمود: «ای سید! تأسف بر اهل علمی که

۱ - از آیات قرآن مجید و اخبار اهل بیت - علیهم‌السلام - احترام واحسان و نیکی نمودن بر پدر و مادر استفاده می‌شود. از جمله: *وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا* و *وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا*. و چنانکه از روایات استفاده می‌شود، نیکی به والدین کفاره گناهان است. از حضرت باقر روایت است که: «چه بسا بنده‌ای در حال حیات والدین، به آنها نیکوکار است و چون مردند آنها را فراموش و بدهی آنها را نداده و استغفار برای آنها ننموده، خداوند آن را عاق والدین میکند و بالعکس.»

در اصول کافی پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در جواب مردی که از آن حضرت پرسید: «آیا پس از مرگ والدین چیزی از حقوق آنها باقی است یا نه؟» فرمود: «بلی نماز و استغفار و دعا برای ایشان و گرامی داشتن دوستان آنها و صلّه نمودن رحم آنها»

۲ - امام صادق علیه‌السلام فرمود: شرافت نسب و بزرگی شخص مؤمن نماز شب است و عزّت او آبروداری و خودداری او از رفتار ناپسند با مردم است.»

و نیز شخصی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که حضرت فرمود: «بر شما باد به نماز شب، چون رویه پیغمبر شما، و خوی مردان صالح پیش از شماست، و باعث دوری امراض از بدن شما می‌باشد.»

و نیز امام صادق فرمود: «نماز شب چهره‌ها را سفید گرداند؛ نماز شب انسان را طراوت بخشد و نماز شب روزی را به سوی انسان حواله کند.»

ابوبصیر از امام صادق نقل می‌کند که حضرت فرمود: «نماز شب بدن را سالم و موجب خوشنودی خدا و چنگ زدن به اخلاق پیغمبران می‌باشد.» ثواب الاعمال، ص ۹۶.

عقیده‌شان انتساب به ما است و لکن این اعمال را ادامه نمی‌دهند».

و سفارش فرمود: بر تسبیح^۱ فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و بر زیارت سیدالشهداء - علیه السلام - از دور و نزدیک و زیارت اولادائمه - علیهم السلام - و صالحین و علما و تأکید بر حفظ خطبه شقشقیه^۲

۱ - تسبیح حضرت زهرا - علیها السلام - بنا بر مشهور سی و چهار بار «الله اکبر» و سی و سه بار «الحمد لله» و سی و سه بار «سبحان الله» است که روی هم، صد بار ستایش خداوند و شکر و تنزیه او می‌شود.

مرحوم صدوق در «ثواب الاعمال» می‌نویسد: ابوهارون مکفوف گوید: امام صادق - علیه السلام - به من فرمود: «أبا هارون! به راستی که کودکان خود را به تسبیح حضرت زهرا - علیها السلام - امر می‌کنیم همانطوری که به نماز امر می‌کنیم. پس تو به این ذکر مداومت کن؛ زیرا بنده‌ای که به آن مداومت کند از بدبختی دور خواهد بود» (- ثواب الاعمال، ص ۳۶۲).

و ابو خالد قنطاط گوید: از امام صادق - علیه السلام - شنیدم که فرمود: «تسبیح حضرت زهرا - سلام الله علیها - هر روز در تعقیب هر فریضه نزد من محبوبتر است از بجا آوردن هزار رکعت نماز در هر روز».

۲ - سومین خطبه از خطبه‌های نهج البلاغه خطبه «شقشقیه» است و به این دلیل به این نام خوانده شده که در آخر این خطبه حضرت، به ابن عباس فرمود: «یا ابن عباس، تلک شقشقة هدرت ثم قوت». در این خطبه، امیرالمؤمنین - علیه السلام - به شکایت از سه خلیفه پرداخته که از روی ظلم و ستم بر او تقدم جسته و خلافت را غصب نمودند. در مورد این خطبه بعضی از مخالفان که محتویات آن را برخلاف میل خود دیده‌اند سر و صدای زیادی به راه انداخته و می‌گویند که: این خطبه را سید رضی ساخته و به علی - علیه السلام - نسبت داده است. لیکن ابن ابی الحدید می‌گوید: «قسمت زیادی از این خطبه را در نوشته ابوالقاسم بلخی امام بغداد، دیدم که در زمان حکومت مقتدر بالله می‌زیسته است».

و نیز از قول مصدق بن شیب و اسطی می‌گوید: «این خطبه را برای ابن خشاب خواندم او گفت: ... بخدا قسم من این خطبه را در کتابهایی دیدم که دوست سال پیش از تولد سید رضی قبل از آنکه نقیب ابواحمد پدر رضی، متولد شود نوشته شده بود» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۶)

از بزرگان اهل علم و فضیلت که در نجف اشرف بودند شنیدم که: مرحوم علامه امینی صاحب الغدیر - که خدایش او را با صاحب شریعت محشور فرماید - اگر در جلسه‌ای بود که احیاناً این خطبه را می‌خواندند بلند بلند گریه می‌کرد؛ مثل زنی که جوانش مرده باشد و همه را تحت تأثیر قرار می‌داد. لذا خطباء، جایی که مرحوم علامه نشسته بود، این خطبه را کمتر می‌خواندند.

بهترین معرّف اشخاص، سخنان آنهاست؛ و خاصّه سخنانی که از قلب تراوش کند، بر قلب می‌نشیند.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - و خطبه علیا مخدّره زینب کبری^۱
 - علیها السلام - در مجلس یزید - لعنة الله علیه - و دیگر سفارشات و فوائد.
 به ذهنم خطور نکرد که این آقا کیست مگر وقتی از مدّ نظرم غایب شد.

حکایت سوّم

در اقامتم در سامراء شبهایی را در سرداب مقدّس بیتوته کردم؛ آن هم
 شبهای زمستانی. در یکی از شبها آخر شب، صدای پایی شنیدم با این که
 درب سرداب بسته بود و قفل بود، ترسیدم؛ زیرا عده‌ای از دشمنان اهل بیت
 - علیهم السلام - به دنبال کشتن من بودند. شمعی که همراه داشتم نیز
 خاموش شده بود.

ناگاه صدای دلربایی شنیدم که سلام داد به این نحو: «سلامّ علیکم یا

۱ - حضرت زینب که او را عقیده بنی‌هاشم می‌نامند دو خطبه دارد: یکی در بازار کوفه و دیگری در مجلس یزید در شام. در هر دو جا خطبه کوبنده و آتشین حضرت، مخصوصاً در شام اثر عجیبی داشت؛ چنانکه بزرگان نوشته‌اند پس از تمام شدن خطبه شورانگیز و تکان دهنده عقیده بنی‌هاشم، آتشی از کینه معاویه و یزید بر دل‌های مردم برافروخت و نهیب آنچنان زبانه کشید که شهر شام را دگرگون کرد.

این خطبه ارکان سلطنت یزید، بلکه سلسله بنی‌امیه را متزلزل ساخت و آتش انقلاب و تحول فکری و سیاسی را در سینه‌های مردم شعله‌ور ساخت و آخر الامر، منجر به خون خواهی حسین بن علی - علیه السلام - شد. (بحار الأنوار، ج ۱۰، و مقتل ابی مخنف، ص ۳۴۲).

و از سفارشات امام زمان - علیه السلام - به حفظ این خطبه، ارزش خطبه و عنایت حضرت به عمه بزرگوارشان، معلوم می‌شود. چنانکه برعلاقة حضرت، به زینب کبری شواهد زیادی وجود دارد؛ از جمله داستانی که در همین کتاب از تشرف آقا شیخ حسین سامرائی خواهد آمد که در آنجا حضرت می‌فرمایند: «به شیعیان و دوستان ما بگویید خدا را به حق عمه‌ام حضرت زینب قسم دهند که فرج مرا نزدیک کند». (رجوع شود به صفحه ۲۵۱)

سید» و نام مرا برد.

جواب داده گفتم: «شما کیستید؟»

فرمود: «یکی از بنی اعمام تو».

گفتم: «درب بسته بود از کجا آمدی؟»

فرمود: «خداوند بر هر چیزی قدرت دارد».

پرسیدم: «اهل کجایید؟»

فرمود: «حجاز».

سپس سید حجازی فرمود: «به چه جهت آمده‌ای اینجا در این وقت

شب؟»

گفتم: «به جهت حاجتهایی».

فرمود: «بر آورده شد».

سپس سفارش فرمود: بر نماز جماعت و مطالعه در فقه و حدیث و

تفسیر و تأکید فرمود در صله^۱ رحم^۱ و رعایت حقوق استاد و معلمین^۲ و نیز

۱ - روایات زیادی رسیده که از آثار صله رحم، طول عمر و تأخیر در اجل و دفع بلا و زیادی روزی و برطرف شدن فقر و زیاد شدن نسل می‌باشد.

امام صادق - علیه السلام - در مجلس منصور دوانیقی سه حدیث درباره صله رحم از قول پیامبر نقل کرد که اولی دلالت دارد بر اینکه عمر را زیاد می‌کند، عمر سه ساله را به سی سال می‌رساند و دوم از آثار صله رحم، آبادی خانه‌هاست و سوم سبب آسان شدن حساب روز قیامت است.

۲ - امام چهارم در رساله حقوق می‌فرماید: «و اما حق پدر علمی تو و استادت تعظیم او و احترام مجلس او است که خوب به او گوش کنی و به او رو کنی و به او یاری دهی از خودت تا آنچه را نیاز داری به تو بیاموزد به اینکه عقل خود را خاص او سازی و فهم و هوش را به او پردازی و دل خود را بدو دهی و خوب چشمت را به او اندازی به سبب ترک لذات و صرف نظر نمودن و کم کردن شهوات...»

و از حضرت علی - علیه السلام - نقل شده که فرمود: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» یعنی:

«هر کس به من حرفی بیاموزد مرا بنده خود نموده است.»

سفارش فرمود به مطالعه و حفظ نهج البلاغه^۱ و حفظ دعاهای صحیفه سجّادیه^۲.

از ایشان خواستم درباره من دعا فرماید دست بلند کرده به این نحو دعایم کرد:

خدایا به حق پیغمبر و آل او، موفق کن این سید را برای خدمت شرع و بچشان بر او شیرینی مناجات را و قرار بده دوستی او را در دلهای مردم و حفظ کن او را از شرّ و کید شیاطین، مخصوصاً حسد».

در بین گفتارش فرمود: «با من تربت^۳ سیدالشهداء - علیه السلام - است، تربت اصل که با چیزی مخلوط نشده» پس چند مثقالی کرامت فرمود

۱ - نهج البلاغه، کلمات و سخنان امیرالمؤمنین است که سید شریف ابوالحسن محمد رضی جمع آوری کرده و بعد از قرآن، مهمترین کتاب مذهبی ماست که محتوی مسائل علمی، ادبی، دینی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی است، هر کس خواهان سعادت همیشگی و گریزان از ذلت و بدبختی است لازم است که این کتاب را سرمشق قرار داده، از سخنان آن پند گرفته و به دستوراتش رفتار کند. متأسفانه مسلمانان ارزش این کتاب را چنانکه باید، نمی دانند.

۲ - صحیفه کامله سجّادیه را امام زین العابدین و سید الساجدین سیدنا و مولانا علی بن الحسین - علیه السلام - انشاء فرموده و فرزند ارجمندش امام باقر - علیه السلام - نوشته و حضرت صادق علیه السلام به آن گوش داده است. این کتاب دارای ۵۴ دعاست که هر کس از روی اخلاص و با نیت پاک یکی از آنها را بخواند و تدبیر نماید، نور الهی در دلش تابیده و به خدا نزدیک می شود. این کتاب در بین علما به انجیل اهل بیت و زبور آل محمد - علیهم السلام - ملقب گردیده است. و آن را «اخت القرآن» نیز گویند.

۳ - روایات بسیار وارده شده که تربت امام حسین - علیه السلام - شفای هر درد و مرض است مگر مرگ، و امان است از بلاها و باعث ایمنی از هر خوف و ترس است و به فرموده محدث قمی اخبار در این باب متواتر است و معجزاتی که به سبب این تربت مقدس ظاهر گردیده زیاد است.

از جمله در کتاب فوائد الرضویه در شرح حال مرحوم سید نعمت الله جزائری نوشته که این سید جلیل در تحصیل علم زحمت بسیار کشید تا جایی که از کثرت مطالعه، چشمانش ضعف پیدا کرد به همین خاطر از تربت مقدسه امام حسین اکتحال می کرد و به برکت آن چشمش روشن گشت. و روایت است که حوریان بهشت هر گاه یکی از ملائکه به زمین می آیند از آنها می خواهند که وقت بازگشت برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین بیاورید. مفاتیح الجنان، ص ۶۱۷.

و همیشه مقداری از آن نزد من بود. چنانکه انگشتی عقیق^۱ نیز عطا فرمود که همیشه با من هست و آثار بزرگی را از اینها مشاهده کردم. بعد از این آن سید حجازی از نظرم غایب شد.

این بود سه داستان جالب از مرحوم استاد آیه الله العظمی سید شهاب الدین المرعشی النجفی - قدس سره الشریف - که چنانکه در آن کتاب آمده در زمان حیاتشان این داستانها را به فارسی نوشته و در دسترس صاحب کتاب منتقم حقیقی دانشمند محترم مرحوم عمادزاده اصفهانی قرار دادند و در آن کتاب اسم ایشان برده نشده بلکه نوشته اند: نقل کرد سید جلیل از اهل علم که قطع به صدق و سداد و تقوایش دارم از اهل بیت رسالت و آل مرتضی - علیهم السلام - .

فرموده بودند: «این حکایات را از من نقل نکنید مگر بعد از مرگم». خداوند او را با صاحب شریعت محشور فرماید.

روزیکشبه مورخ ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۱۲ - مطابق ۷۰/۸/۱۲

چون خواستم کتاب شیفتگان را تجدید چاپ نمایم از آیت الله زاده

۱ - در ثواب انگشتی عقیق به دست کردن روایات زیادی رسیده از جمله سه روایت ذیل:
 ۱ - حسین بن مزید گوید: امام صادق از پدرانش از امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت کرد که آن حضرت فرمود: «برای دست خود انگشتی عقیق اختیار کنید که خدا شما را برکت خواهد داد و از هر بلائی ایمن باشید.»

۲ - و نیز به همین سند روایت کرده که مردی نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمد و شکایت کرد که راهزنان راه بر من گرفتند و اموالم را بردند، حضرت فرمود: «چرا انگشتی عقیق در دست نداشتی که از هر بدی انسان را ننگه می دارد.»

۳ - و در حدیث دیگر امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس انگشتی عقیق در دست کند همواره نیکی بیند تا زمانی که آن را در دست داشته باشد، پیوسته از جانب خداوند دارای محافظی خواهد بود.» (ثواب الاعمال، ص ۳۸۷).

معظم آقای حاج سید محمود مرعشی پرسیدم: «مرحوم آیت الله العظمی نجفی مطلب دیگری، در رابطه با تشرّفشان ندارند؟» فرمود: «قصه‌ای را در منتخبات ابن العلم، آقا بیان فرمودند و ایشان در آن کتاب دارند». و لطف کردند همان قصه را زیرا کس و به بنده مرحمت فرمودند دیدم همان جریان سومی است که نوشته شد؛ لیکن مطالبی در آنجا هست که در آنچه ما قبلانوشتم نیامده است و بالعکس لذا برای تکمیل مطالب بهتر دیدم عین مطالب زیرا کس را در دنبال این داستان بنویسم.

تشرّف به زیارت ولی الله اعظم امام زمان (عجل الله فرجه)

داستان ذیل شرح تشرّف یکی از زعما و بزرگان است به زیارت امام زمان - ارواحنا فداه - که در این تاریخ (۱۴۰۹ قمری) بحمدالله زنده است. و چون راضی به ذکر نامشان نیست از معرفی ایشان خودداری می‌شود. این داستان را در سال ۱۳۵۸ قمری به حقیر، (مؤلف این منتخبات) املا فرمودند. این قضیه در دوران اقامت ایشان در سامرا رخ داده است؛ و اجمال آن این است که:

«ایشان شب جمعه‌ای برای بعضی از حوائج قلبیه، بدون اطلاع رفقا از مدرسه رفته بودند به سرداب مقدسه و مشغول توسل به وجود مبارک صاحب الامر - علیه السلام - بودند. شمعى همراه داشتند روشن نموده و زیارت ناحیه مقدسه را می‌خواندند به مجرد روشن شدن شمع، شخصی از سنیها احساس نمود که در سرداب مقدس کسی هست و از باب طمع به مال و عداوت مذهبی، آمد به سرداب و آلت قتاله که چاقو یا خنجر باشد

همراه داشت. بر ایشان حمله کرد و کانه ایشان به خاموش کردن چراغ ملهم شدند و هراسان از هول جان به اطراف می‌دویدند. شخص سنی هم ایشان را تعقیب می‌کرد تا عاقبت در تاریکی عبای ایشان را گرفت و در آن حال اضطرار حقیقی، بی‌اختیار عرض کردند: «یا صاحب الزمان». همان لحظه شخص ثالثی در آن تاریکی در سرداب پیدا شد و صیحه‌ای بر آن سنی زد که افتاد. بعد خود ایشان از شدت ترس حال غشوه و ضعف پیدا کرد. سپس به حال آمد و دید که سر ایشان در دامن کسی است که در کمال ملاحظت ایشان را به حال می‌آورد. پس از چشم باز کردن دید که شمع روشن، و آن شخص مردی بود با شمایل اعراب بادیة اطراف نجف. چند دانه خرما به ایشان مرحمت فرمودند که هسته نداشت. ولی اصلاً ایشان در وقت خوردن ملتفت نشدند. پس از خوردن و رفتن آن شخص ملتفت شدند.

فرمودند: «خوش نیست که در چنین موارد خوف، تنها آمدن». فرمودند: «این چند نفر شیعه در «سُرَّ مَنْ رَاي» ملاحظه غربت عسکرین نمی‌نمایند، که اقلأ در شبانه‌روزی هر کدام دو مرتبه به حرم عسکرین مشرف بشوند». بعد در طی مکالمات، اظهار غربت اسلام و اینکه باید آن را یاری نمود فرمودند.

از جمله آمال دیرینه ایشان، پیدا کردن کتاب شریف «ریاض العلماء» بود و اتفاقاً در ضمن سخنان مبارکشان تمجید زیادی از آن کتاب نمودند و به مجرد اینکه از خیال این زعیم شیعه گذشت که شخص عرب بدوی را چه مناسبت با این حرفهاست، آن شخص ناپدید شد. ایشان برخاسته هرچه واله و حیران تفحص و تفتیش از آن شخص نمودند اثری نیافتند و فهمیدند که چه توفیق و سعادت بی‌پایان به ایشان رو آورده و سلب شد. بعد

از کثرت تأثر از مفارقت آن وجود مبارک بیرون آمده متوجه حرم
عسکرین شد و آن شخص سنی تا طلوع آفتاب مدهوش افتاده بود.

تشریف حاج غلام عباس حیدری در حرم امام هشتم (ع)

یکی از علاقمندان امام زمان و دوستان اهل بیت عصمت و طهارت
آقای حاج غلام عباس حیدری دستجردی، ساکن قم می باشد که طبق
درخواست نویسنده داستان تشریفش را به محضر امام عصر - علیه السلام -
چنین نوشته است:

«بعد از مقدمه‌ای ... موضوعی را که شرح می‌دهم، مربوط به تابستان
سال ۱۳۴۵ است که برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا
- علیه السلام - به مشهد مشرف شده بودم.

عصر روز جمعه‌ای بود که در مسجد بالاسر حضرت نشسته، مشغول
دعا بودم که یکدفعه دستی از بالای سرم پایین آمد و کتاب مفاتیح را از
دستم گرفت؛ دعایی را از مفاتیح به من نشان دادند و فرمودند:

این دعا را بخوان. من کتاب را گرفتم و دعایی را که قبلاً می‌خواندم،
شروع کردم مجدداً همان را خواندم. دیدم برای مرتبه دوم، همان دست
پایین آمد و کتاب را گرفت و دعایی را که قبلاً فرموده بود، دستور خواندن
داد. من باز هم کتاب را گرفتم و همان دعای قبلی خود را پیدا کردم و
مشغول خواندن شدم.

دفعه سوم کتاب را از دست من گرفتند و همان دعای مخصوصی را که
دو نوبت قبل فرموده بودند؛ به نحو اکید دستور خواندن دادند.

در این حال یک دفعه به خود آمدم که این چه دعایی است که سه نوبت این سید که بالای سر من ایستاده است؛ امر به خواندن می کند؟ نگاه کردم: دیدم دعا در غیبت امام زمان - ارواحنا له الفداء - می باشد. سربلند کردم تا از او تشکر کنم، کسی را ندیدم. به خود گفتم: وای بر من که امام خود را دیدم و نشناختم».

اینک به خاطر اهمیت این دعا و توجه بیشتر علاقمندان اصل دعا را تماماً می نویسم و از عموم خوانندگان التماس دعا دارم.

اضافه می کنم که به سند معتبر مرویست که شیخ ابو عمرو، نایب اول امام عصر - صلوات الله علیه - این دعا را به ابوعلی محمدبن همام املا فرمود و امر کرد که آن را بخواند.

سیدبن طاووس در جمال الاسبوع بعد از ذکر دعاهای وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، این دعا را ذکر کرده و فرمود:

«و اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه مهمل گذاری خواندن این دعا را، پس به درستی که ما شناختیم این را از فضل خداوند - جل جلاله - که مخصوص فرموده ما را به آن، پس اعتماد کن به آن».

و آن دعا در بخش ضمائم خواهد آمد و اولش این است:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ. رجوع شود به صفحه ۳۵۹.

توصیه حضرت به دوری از هوای نفس

مورد دیگری که حاج غلام عباس خدمت ولی عصر - ارواحنا فداه - مشرف شده و جریان آن را برای نویسنده نوشته‌اند، این مورد است:

تابستان یکی از سالهای ۴۷ یا ۴۸ شمسی بود؛ به دهی که زادگاهم می‌باشد (دستجرد) رفته بودم و پیوسته می‌خواستم که جمال امام زمان - علیه السلام - را زیارت کنم و برای زیارت آقا، برنامه‌ای شامل دعا و نماز، اجرا نموده و در آن حال در عشقش گریه می‌کردم.

شبى از شبها که کسالتى هم عارضم شده بود و بنا بود ساعت ۱۲ شب طبق دستور پزشک دارو بخورم، ساعت ۹/۵ خوابیدم و نیت کردم که ساعت ۱۲ بیدار شوم و بیدار هم شدم. چراغ فانوسی که فتیله‌اش را پایین کشیده بودم تا در موقع حاجت از آن استفاده شود، خاموش بود. به محض اینکه رفتم تا آن را روشن کرده و دوا را بخورم، دیدم سید جلیل‌القدر و باوقاری که وجودش خانه را روشن کرد، وارد اطاق شدند.

به مجرد دیدن آن جمال دل آرا، مشغول فرستادن صلوات شدم؛ سید آمدند تا نزدیک من و من بلندتر صلوات می‌فرستادم. قیافه آقا بنحوی نورانی بود که من طاقت مشاهده و ایستادن روی پاهای خود را نداشتم. زبانم یارای تکلم نداشت؛ در این حال آقا رو به من کرد و فرمود: «هنوز اسیر نفست می‌باشی؟» من مانند کسی که برق او را گرفته باشد، مثل یخ افسرده شده، خجالت کشیدم. آقا رفت و من مشغول گریه شدم.

تشرّف حاج غلام عباس در عالم رؤیا

«در شب ۱۳ رجب سال ۱۳۹۱ هجری قمری در عالم رؤیا دیدم به طرف مسجد جمکران روانم و عده‌ای را دیدم که با حالات مختلف به سمت مسجد می‌روند، بعضی تند و سریع و بعضی وامانده، شل و خسته. به هر حال به حیاط مسجد رسیدم؛ دیدم درب مسجد بسته است؛ چون احساس خستگی کردم، پشت درب مسجد، در ایوان خوابیدم. ناگهان صدای پایی شنیدم که به طرف درب مسجد نزدیک می‌شد؛ سیدی را دیدم با لباس عربی در سلک روحانی که تقریباً سی سال بیشتر نداشت؛ به یکدیگر سلام کردیم و من بلند شدم. هر دو برای مصافحه به سوی هم حرکت کردیم، پس از معانقه، در دلم افتاد که نکند این آقا، ولیّ عصر - ارواحنا فداه - باشد؛ این بود که با خود گفتم: باید به یقین برسم.

عرض کردم: آقا چیزی به من بدهید. آقا انگشتری با نگین لوزی شکل و کاغذی به من مرحمت کردند و فرمودند: دستوراتی داده شده، بخوانید و عمل کنید. من هر دو را در جیب بغل گذاشتم؛ آقا به طرف درب خروجی مسجد حرکت کرد و من به دنبالش می‌رفتم؛ عرض کردم آیا من دیگر شما را ملاقات خواهم کرد؟ فرمود: آری.

از درب مسجد که خارج شدند، دامنش را گرفتم و عرض کردم: آقا! یابن الحسن! مهدی جان! می‌دانید چشم ما برای آمدن شما سفید گردید و منتظریم، کی تشریف می‌آورید؟ فرمود: نزدیک است.

عرض کردم: بفرمایید چه وقت و چه روزی؟ با حالتی که متوجه شدم

از این سؤال ناراحت شدند، رو به من کرد و فرمود: برگرد به جای خود، کافی است؛ دیگر سؤال نکنید.

من به جای خود ماندم و اشک از دیدگانم سرازیر شد و در این حالت بود که از خواب بیدار شدم - رزقنا الله زیارتة انشاء الله - .

تشرّف محمد علی فشنیدی تهرانی

آنچه را اکنون می‌خوانید داستانی است، که در سال ۱۳۵۴ به یک واسطه شنیدم؛ که شخص مذکور در نزد عده‌ای از علمای قم در صفائیه نقل کرده، و خوشبختانه در روز ۱۶ ذی‌الحجّة الحرام سال ۱۴۰۰ هجری قمری خود شخصاً در صحن مقدس «فاطمه معصومه» - سلام الله علیها - او را زیارت و آثار صدق و دوستی اهل بیت از سیمایش مشهود و ضمن داستانهای زیادی از شرفیابی‌اش خدمت امام زمان - ارواحنا فداه - همین داستان را نیز پرسیدم و برخی از نکات دیگر داستان را نیز برایم تعریف فرمود.

اینک اصل داستان را که راستی شگفت انگیز و امید بخش است و می‌فهماند که در این زمانها نیز افرادی لایق آن هستند که اینچنین مورد توجه حضرت مهدی - علیه السلام - باشند.

سال اولی که به مکه مشرف شدم از خدا خواستم ۲۰ سفر به مکه بیایم تا بلکه امام زمان - علیه السلام - را هم زیارت کنم. بعد از سفر بیستم نیز، خداوند منت نهاد و سفرهای دیگر هم به زیارت خانه خدا موفق شدم.

ظاهراً سال ۱۳۵۳ بود به عنوان کمکی کاروان از تهران رفته بودم، شب هشتم از مکه آمدم برای عرفات تا مقدمات کار را فراهم کنم که فردا شب وقتی حاجی‌ها همه باید در عرفات باشند از جهت چادر و وضع منزل نگران نباشند.

شرطه‌ای آمد و گفت: آقا چرا الان آمدی؟ کسی نیست. گفتم: برای این جهت که مقدمات کار را آماده کرده باشم. گفت: پس امشب باید خواب نروی. گفتم: چرا؟ گفت: به خاطر آن که ممکن است دزدی بیاید و دستبرد بزند.

گفتم: باشد. و بعد از رفتن شرطه، تصمیم گرفتم، شب را نخوابم. برای نافله شب و دعاها وضو گرفته، مشغول نافله شدم.

بعد از نماز شب، حالی پیدا کردم و در همین حال بود که شخصی آمد درب چادر و بعد از سلام وارد شد و نام مرا برد من از جا بلند شدم پتویی چند لا کرده زیر پای آقا افکندم.

اونشست و فرمود: چایی درست کن گفتم: اتفاقاً تمام اسباب چایی حاضر است ولی چای خشک از مکه نیاورده‌ام و فراموش کرده‌ام. فرمود: شما آب روی چراغ بگذار تا من چایی بیاورم.

از میان چادر بیرون رفت و من هم آب را روی چراغ گذاشتم: طولی نکشید که برگشت و یک بسته چای در حدود ۸۰ الی صد گرم به دست من داد. چایی را دم کرده پیش رویش گذاردم، خورد و فرمود: خودت هم بخور، من هم خوردم؛ اتفاقاً عطش هم داشتم چایی لذت خوبی برای من داشت.

بعد فرمود: غذا چه داری؟ عرض کردم: نان. فرمود: نان خورش

چه داری؟ گفتم: پنیر. فرمود: من پنیر نمی‌خواهم.^۱ عرض کردم: ماست هم از ایران آورده‌ام. فرمود: بیاور. گفتم: این که از خود من نیست مال تمام اهل کاروان است. فرمود: ما سهم خود را می‌خوریم. دو سه لقمه خورد.

در این وقت چهار جوان صبیح که موهای پشت لبشان تازه سبز شده بود، جلوی چادر آمدند با خود گفتم: نکند اینها دزد باشند. اما دیدم سلام کردند و آن شخص جواب داد. خاطر جمع شد. سپس نشستند و آن آقا فرمود: شما هم چند لقمه بخورید. آنها هم خوردند.

سپس آقا به آنها فرمود: شما بروید. خدا حافظی کردند و رفتند. ولی خود آقا ماند و در حالی که نگاه به من داشت سه بار فرمود: خوشا به حالت حاج محمد علی. گریه راه گلویم را گرفت. گفتم: از چه جهت؟ فرمود: چون امشب کسی در این بیابان برای بیتوته نمی‌آید، این شبی است که جدم امام حسین - علیه السلام - در این بیابان آمده. بعد فرمود: دلت می‌خواهد نماز و دعای مخصوص که از جدم هست بخوانی؟ گفتم: آری.

فرمود: بر خیز غسل کن و وضو بگیر.

عرض کردم: هوا طوری نیست که من با آب سرد بتوانم غسل کنم. فرمود: من بیرون می‌روم تو آب را گرم کن و غسل نما. او بیرون رفت، من هم بدون اینکه توجه داشته باشم چه می‌کنم و این کیست، وسیله غسل را فراهم کرده و غسل نمودم و وضو گرفتم؛ دیدم آقا برگشت. فرمود:

۱ - نویسنده گوید: شاید به جهت کراهتی است که برای خوردن پنیر به تنهایی رسیده.

حاج محمد علی غسل کردی و وضو ساختی؟ گفتم: بلی.
فرمود: دو رکعت نماز بجا بیاور، بعد از حمد ۱۱ مرتبه سوره
«قل هو الله» بخوان و این نماز امام حسین (علیه السلام) در این مکان
است.

بعد از نماز شروع کرد، دعایی خواند که یک ربع الی بیست دقیقه طول
کشید ولی هنگام قرائت اشک مانند ناودان از چشم مبارکش جریان
داشت. هر جمله دعا را که می خواند در ذهن من می ماند و حفظ می شد.
دیدم دعای خوبی است مضامین عالی دارد و من با اینکه دعا زیاد
می خواندم و با کتب دعا آشنا بودم به مانند این دعا برخورد نکرده بودم
لذا در فکرم خطور کرد و تصمیم گرفتم فردا برای روحانی کاروان
بگویم بنویسد؛ لیکن تا این فکر در ذهنم آمد آقا از فکر من خبردار شد
برگشت و فرمود: این خیال را از دل بیرون کن؛ زیرا این دعا در هیچ کتابی
نوشته نشده و مخصوص امام - علیه السلام - است و از یاد تو می رود.

بعد از تمام شدن دعا نشستم و عرض کردم: آقا آیا توحید من خوب
است که می گویم: این درخت و گیاه و زمین و همه اینها را خدا آفریده؟
فرمود: خوب است و بیشتر از این از تو انتظار نمی رود.

عرض کردم: آیا من دوست اهل بیت هستم؟ فرمود: آری و تا آخر هم
هستید و اگر آخر کار شیطانها فریب دهند آل محمد به فریاد می رسند.
عرض کردم: آیا امام زمان در این بیابان تشریف می آورند؟ فرمود:
امام الآن در چادر نشسته. - با این که حضرت به صراحت فرمود، اما
من متوجه نشدم. - و به ذهنم رسید، که: «یعنی امام در چادر مخصوص به
خودش نشسته». بعد گفتم: آیا فردا امام با حاجیها در عرفات
می آید؟ فرمود: آری.

گفتم: کجاست؟ فرمود: در «جبل الرحمة» است.
 عرض کردم: اگر رفقا بروند می بینند؟ فرمود: می بینند ولی نمی شناسند.
 گفتم: فردا شب امام در چادرهای حجاج می آید و نظر دارد؟
 فرمود: در چادر شما چون فردا شب مصیبت عمویم حضرت
 ابوالفضل خوانده می شود امام می آید.
 بعداً دو اسکناس صدریالی سعودی به من داد و فرمود: یک عمل
 عمره برای پدرم بجای بیاور.

گفتم: اسم پدر شما چیست؟ فرمود: حسن.
 عرض کردم: اسم شما؟ فرمود: سید مهدی. قبول کردم. آقا بلند شد
 برود. او را تا دم چادر بدرقه کردم. حضرت برای معانقه برگشت و با هم
 معانقه نمودیم و خوب یاد دارم که خال طرف راست صورتش را بوسیدم.
 سپس مقداری پول خرد سعودی به من داده فرمودند: برگرد. تا برگشتم،
 دیگر او را ندیدم، این طرف و آن طرف نظر کردم کسی را نیافتم. داخل
 چادر شدم و مشغول فکر که این شخص کی بود. پس از مدتی فکر،
 باقرائن زیاد مخصوصاً اینکه نام مرا برد و از نیت من خبر داد و نام پدرش
 و نام خودش را بیان فرمود، فهمیدم امام زمان - علیه السلام - بوده، شروع
 کردم به گریه کردن.

یک وقت متوجه شدم شرطه آمده و می گوید: مگر دزدها سر وقت تو
 آمدند؟ گفتم: نه. گفت: پس چه شده؟ گفتم: مشغول مناجات با خدایم.
 به هر حال به یاد آن حضرت تا صبح گریستم و فردا که کاروان آمد قصه را
 برای روحانی کاروان گفتم. او هم به مردم گفت: متوجه باشید که این
 کاروان مورد توجه امام - علیه السلام - است. تمام مطالب را به روحانی
 کاروان گفتم، فقط فراموش کردم که بگویم آقا فرموده فردا شب چون

در چادر شما مصیبت عمویم خوانده می شود می آییم.
 شب شد اهل کاروان جلسه ای تشکیل دادند و ضمناً حالت توسل آن
 هم به حضرت عباس - علیه السلام - بود. اینجا بیان امام زمان - علیه السلام -
 یادم آمد؛ هر چه نگاه کردم آن حضرت را داخل چادر ندیدم ناراحت
 شدم و با خود گفتم: خدایا وعده امام حق است. بی اختیار از مجلس بیرون
 شدم. درب چادر همان آقا را دیدم. عرض ادب کرده می خواستم
 اشاره کنم، مردم بیایند، آن حضرت را ببینند، اما آقا اشاره کرد:
 حرف مزین. به همان حال ایستاده بود تا روضه تمام شد و دیگر
 حضرت را ندیدم. داخل چادر شده جریان را تعریف نمودم.

دومین تشرّف حاج محمد علی

باز از مواردی که خدمت حضرتش رسیدم، در «مسجد خیف» در
 «مِنی»، زیر طاق بود در حالی که به برد یمانی احرام بسته و مشغول
 عبادت بودم، سلام کردم. جواب فرمود و تبسم نمود. در این حال خانمی
 از کاروان ما از عقب مرا صدا کرد، تا برگشتم دیگر هر چه نظر افکندم
 کسی را ندیدم، و نمی دانم حضرت کجا رفت.

سومین تشرّف حاج محمد علی

و نیز فرمود: «در مسجد جمکران قم اعمال را بجا آورده و با همسرم می‌آمدم. دیدم آقای نورانی داخل صحن شده و قصد دارند طرف مسجد بروند. گفتم: «این سید در این هوای گرم تابستان از راه رسیده تشنه است». ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد؛ پس از آنکه ظرف آب را پس داد گفتم: «آقا شما دعا کنید و فرج امام زمان را از خدا بخواهید تا امر فرجش نزدیک گردد».

فرمود: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی، ما را نمی‌خواهند، اگر بخواهند دعا می‌کنند و فرج ما می‌رسد».

این را فرمود و تا نگاه کردم آقا را ندیدم. فهمیدم وجود اقدس امام زمان - علیه السلام - را زیارت کردم و حضرتش امر به دعا نموده است».

نویسنده گوید: چنانچه در اوّل داستان اشاره کردم در موارد زیادی این شخص خدمت امام زمان - ارواحنا فداه - رسیده، چنانچه در کتاب «داستانهای شگفت»، تألیف «آیت‌الله دستغیب» صفحه ۴۵۳ نیز دو داستان از ایشان ذکر شده، طالبین به آنجا مراجعه کنند.

تشریف احمد عسکری و بنای مسجد امام حسن مجتبی در قم

اهالی قم و اکثر مسافرینی که از قم به تهران و از تهران به قم می آیند و اطلاع دارند که اخیراً در محلی که سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود، جناب حاج «یدالله رجبیان» از اخیار قم، مسجد مجلل و باشکوهی را به نام «مسجد امام حسن» - علیه السلام - بنا کرده است که هم اکنون دائر شده و نماز جماعت در آن منعقد می گردد.

در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک رجب سال ۱۳۹۸ هجری قمری مطابق هفتم تیرماه ۱۳۵۷ هجری شمسی حکایت ذیل را راجع به این مسجد شخصاً از صاحب حکایت «آقای احمد عسکری کرمانشاهی» که از اخیار بوده و سالهاست در تهران ساکن است، در منزل جناب آقای رجبیان با حضور ایشان و بعضی دیگر از محترمین شنیدم.

آقای عسکری نقل کرد: حدود هفده سال پیش روز پنجشنبه ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم، در رازدند، رفتم بیرون دیدم سه نفر جوان که هر سه مکانیک بودند با ماشین آمده و گفتند: «تقاضا داریم امروز روز پنجشنبه است با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم و دعا کنیم، حاجتی شرعی داریم.»

اینجانب جلسه ای ترتیب داده بودم که جوانها را در آن جمع می کردم و نماز و قرآن می آموختیم و این سه جوان از همان جوانها بودند من از این پیشنهاد خجالت کشیدم سرم را پایین انداختم و گفتم:

«من چکاره‌ام که بیایم و دعا کنم».

بالآخره اصرار کردند و من هم دیدم نباید خواهش آنها را رد کنم، موافقت کردم. سوار شده به سوی قم حرکت کردیم.

در جاده تهران (نزدیک قم) ساختمانهای فعلی نبود، فقط دست چپ یک کاروانسرای خراب، به نام «قهوه‌خانه علی سیاه» بود چند قدم بالاتر از همین جا که فعلاً حاج آقا رجیبان مسجدی به نام «مسجد امام حسن مجتبی» - علیه‌السلام - بنا کرده است ماشین خاموش شد.

رفقا که هر سه میکانیک بودند پیاده شدند و کاپوت ماشین را بالا زدند و به تعمیر آن مشغول شدند؛ من از یک نفر به نام علی آقا یک مقدار آب برای قضای حاجت و تطهیر گرفتم، رفتم توی زمینهای مسجد فعلی دیدم: سیدی بسیار زیبا و سفید با ابروهای کشیده و دندانهای سفید و خالی بر صورت با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز مثل عمامه خراسانیها ایستاده و با نیزه‌ای بقدر هشت، نه متر زمین را خط کشی می‌نماید.

گفتم: «اول صبح آمده است این جا جلو جاده دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند نیزه دستش گرفته است».

(آقای عسکری در حالی که از این سخنان خود پشیمان بود و عذر خواهی می‌کرد گفت:) عرض کردم: «عمو، زمان تانک و توپ و اتم است نیزه را آورده‌ای چه کنی؟ برو درست را بخوان». رفتم برای قضای حاجت نشستم صدا زد: «آقای عسکری آن جا ننشین، آنجا را من خط کشیده‌ام و مسجد است».

من متوجه نشدم که از کجا من را می‌شناسد، مانند یک بچه‌ای که از بزرگتر اطاعت می‌کند گفتم: «چشم». و پاشدم.

فرمود: «برو پشت آن بلندی».

رفتم آن جا، پیش خود گفتم: «سر صحبت را با او باز کنم و بگویم، آقا جان، سید، فرزند پیغمبر، برو و درست را بخوان»، و سه سؤال پیش خود مطرح کردم.

۱ - این مسجد را برای جنّ می‌سازی یا ملائکه، که دو فرسخ از قم آمده‌ای بیرون، زیر آفتاب نقشه می‌کشی، درس نخوانده معمار شده‌ای؟!!

۲ - هنوز مسجد نشده چرا در آن قضای حاجت نکنم؟

۳ - در این مسجد که می‌سازی جنّ نماز می‌خواند یا ملائکه؟

این پرسشها را پیش خود طرح کردم، آمدم جلو و سلام کردم، بار اول ابتدا او به من سلام کرد، نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت؛ دستهایش سفید و نرم بود، چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم، چنانکه در تهران هر وقت سیدی شلوغ می‌کرد، می‌گفتم: «مگر روز چهارشنبه است؟» می‌خواستم، بگویم: «روز چهارشنبه نیست پنج‌شنبه است آمده‌ای میان آفتاب»؛ بدون این که عرض کنم، تبسم کرد و فرمود: «پنج‌شنبه است، چهارشنبه نیست».

سپس فرمود: «سه سؤالی که داری بگو!!».

من متوجه نشدم، که قبل از آنکه سؤال کنم از ما فی الضمیر من اطلاع داد. گفتم: «سید درس را ول کرده‌ای اول صبح آمده‌ای کنار جاده؟ نمی‌گویی این زمان تانک و توپ، دیگر نیزه به درد نمی‌خورد و دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند، برو درست را بخوان».

خندید، چشمش را به زمین انداخت و فرمود: «دارم نقشه مسجد

می‌کشم».

گفتم: «بفرمایید ببینم، این جا که من می‌خواستم قضای حاجت کنم

هنوز مسجد نشده است؟»

فرمود: «یکی از عزیزان «فاطمه زهرا» - علیها السلام - در این جا بر زمین افتاده و شهید شده است، من مربع مستطیل خط کشیده‌ام این جا محراب و این جا که می‌بینی قطرات خون است که مؤمنین می‌ایستند. این جا که می‌بینی مستراح می‌شود. و این جا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده‌اند.»

همینطور که ایستاده بود برگشت، و مرا هم برگرداند؛ فرمود: «این جا حسینیه می‌شود» و اشک از چشمانش جاری شد. من هم بی‌اختیار گریه کردم.

فرمود: «پشت اینجا کتابخانه می‌شود. تو کتابهایش را می‌دهی؟»
گفتم: «پسر پیغمبر! به سه شرط:

اول این که: من زنده باشم. فرمود: «ان شاء الله.»

دوم این که: این جا مسجد شود فرمود: «بارک الله.»

سوم این که: بقدر استطاعت ولویک کتاب شده برای اجرای امر تو پسر پیغمبر بیاورم ولی خواهش می‌کنم برو درست را بخوان. آقا جان این هوا را از سرت دور کن.»

خندید و دو مرتبه مرا به سینه خود گرفت. گفتم: «آخر نفرمودید این جا را چه کسی می‌سازد؟»

فرمود: «یدالله فوق ایدیهم.»

گفتم: آقا جان من اینقدر درس خوانده‌ام یعنی: دست خدا بالای همه دستهاست.

فرمود: آخر کار می‌بینی وقتی ساخته شد به سازنده‌اش از قول من سلام برسان.

بعد دو مرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود: خدا خیرت دهد.
 من آمدم رسیدم سرجاده دیدم ماشین راه افتاده گفتم: «چطور شد؟»
 گفتند: «یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم وقتی آمدی درست شد».
 گفتند: «با چه کسی زیر آفتاب حرف می زدی؟»
 گفتم: «مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود ندیدید؟
 من با او حرف می زدم».

گفتند: «کدام سید؟»

خودم برگشتم، دیدم سید نیست. زمین مثل کف دست بود، پستی
 و بلندی نداشت، ولی هیچ کس نبود.

یک تکانی خوردم، آمدم توی ماشین نشستم؛ و دیگر با آنها
 حرف نزدم، حرم مشرف شدیم، نمی دانم چطوری نماز ظهر و عصر را
 خواندیم. بالآخره آمدیم جمکران و ناهار خوردیم و نماز خواندیم. گیج
 بودم، رفقا با من حرف می زدند من نمی توانستم جوابشان را بدهم.
 در مسجد جمکران یک پیرمرد یک طرف من نشسته و یک جوان
 طرف دیگر و من هم وسط ناله می کردم. گریه می کردم نماز مسجد
 جمکران را خواندم.

می خواستم بعد از نماز به سجده بروم صلوات را بخوانم دیدم
 آقاسیدی که بوی عطر می داد آمد و فرمود: «آقای عسکری
 سلام علیکم». نشست پهلوی من تن صدایش همان تن صدای سید
 صبحی بود. به من نصیحتی فرمود. رفتم به سجده ذکر صلوات را گفتم دلم
 پیش آن آقا بود. سرم به سجده، گفتم: سر را بلند کنم و پیرسم شما اهل
 کجا هستید و مرا از کجا می شناسید؟ وقتی سر بلند کردم، دیدم آقا نیست.
 کنارم پیرمرد و جوانی بودند: به پیرمرد گفتم: «این آقا که با من حرف

می زد کجا رفت او را ندیدی؟»

گفت: «نه».

از جوان سؤال کردم او هم گفت: «ندیدم». یک دفعه مثل اینکه زمین لرزه شد، تکان خوردم؛ فهمیدم که حضرت مهدی - علیه السلام - بوده حالم بهم خورد، رفقا بردند آب بر سر و رویم ریختند گفتند: «چه شده؟»

خلاصه نماز را خوانده به سرعت به سوی تهران برگشتم.

مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی را لَدَّ الورود به تهران ملاقات کردم؛ و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم. و خصوصیات را از من پرسید، بعد گفت: «خود حضرت بوده اند؛ حالا صبر کن اگر آن جا مسجد شد درست است».

مدتی قبل روزی پدر یکی از دوستان فوت کرده بود به اتفاق رفقای مسجدی، او را آوردیم قم به همان محل که رسیدیم، دیدم دو پایه بالا رفته است خیلی بلند، پرسیدم، گفتند: «این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی - علیه السلام -». پسرهای حاج حسین آقا سوهانی می سازند. اشتباه گفتند.

وارد قم شدیم جنازه را بردیم باغ بهشت دفن کردیم، من ناراحت بودم سر از پا نمی شناختم به رفقا گفتم: تا شما می روید ناهار بخورید من الآن می آیم. رفتم سوهان فروشی پسرهای حاج حسین آقا سوهانی پیاده شدم. به پسر حاج حسین آقا گفتم: «این جا شما مسجد می سازید؟» گفت: «نه». گفتم: «این مسجد را چه کسی می سازند؟»

گفت: «حاج یدالله رجبیان». تا گفتم یدالله، قلبم به طپش افتاد.

گفت: «آقا چه شد؟» صندلی گذاشت، نشستم، خیس عرق شدم، با خود

گفتم: «یدالله فوق ایدیهم» فهمیدم حاج یدالله است. ایشان را هم تا آن موقع ندیده بودم و نمی شناختم، برگشتم به تهران و به مرحوم شیخ جواد گفتم. فرمود: «برو سراغش درست است».

من بعد از آن که چهار صد جلد کتاب خریداری کردم رفتم قم، آدرس محل کار (پشمافی) حاج یدالله را معلوم کردم رفتم کارخانه از نگهبان پرسیدم. گفت: «حاجی منزل رفت».

گفتم: «استدعای منم تلفن کنید و بگویید یک نفر از تهران آمده باشما کار دارد». تلفن کرد، حاجی گوشی را برداشت، من سلام کردم و گفتم: «از تهران آمده ام چهار صد جلد کتاب وقف این مسجد کرده ام کجا بیاورم؟» فرمود: «شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟»

گفتم: «حاج آقا چهار صد جلد کتاب وقف کرده ام». گفت: «باید بگویید مال چیست؟»

گفتم: «پشت تلفن نمی شود». گفت: «شب جمعه آینده منتظر هستم کتابها را بیاورید منزل. چهار راه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ، درب سوم». (البته اسامی مذکور، به زمان طاغوت است و الآن تغییر کرده).

کتابها را در تهران بسته بندی کردم، روز پنجشنبه با ماشین یکی از دوستان به قم، منزل حاج آقا آوردم.

ایشان گفت: من اینطور قبول نمی کنم، جریان را بگو.

بالآخره جریان را گفتم و کتابها را تقدیم کردم. رفتم در مسجد هم دو رکعت نماز خواندم و گریه کردم.

مسجد و حسینیه را طبق نقشه ای که حضرت کشیده بودند حاج یدالله به من نشان داده و گفت: خدا خیرت بدهد، تو به عهدت وفا کردی.

این بود حکایت مسجد امام حسن مجتبی - علیه السلام - که تقریباً بطور اختصار و خلاصه نقل شد.^۱

نویسنده گوید: حجة الاسلام «محمد علی برهانی فریدنی» که از دوستان صمیمی مرحوم عسکری هستند، چند نکته را تذکر دادند که ذکر آن نکات جالب است.

۱ - صاحب قصه فرمودند که: «این سه نفر جوان میکانیک، در رابطه با وضع اقتصادی و ازدواجشان سراغ من آمدند، به من گفتند: با هم برویم، شاید آقا نظر لطف کنند».

۲ - وقتی آقا را در بیابان دیدم ضمن مطالب بالا فرمودند که: «به این جوانها بگو: کارشان اصلاح شد و من از خدا خواستم به حاجت برسند»، و بعد از یک هفته که برگشتم به تهران، این حقیقت ظاهر شد.

۳ - بعد از اینکه فرمود اینجا حسینیه می شود، فرمود: «این طرف را هم آقای حاج ابوالقاسم خوئی مؤسسه می سازند».

۴ - آقای عسکری نزدیک دو سال قبل فوت کردند که خداوند او را با موالیانش محشور کند.

۱ - پاسخ ده پرسش پیرامون امامت و خصائص حضرت مهدی - علیه السلام - تألیف آیت الله لطف الله صافی، که اخیراً تحت عنوان «امامت و مهدویت» به همراه تعدادی جزوات دیگر در ۲ جلد توسط انتشارات جامعه مدرسین چاپ و منتشر شده است. این داستان در جلد دوم، ص ۴۵۲ است.

شفای دختر سیزده ساله به دست حضرت مهدی (علیه السلام)

مرحوم «آیت الله شیخ محمد باقر رشاد» که این معجزه را در جزوه‌ای به نام «البشارة» نوشته، در اول داستان چنین می‌نویسد:

و چون این واقعه در میان خانواده و فامیل ما اتفاق افتاد و در منظر و مرآی ما واقع شد، فلذا وجدان و ایمان و ارادت به «اهل بیت عصمت و طهارت» - علیهم السلام - و علاقه مفرط به پیروان و پناهندگان به آن آستان مرا ملزم نمود، که واقعه را با یک بیان ساده و روشن برای ارادتمندان آن خاندان نقل کنم، و دلایل قطعی واقعه را (نوشته‌های اطبا با توجه به نوار از جمجمه مریض قبل از بهبودی و نوشته‌های اطبا با توجه به نوار از جمجمه مریض بعد از بهبودی با بذل توجه امام عصر - عجل الله تعالی فرجه -) هم ضمیمه کرده به نظر عموم خوانندگان برسانم تا مصداق بشارت قرآن مجید را به رأی العین مشاهده نمایند.

«إِنَّ هَذِهِ تَذَكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۱.

جریان واقعه

دختر سیزده ساله‌ای به نام «صدیقه مقدم» فرزند آقا حاج جعفر مقدم زنجانی ساکن تهران، چهار راه پمپ بنزین امیریه، کوچه خادم آزاد، پلاک ۱/۳۷ از ماه اردیبهشت سال ۱۳۴۹ دچار تشنجات شدید می‌شود و در طی مدت در حدود چهار ماه به اطبای متعهد از قبیل آقایان: دکتر علی دیوشل، پروفیسور دکتر ابراهیم سمیعی، متخصص جراحی اعصاب مراجعه و تحت درمانهای گوناگون قرار می‌گیرد بالأخره در تاریخ ۴۹/۶/۱۶ به آقای دکتر رضا خاکی متخصص جراحی مغز و اعصاب مراجعه نموده (البته کلیشه‌های هر یک در آن جزوه آورده شده) نامبرده بیماری صدیقه را «صرع» تشخیص داده و برای تأیید و تسجیل بیماری مذکور، وی را جهت گرفتن نوار مغز (الکترو آنسفالوگرام) نزد آقای دکتر صادق صبا عضو انجمن فرانسوی و فدراسیون بین المللی متخصصان در اعصاب و الکترو آنسفالوگرافی اعزام می‌دارد. پزشک اخیر در تاریخ ۴۹/۷/۵ پس از گرفتن نوار مغز (الکترو آنسفالوگرافی) به طور قطع بیماری دو شیزه مزبور را صرع تشخیص می‌دهد (شرحی که آقای دکتر صادق صبا، راجع به این موضوع و علائم بیماری نوشته عیناً گراور گردیده).

پس از مسجّل شدن تشخیص صرع با نظر پزشک معالج «آقای دکتر رضا خاکی» با داروهای ضد صرع تحت درمان قرار می‌گیرد. (نسخه‌ها عیناً با کلیشه در همان جزوه گراور شده).

و تا مدت یک ماه داروهای مزبور را مصرف می‌کند، و در این مدت مختصری از شدت تشنجات کاسته می‌شود، و با قطع دارو مجدداً حملات شدید بیمار، شروع می‌شود. بالأخره از مداوا مایوس گردیده و تشنجات صرعی با شدت هر چه تمام‌تر ادامه پیدا می‌کند.

اتفاقاً این حالت شدت مرض و سختی بیماری مصادف می‌شود با رسیدن ماه مبارک رمضان، که فصل برپا شدن مجالس دعا در مساجد و اجتماعات برای تضرع و زاری به درگاه «حضرت حق» - تعالی - و شیوع تبلیغات مذهبی می‌باشد. و مبلغین هم بعد از بیانات مطالب مربوط به اصول و فروع، مواظبت کامل دارند بر این که، مردم را به توسل و التجاء به آل محمد - صلوات الله علیهم - ترغیب و تحریص بنمایند و طبق همین برنامه عمومی و سیره جاریه مردم، بیمار مزبور هم با یک قلب پر از ملامت و مملو از غم و غصه و با دل شکستگی به یکی از مساجد می‌رفته و ناله و زاری می‌کرده تا روز جمعه می‌رسد.

چون آقایان مبلغین روزهای جمعه بیاناتشان تقریباً مخصوص به امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - می‌باشد. بیمار مزبور چون از هر وسیله مایوس بوده، با آه و زاری و یک حالت اضطرار و بیچارگی از صمیم قلب به حضرت ولی عصر - علیه السلام - ملتجی شده و بذل توجه آن حضرت را خواستار می‌شود.

همان شب، یعنی شب شنبه، مادرش می‌بیند که صدیقه دفعتاً سر از متگا برداشت و نشست و شروع به حرف زدن نمود؛ مثل اینکه دارد با کسی صحبت می‌کند. مادر خیال می‌کند که صدیقه دیوانه شده است. صدیقه بعد از بیدار شدن و به هوش آمدن می‌گوید:

الآن امام زمان - علیه السلام - این جا بود و به سر من دست کشید

و فرمود که: «به تو شفا دادم، دیگر مریض نیستی».

و از آن ساعت آثار بیماری و تشنجات به کلی مرتفع و بهبودی حاصل و تا امروز که تقریباً شش ماه از این ماجرا می‌گذرد اثری از آن بیماری نیست.

این واقعه که به اطلاع آقایان دکتر خاکی و اطبایی که سابقه داشتند می‌رسد همگی کاملاً تعجب کرده و به احراز اثر مؤثر واقعی مایل و شایق می‌شوند. بخصوص دکتر معالج آقای دکتر رضا خاکی.

آقای حاج جعفر پدر بیمار، صدیقه را مجدداً به نزد آقا دکتر خاکی برده، بعد از معاینات دقیق با کمال تعجب گفت که: «علائم بیماری بکلی رفع شده»، و برای تکمیل تشخیص، بیمار را جهت گرفتن نوار مغز (الکترو آنسفالو گرام) مجدداً در تاریخ ۵۰/۱/۲۹ نزد آقای دکتر قائمی متخصص جراحی اعصاب اعزام نمود و عین کلیشه موجود را می‌نگارم:

استاد محترم جناب آقای دکتر قائمی:

دو شیزه صدیقه در حدود هشت ماه حملات قبل اپی لپسی و باره دست راست داشت که (الکترو آنسفالو گرام) انجام شد صرع تامپورال و حملات صرع بزرگ توسط جناب آقای دکتر صبا اظهار شده، بیمار در مدت یک ماه که تحت درمان بود و یک بار هم ایشان را نزد جناب عالی آوردم با دارو صرع کنترل نشد، و باره شدت پیدا کرد، به طوری که من ایشان را برای آنژلو گرافی راهنمایی نمودم، ولی از پنج ماه قبل بطور ناگهانی حملات قطع شده و باره ندارد، خواستم جهت تأیید یا رد تشخیص قبلی مجدداً در صورت امکان دستور EFG فرمایید.

با احترام و تشکر - دکتر خاکی

۵۰/۱/۱۶

آقای دکتر قائمی چنین اظهار نظر می‌کند:

«نوار قبلی واقعاً غیر طبیعی و صرعی بوده است و در نوار فعلی آثار مرض دیده نمی‌شود و طبیعی است. عین گواهی آقای دکتر خاکی مبنی بر طبیعی شدن نوار مجدد مغز (الکترو آنسفالو گرام) و اینکه نوار قبلی آثار مرض و غیر طبیعی بودن و داشتن حملات صرعی را نشان می‌داده و بدون مصرف کردن دارو، بیمار بهبودی حاصل شده در آن جزوه گراور گردیده». والسلام.

فصل چهارم

توسلات، تشرفات، معجزات و عنایات

- شفا گرفتن یک زن در قم
- شفا یافتن مردی در مسجد جمکران
- تشرّف مرحوم حاج آقا سید جواد منتظری قمی
- تشرّف علی بن مهزیار
- تشرّف آیت الله سیّد محمّد هاشمی در عالم رؤیا
- عنایت امام زمان - علیه السّلام - در رمی جمرات
- تشرّف حاج لطیف بیات جوزانی در عالم رؤیا
- داستان حاج علی بغدادی
- شفا یافتن علی اکبر رضا بابایی در مسجد جمکران
- توسّل به حضرت برای تعلیم قرآن
- تشرّف والد معظم به لقاء حضرت
- تشرّف دیگر حجة الاسلام قاضی زاهدی
- حضرت در منزل شیخ طه نجف (ره)
- عنایت حضرت به شیخ علی پناه اشتهاردی
- دیدار دختر آیت الله اراکی با امام زمان (علیه السّلام)
- ملاقات شیخ محمد تقی آملی با حضرت
- تشرّف حاج شیخ محمّد تقی بافقی
- کمک حضرت ولی عصر (عج) به محتشم کاشانی

شفا گرفتن یک زن در قم

یکی از معجزات حضرت بقیة الله در سالهای اخیر، این معجزه‌ای است که خود حقیر اصل آن را از عالم فاضل کامل جناب آقای «مستقی همدانی» صاحب قصه که به صورت فتوکپی در آمده و در دسترس بعضی قرار داده شده گرفته و عیناً در این جا درج می‌نمایم. امید است، باعث عبرت همگی گردیده و خداوند ما را هم از این فیض عظمی و زیارت حضرتش محروم نفرماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين و
على آله الطيبين حجج الله و مظاهر قدرته الأئمة الطاهرين واللعنة على
أعدائهم والمنكرين لفضائلهم والشاكين في مقاماتهم العالية الشامخة؛ آمين.
شرح تو سلی که به کھف حصین و غیاث مضطرّ مستکین، امام منتظر و
حجت ثانی عشر امام العصر و ناموس الدهر صاحب الزمان ارواحنا
و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا نمودم از قرار ذیل است:
روز دو شنبه هیجدهم ماه صفر سال هزار و سیصدونود و هفت هجری
قمری مساله‌ای پیش آمد که مرا و صدها نفر دیگر را نگران نمود.
همسر این جانب محمد متقی همدانی در اثر غم و اندوه و گریه وزاری
دو ساله که از داغ دو جوان خود که در یک لحظه در کوههای شمیران

جان سپردند، در این روز مبتلا به سکتة ناقص شد. و البته طبق دستور دکترها مشغول به معالجه و مداوا شدیم، ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. تا شب جمعه بیست و دوم همین ماه، یعنی: پس از چهار روز از حادثه سکتة، ساعت یازده شب جمعه بود که بناچار با خاطری خسته و دلی شکسته رفتم در غرفه خود بیاسایم. متوجه شدم شب جمعه است، شب دعا و نیایش، شب توسل و توجّه.

پس از قرائت چند آیه از قرآن مجید و دعای مختصری از دعا‌های شبهای جمعه، متوسل شدم به حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - و با دلی پر از اندوه به خواب رفتم، ساعت چهار با مداد همان شب طبق معمول بیدار شدم ناگاه احساس کردم که از اطاق پایین که مریضه در آنجا بود، صدا و همهمه می‌آید. سروصدا قدری بیشتر شد و ساکت شدند من گمان کردم میهمان از همدان یا تهران آمده اعتنایی نکردم، تا اول اذان صبح رفتم پایین وضو بگیرم، دیدم چراغهای حیاط روشن است، و صبیّه بزرگم قدم می‌زند و او را پس از مرگ برادرهایش خوشحال ندیده بودم. دیدم بر خلاف انتظار، خوشحال و متبسمم قدم می‌زند.

پرسیدم: چرا نمی‌خوابی؟ گفت: پدرجان خواب از سرم رفت. گفتم: چرا؟ گفت: به خاطر اینکه مادرم را چهار بعد از نیمه شب شفا دادند. من منتظر بودم که شما بیایید به شما مرّده دهم.

گفتم: چه کسی شفا داد؟ گفت: مادرم ساعت چهار بعد از نیمه شب با شدت اضطراب ما را بیدار کرد که، برخیزید آقا را بدرقه کنید. همگی بیدار شدیم، ناگهان دیدیم مریضه برخلاف انتظار، با آن که قدرت نداشت از جا حرکت کند از اطاق بیرون آمد. من که ملازم مادر بودم او را دنبال کردم. نزدیک درب حیاط به او رسیدم. گفتم: مادرجان! کجا می‌روی؟

آقا کجا بود؟

مادر گفت: «آقای، سید جلیل القدری در لباس اهل علم آمد به بالینم، و فرمود: برخیز. گفتم: نمی توانم. با لحن تندتری گفت: برخیز، دیگر گریه نکن و دوا هم نخور. من از مهابت آن بزرگوار برخاستم. فرمود: دیگر گریه نکن دوا هم نخور. همین که رو کرد به طرف درب اتاق، من شما را بیدار کردم، و گفتم: از آقا تجلیل کنید و او را بدرقه نمایید لیکن شما دیر جنبیدید خودم بدرقه کردم».

هنگامی که متوجه شد، نزدیک درب حیاط ایستاده؛ می گوید: زهرا، من خواب می بینم یا بیدارم من خودم تا این جا آمدم. زهرا دخترش می گوید: مادر جان تو را شفا دادند. مادر را به اتاق می آورد.

آقای حاجی مهدی آقا برادر این بانو از شوق گریان می شود.^۱

به خواهر زاده مریضه نیز حالت بهت دست می دهد؛ زیرا می بیند مریضه که چهار روز قدرت بر حرکت نداشت چگونه از جا برخاست. رنگش زرد بود به رنگ طبیعی برگشت، چشمش غبار آورده بود غبار آن بر طرف، و نابینا بود بینا شد.

چهار روز بود که اصلاً میل به غذا نداشت، در این وقت از شب، از آنها غذا می خواهد، با گفتن یک کلمه «گریه مکن» آن همه اندوه و غم از دل او بیرون رفت.

این همه تحوّل، آقای مهندس - خواهر زاده مریضه - و بقیه اهل خانه را

۱ - مخفی نماند که آقای حاجی مهدی آقای کاظمی که از تجار و از محترمین شهر تهران بشمار می رود به اتفاق خواهر زاده خود در همین شب از تهران آمده بودند که خواهرش را به وسیله ماشین خود برای معالجه به تهران ببرند، ولی قبل از آن که صبح فرا رسد خداوند به وسیله آقا امام زمان شفایش داد.

سراسیمه و مبهوت می‌کند. پس از چندی معلوم شد، آن کسالت روماتیسم که چند سال بود دامنگیرش بود با یک کلمه «شفایافتی» از استخوانهای او می‌گریزد.

الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً وصلى الله على محمد وآله
الطيبين الطاهرين لاسيما امام العصر و ناموس الدهر حجة بن الحسن
العسكري - عجل الله تعالى فرجه - .

ضمناً ناگفته نماند که: آقای دکتر دانشور که یکی از دکترهای معالج ایشان بود، در ماه فاطمیه، در مجلسی که به شکرانه این کرامت منعقد شده بود، در منزل بودند از ایشان سؤال شد که: «آیا ممکن بود این مرض خود بخود برطرف شود؟»

ایشان در جواب گفت: «با معالجه، و از راه عادی قابل بهبود نبود فقط باید با خرق عادت این کسالت برود».

شفا یافتن مردی در مسجد جمکران

سال ۱۳۵۴ هجری شمسی، صبح جمعه‌ای، بعد از دعای ندبه در منزل خود در قم، با یکی از رفقای موثق اهل علم به نام «آقای حسینی» نشسته بودیم و صحبت در پیرامون مقام حضرت مهدی ارواحنا فداه به میان آمد. ایشان گفتند: «من منتظر بودم ماشینی برسد و به خیابان آذر بیایم، ناگهان یک سواری آمد و جلو من ایستاد و گفت: آقا بفرمایید. سوار شدم. کم‌کم تعریف کرد و گفت: من از تهران می‌آیم و به جمکران می‌روم، متوجه شدم حالی دارد و زمزمه‌ای و به نام امام می‌گرید.

گفتم: این هفته آمدی یا تمام هفته‌ها؟ گفت: خیر، مدتی است می‌آیم.
گفتم: آیا حضرت هم توجهی نموده و داستانی داری؟ گفت: آری. گفتم:
اگر ممکن است بگو. گفت: من بر دردی در کتف و شانه مبتلا شدم، مثل
اینکه آن موضع را آتش نهاده باشند، دائما می‌سوخت. نزد اغلب
دکترهای تهران رفتم و علاج درد نشد؛ تا اینکه عده‌ای از اطباء تشخیص
مرض دادند و گفتند: فلان مرض است (البته نام مرض را گفته بود ولی
ایشان فراموش کرده بود) که قابل معالجه نیست. تصمیم گرفتم برای
زیارت امام رضا - علیه السلام - به مشهد بروم با ماشین خودم حرکت کردم
تا به مشهد رسیدم، برای زیارت به حرم رفتم و زیارتی انجام داده، بیرون
آمدم. در بین راه که می‌رفتم، دیدم مجلس روضه‌ای است و واعظی بالای
منبر به ارشاد مردم مشغول است گفتم: چند لحظه‌ای بنشینم و استفاده کنم.
به تناسب روز جمعه، واعظ مطالبی پیرامون مقام حضرت حجت
- علیه السلام - بیان کرد تا به این جمله رسید که خطاب به جمعیت فرمود:
ای زائرینی که برای زیارت ثامن الحجج آمده‌اید! بدانید برای شفای
دردها و رفع گرفتاریها لازم نیست به مشهد بیایید و درد دل به آقا علی بن
موسی - علیه السلام - کنید؛ بلکه ما امام حیّ و زنده داریم! ما امام زمان
داریم که هر کجا با حقیقت توّسل به او پیدا کنید به داد می‌رسد.
این جمله چنان در دل من اثر گذاشت که تصمیم گرفتم از درد، خدمت
امام هشتم - علیه السلام - حرفی نزنم. و گفتم: این واعظ، راست می‌گوید.
من هم بر می‌گردم و با امام زمان در میان می‌گذارم.
پس از زیارت دیگر و بازگشت به تهران و خانه، یک شب در حالی که
تنها بودم توّسل به امام زمان پیدا کردم و درد دل به آقا گفتم. مرا خواب
درگرفت. در عالم رؤیا دیدم که به قم آمده‌ام. وارد صحن شدم ناگاه از

درب دیگر دیدم آقای و وارد صحن شد. گفتند: این آقا «مقدّس اردبیلی» است. من نام او را شنیده بودم و می دانستم او خدمت امام زمان - علیه السلام - زیاد رسیده است؛ به عجله خودم را به او رساندم و بعد از سلام، مقدّس اردبیلی را قسم دادم به ائمه که به من توجه کند.

فرمود: به خود آقا و امام حیّ چرا نمی گویی؟ گفتم: من که نمی دانم آقا کجاست؟

فرمود: یک ساعت به اذان صبح همیشه در مسجد خودش تشریف دارد. (یعنی: مسجد جمکران در قم).

من نگاه به ساعت کردم دیدم یک ساعت و نیم به اذان صبح است، پیش خود گفتم: اگر الآن به آنجا بروم نیم ساعته می رسم. به طرف مسجد جمکران رفتم، تا وارد صحن مسجد شدم، از پله ها بالا رفتم؛ (الآن بنا را تغییر داده اند) پشت شیشه ها دیدم چند نفر رو به قبله نشسته و مشغول ذکراند. داخل مسجد شدم. دیدم یکی از آنها مقدّس اردبیلی است که الآن در صحن بود، سلام کردم. مقدّس اشاره کرد: بیا، بعد به یکی از آن آقایان گفتم: این مرد از من خواست و من آدرس داده ام تا به این جا آمده. فهمیدم آن آقا امام زمان است. شروع کردم به گریه کردن و آقا را قسم دادن به حق جدش امام حسین - علیه السلام - که درد مرا شفا بده.

آقا بدون اینکه بگویم، دردم کجاست، موضع درد را مستقیم دست گذاشت و فرمود: شما، سالم شدی. از شوق شفا یافتن از خواب بیدار شدم و از آن موقع تا حال مثل اینکه من چنان مرضی نداشتم و شفا گرفتم. لهذا به عشق و علاقه به حضرتش و این که این مسجد اینقدر مورد توجه امام زمان - ارواحنا فداه - می باشد از تهران هر شب جمعه می آیم و پس از خاتمه مراسم مسجد به تهران برمی گردم.

تشریف علی بن ابراهیم مهزیار

شیخ الطائفه در کتاب غیبه به اسناد خودش از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی روایتی نموده که گفت: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از بازماندگان امام حسن عسکری - علیه السلام - سؤال کردم.

علی بن مهزیار گفت: برادر! مطلب بزرگی را پرسیدی من بیست مرتبه به حج بیت الله مشرف گشته‌ام در تمام این سفرها قصد دیدن امام زمان - علیه السلام - بود. ولی در این بیست سفر راه به جایی نبردم تا آنکه شبی در بستر خود خوابیده بودم دیدم کسی می‌گوید:

ای علی بن ابراهیم! خداوند به تو فرمان داده که امسال را نیز حج کنی. آن شب را هرطور بود به صبح آوردم و صبح را در کار خود می‌اندیشیدم و شب و روز مراقب موسم حج بودم، چون موسم حج فرارسید کارم را روبه‌راه کرده و به آهنگ حج به جانب مدینه رهسپار شدم. چون به سرزمین مدینه رسیدم از بازماندگان امام حسن عسکری - علیه السلام - جو یا شدم، اثری از آنها نیافتم و خبری نگرفتم. در آنجا نیز پیوسته در این باره فکر می‌کردم تا آنکه به قصد مکه از مدینه خارج شدم. پس به «جحفه» رسیدم و یک روز آنجا ماندم و بعد به سوی «غدیر» که در چهار میلی جحفه بود رهسپار گردیدم. وقتی به مسجد جحفه در آمد نماز گزاردم؛ سپس صورت به خاک نهاده و برای تشریف به خدمت اولاد امام یازدهم دعا و تضرع به درگاه خداوند کوشیدم. آنگاه به سمت

«عسفان» و از آنجا به مکه رفتم و چند روزی در آنجا مانده و به طواف خانه خدا و اعتکاف در مسجدالحرام پرداختم.

شبی در اثنای طواف، جوان زیبای خوش بویی را دیدم که به آرامی راه می‌رود و در اطراف خانه طواف می‌کند. دلم متوجه او شد برخاستم و به جانب او رفتم و تکانی به او دادم تا متوجه من شد.

پرسید: «از مردم کجایی؟»

گفتم: «از اهل عراقم.»

پرسید: «کدام عراق؟»

گفتم: «اهواز.»

پرسید: «خصیب (یا خصیب) را می‌شناسی؟»

گفتم: «خدا او را رحمت کند داعی حق را اجابت کرد.»

گفت: «خدا او را رحمت فرماید که شبها را بیدار بود و بسیار به درگاه

خداوند می‌نالید و اشکش پیوسته جاری بود.»

آنگاه پرسید: «علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟»

گفتم: «علی بن ابراهیم من هستم.»

گفت: «ای ابوالحسن! خدا تو را نگه دارد. علامتی را که میان تو و امام

حسن عسکری بود چه کردی؟»

گفتم: «اینک نزد من است.»

گفت: «آن را بیرون بیاور.»

پس من دست در جیب بردم و آن را در آوردم. موقعی که آن را دید

نتوانست خودداری کند و دیدگانش پراز اشک شد و زار زار گریست

به طوری که لباسهایش از سیلاب اشک تر گشت.

آنگاه فرمود: «ای پسر مهزیار! خداوند به تو اذن می‌دهد؛ خداوند به تو

اذن می دهد. به جایی که رحل اقامت افکنده‌ای برو و صبر کن تا شب ظلمانی لباس خود را بپوشد و تاریکی آن، مردم را فرا گیرد. سپس برو به جانب شعب بنی عامر که در آنجا مرا خواهی دید».

پس من به منزل خود رفتم. چون احساس کردم وقت فرا رسیده آنچه با خود داشتم سر و صورت دادم و شتر خود را پیش کشیدم و جهاز آن را محکم بستم و لوازم خود را بار کردم و سوار شدم و به سرعت راندم تا به شعب بنی عامر رسیدم. دیدم همان جوان ایستاده و صدا می زند: «ای ابوالحسن! بیا نزد من».

چون نزدیک وی رسیدم او ابتدا سلام نمود و فرمود: «ای برادر! با ما راه بیا». با هم به راه افتادیم و گفتگو می کردیم تا آنکه کوه‌های عرفات را پشت سر گذاشته و به طرف کوه‌های مِنی رفتیم. وقتی از آنجا نیز گذشته به میان کوه‌های طائف رسیدیم، صبح کاذب دمید. در آنجا به من دستور داد که پیاده شوم. گفت: «فرود آی و نماز شب بخوان». بعد از نماز شب دستور داد که نماز وتر بخوانم من هم نماز وتر را خواندم و این فایده‌ای بود که از وی کسب کردم.

سپس امر فرمود که سجده کنم و تعقیب بخوانم. آن‌گاه نمازش را تمام کرد و سوار شد و به من هم دستور داد سوار شوم. من هم سوار شدم و با وی حرکت نمودم تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد.

پرسید: «آیا چیزی می بینی؟»

گفتم: «آری تل ریگی می بینم که خیمه بر بالای آن است و نور از داخل آن تق می کشد». چون آن را دیدم خوشحال گشتم.

گفت: «آرزو و امید تو در آنجاست». آن‌گاه گفت: «برادر با من بیا». و می رفت و من هم از همان راه می رفتم تا از بلندی کوه پایین آمدیم.

سپس گفت: «پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل، و جباران خاضع می‌گردند».

آن‌گاه گفت: «مهارشتر را رها کن».

گفتم: «به دست کی بدهم؟»

گفت: «این جا حرم قائم آل محمد (عج) است. کسی جز افراد با ایمان بدین جا راه نمی‌یابد و هیچ کس جز مؤمن از اینجا بیرون نمی‌رود».

پس من مهارشتر را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدم. او نخست به درون چادر رفت و به من دستور داد که در بیرون چادر توقف کنم تا او برگردد.

سپس گفت: «داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست».

پس من داخل چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته، قدش مانند شاخه بان و یا چوبه درخت ریحان. و پارچه‌ای بر روی لباس پوشیده که قسمتی از آن را روی دوش انداخته است اندامش در لطافت گندمگون و مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی است، و قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته است ولی در عین حال چندان سرخ نبود. جوانی ذی‌جود، پاکیزه و پاک سرشت بود که نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه بود؛ بلکه متوسط القامه، سرمبارکش گرد، پیشانیش گشاده، ابروانش بلند و کمانی، بینیش کشیده و میان بر آمده، صورتش کم گوشت، برگونه راستش خالی مانند پاره مشکی بر روی عنبر کوبیده بود.

هنگامی که حضرتش را دیدم سلام نمودم و جوابی از سلام خود بهتر شنیدم. سپس مرا مخاطب ساخت و احوال مردم عراق را پرسید.

عرض کردم: «آقا چرا شما از ما دور و آمدنتان به طول انجامیده است؟»

فرمود: «پسر مهزیار، پدرم ابو محمد - علیه السلام - از من پیمان

گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب نموده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند. و امر فرمود که: جز در کوههای سخت و بیابانهای هموار نمانم. به خدا قسم مولای شما امام حسن عسکری - علیه السلام - خود رسم تقیه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود. و اکنون من در تقیه بسر می برم تا روزی که خداوند به من اجازه دهد و قیام کنم».

عرض کردم: «آقا چه وقت قیام می فرمایی؟»

فرمود: موقعی که راه حج را به روی شما بستند و خورشید و ماه در یک جا جمع شوند و نجوم و ستارگان در اطراف آن به گردش در آمدند.

عرض کردم: یا بن رسول الله! این کی خواهد بود؟

فرمود: «در سال چه و چه دابة الارض در بین صفا و مروه قیام کند در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را به سوی محشر سوق دهد».

علی بن مهزیار افزود که: «چند روز در خدمت حضرت ماندم و بعد از آنکه به منتهای آرزوی خود رسیدم رخصت گرفته به طرف منزل برگشتم. به خدا قسم از مکه به کوفه آمدم در حالی که غلامی خدمتکار همراه داشتم.» «وصلی الله علی محمد و آله وسلم تسلیماً»

نگارنده: قبر جناب علی بن مهزیار در اهواز زیارتگاه عموم مردم است و خود نیز (نویسنده) به زیارتش مشرف شده ام.

تشریف مرحوم حاج آقا سید جواد منتظری قمی

دهه آخر صفر سال ۱۳۵۳ هجری شمسی در قم خیابان چهارمردان، کنار قبر امام زاده سلطان محمد شریف منبر می رفتم. شب جمعه‌ای بود به عادت همیشه آن شب را به یاد امام زمان - علیه السلام - و تشریف افراد لایق به محضر والایش سخن گفتم. بعد از خاتمه جلسه، آقای حاج سید جواد منتظری معروف به (آقا جواد شکسته بند)، برادر حضرت حجة الاسلام حاج سید محمد منتظری، که شخص ولایتی و از دوستان ائمه - علیهم السلام - بود و همین دو سال قبل مرحوم شد، داستان تشریفش را در مکه به محضر امام زمان - علیه السلام - چنین نقل کرد:

«در سال ۴۹ به مکه رفتم. دوست داشتم آقا و مولایم را در آنجا زیارت کنم. چون شنیده بودم، طبق روایات هر سال امام عصر - علیه السلام - در مراسم حج شرکت نموده و اعمال حج را به جای می آورند.

در مقام حضرت ابراهیم نشسته، به ذکر و دعا مشغول بودم که ناگاه جذبه ولایت مرا جذب و به یاد امام زمان - علیه السلام - افتادم گویا کسی به من گفت: اگر می خواهی آن حضرت را ببینی، یک ختم صلوات بگیر. شروع کردم به ختم صلوات؛ بعد از آنکه یک دوره، صلوات فرستادم، دیدم یک عرب سفید پوش که پیراهن بلند تمیزی پوشیده و یک دستار از چپ به راست انداخته، آمد. در دلم گفتم: نکند این آقا امام زمان - علیه السلام - باشد. مخصوصاً یاد دارم خوش چهره‌ای بود که خالی هم

به رخسارش بود. سلام کردم، جوابم را داد و مانند یک نفر فارسی زبان از من احوالپرسی کرد، جواب دادم.

من متوجه او بودم که چه می‌کند؛ جلو من قرار گرفت و اول شروع کرد به نماز خواندن و بعد از نماز شروع کرد به دعای توسل. من هم با حضرتش شروع به خواندن کردم؛ یک‌به‌یک اسامی معصومین را بیان کرد تا رسید به اسم مبارک خودش؛ من در فکر بودم چه می‌کند. دیدم یک دست بر سر گذاشت و یک دست به جلو روی مبارک و مشغول دعا شد. هر چه گوش دادم بینم آیا اسم امام زمان - علیه‌السلام - را می‌برد نفهمیدم؛ ولی اشک می‌ریخت و مطالبی می‌فرمود که من متوجه نمی‌شدم. سپس اراده کرد تا برود نگاهی به من فرمود و با من مصافحه و معانقه کرد. من به دنبالش رفتم بینم خود آقا هست یا نه و کجا می‌رود؟ چند قدمی در بین جمعیت دنبالش رفتم. ناگاه مقداری پول سودانی که روی زمین افتاده بود نظرم را جلب کرد. وقتی سرم را بلند کردم دیگر آقا را ندیدم.

شروع کردم در فراق امام زمان اشک ریختن و یقین کردم که آن شخص خود حضرت بودند. شرایط قبل از رؤیت ایشان را در ذهن بررسی کردم دیدم قبل از آمدن آقا، از هر طرف مورد تهاجم جمعیت بودم و به من تنه می‌زدند. اما با آمدن آقا کسی از جلو، اصلاً رفت و آمد نمی‌کرد. و از عقب هم مرا اذیت نمی‌کردند و تنه نمی‌خوردند و جای ما راحت بود و با رفتن آقا دو مرتبه همان تهاجم جمعیت و ضیق جا شروع شد. و باز با توجه به این نکته که نام مبارک خود را نگفت و آن مطالبی که من نفهمیدم و دعاهای مخصوصی که خواند، ثابت می‌شود که ایشان حضرت ولی عصر - علیه‌السلام - بوده‌اند، اللهم ارزقنا رؤیته».

تشرّف آیت الله سید محمد هاشمی گلپایگانی در عالم رؤیا

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد باقر ملبوبی، صاحب کتاب الوقایع والحوادث، خوابی را که خود از مرحوم آیت الله سید محمد هاشمی گلپایگانی شنیده اند، طبق درخواست نویسنده چنین مرقوم فرموده اند:

حجة الاسلام مرحوم سید محمد گلپایگانی فرزند آیت الله سید جمال گلپایگانی - رحمت الله علیهما - فرمود:

پس از فوت مرحوم پدرم شبی در خواب دیدم حضورشان مشرف و ایشان در اطاق مفروش به زیلو و فاقد اثاث نشسته اند.

گفتم: پدر! اگر خبری نیست ما هم بدنبال کارمان برویم؛ وضع طلبگی در گذشته و حال، همین است که به چشم می خورد.

فرمود: پسر حرف مزین؛ هم اکنون ولی امر - عجل الله فرجه الشریف - تشریف می آورند.

آنگاه پدرم از جا برخاست. متوجه شدم محبوب کل عالم، تشریف آوردند؛ پس از عرض سلام و جواب، حضرت، قبل از اینکه من حرفی بزنم فرمود: سید محمد، مقام پدرت این حجره محقر نیست؛ بلکه مقامش آنجاست. بر اثر اشاره دست حضرت نگاه کردم قصری با شکوه، ساختمانی با عظمت که یدرک ولایوصف است، دیدم و خوشحال گردیدم. عرض کردم: یابن رسول الله آیا وقت ظهور موفورالسرور رسیده است تا دیدگان همه به جمال و حضور و ظهورت روشن شود؟ فرمود:

«لم تبق من العلامات الا المحتومات و ربما (او فریما علی تردید منی) اوقعت فی مدة قليلة فعلیکم بدعاء الفرج».

یعنی: از علائم ظهور فقط علامات حتمی مانده است و شاید آنها نیز در مدتی کوتاه به وقوع به پیوندند و برای فرج دعا کنید.
«اللهم عجل فرج مولانا بحق محمد وآله الطاهرين».

برحسب امر حضرت حجة الاسلام آقا شیخ احمد قاضی زاهدی دوست ارجمندم به یاد سفر تهران، روز یکشنبه که در خدمت ایشان بودم نگاشتم و ملتمس دعا هستم.

العبد محمد باقر ملبوبی ۱۴۰۷/۴/۲۸

مرحوم آیت الله آقای سید محمد از علمای اعلام نجف و از خواص
مرحوم آیت الله العظمی حکیم و دارای طبع شعر عالی و از دانشمندان
بنام نجف اشرف بود که همین چند سال قبل، دار دنیا را وداع و در جوار
مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - دفن گردید.
او فرزند مرحوم آیت الله العظمی حاج سید جمال الدین گلپایگانی
است که از مراجع بزرگ عصر و از اوتاد و نوادر زمان خود و أسوة اخلاق
و معنویت و صفای باطن بود.

آن بزرگوار در سال ۱۲۹۵ هجری قمری در قریه سعید آباد گلپایگان
متولد شده و در حدود سال ۱۳۷۹ قمری در نجف اشرف از دنیا رفته و
در وادی السلام به خاک سپرده شده است.

چون در این واقعه از طرف حضرت، امر به دعای فرج گردیده؛ لذا
در بخش ضمایم دعای فرج را آورده ایم مراجعه شود به صفحه ۳۵۵.

عنایت امام زمان (علیه السلام) در رمی جمرات

اینک به واقعه توجّه حضرت ولی عصر - علیه السلام - درباره خود ایشان، یعنی حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمد باقر ملبوبی، در هنگام رمی جمرات از قلم خود ایشان توجّه فرماید.

«در سال ۱۳۵۳ هجری قمری که به مکه مشرف بودم، در منی به اتفاق یکی از رفقا به نام سید باقر - که اخیراً مرحوم شد - عازم جمرات بودیم. در بازگشت، فشار جمعیت چنان زیاد شد که نزدیک بود زیر دست و پا از بین برویم و خفه شویم.

در این هنگام به مقام ولایت عظمی متوسل و به آقای سید باقر گفتم، بگو: «یا ابا صالح المهدی ادرکنا». یک باره دیدم دستی، ما را برداشت و به جای آرامی گذاشت. به لطف غیاث المضطرّ المستکین نجات یافتیم و ماندیم تا از کاروان به سراغ ما آمده و ما را به چادر رهنمود کردند».

۲۹ سؤال ۱۴۱۱ - محمد باقر ملبوبی

تشرّف حاج لطیف بیات جوزانی در عالم رؤیا

در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۰۷ هجری قمری برای تبلیغ به جوزان از توابع ملایر رفته بودم و در آنجا پیرمردی باصفا و نورانی به نام جناب مستطاب آقای حاجی لطیف بیات را ملاقات کردم و ایشان نقل کردند:

«شب‌ی در عالم رؤیا دیدم از خیابانی عبور می‌کنم ناگهان چشمم به سید نورانی و جوانی خوش اندام افتاد؛ بعد از سلام و احوال‌پرسی رو به من کرد و فرمود: میل داری به کربلا برویم؟ عرض کردم: آری، مایلیم. فرمود: پس از این خیابان برویم. شروع کردیم به رفتن؛ متوجه شدم که این خیابان کلاً دارای درختهای میوه است و هر سمتش، اشجار زیادی دیده می‌شود. و نهرهایی زیر درختان جاری است؛ ناگهان به درب صحن مقدس امام حسین - علیه‌السلام - رسیدیم چون من قبلاً به کربلا رفته بودم متوجه شدم.

وارد صحن که سقاخانه دارد شدیم. و چون خواستیم وارد حرم شویم، آقا رو به من فرمود: زیارت نامه بخوانیم و شروع فرمود به زیارت (مخفی نباشد که راوی سواد ندارند و به همین جهت متوجه نشدند آقا زیارت می‌خواند یا اذن دخول) سپس نام مبارک رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم - را گفتند و سلام دادند و بعد سلام به حضرت علی - علیه‌السلام - و یک یک ائمه تا به نام مبارک امام زمان - علیه‌السلام - رسید. فرمود: این سلام را شما بگو. من گفتم: السلام علیک یا امام زمان.

حضرت جواب سلام را دادند و وارد حرم شدیم. ناگهان دیدم آقا بین جمعیت زائر مخفی شدند و دیگر حضرت را ندیدم به جستجوی حضرت این طرف و آن طرف نگاه می‌کردم که از خواب بیدار شدم.

این داستان تا اندازه‌ای شبیه است به داستان حاج علی بغدادی که مرحوم محدث قمی آن را در مفاتیح‌الجنان، ذکر کرده است. و بی‌مناسب نیست که به اصل داستان پردازم:

داستان حاج علی بغدادی

از چیزهایی که مناسب است در اینجا نقل شود، حکایت سعید صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی است که شیخ [محدث نوری] در جنة المأوی و نجم الثاقب فرموده که: «اگر نبود در این کتاب شریف مگر این حکایت متقنه صحیحه که در آن فوائد بسیار است و در این نزدیکیها واقع شده هر آینه کافی بود در شرافت و نفاست آن».

بعد از مقدماتی فرمود که: حاجی مذکور - ائده الله - نقل کرد که: «در ذمه من هشتاد تومان مال امام - علیه السلام - جمع شد؛ به نجف اشرف رفتم و بیست تومان از آن را به جناب علم الهدی والتقی شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه - ، بیست تومان آن را به جناب شیخ محمدحسین مجتهد کاظمینی ، بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی دادم. و مبلغ بیست تومان در ذمه من باقی ماند که قصد داشتم در مراجعت به جناب شیخ محمدحسن کاظمینی آل یس - ائده الله - بدهم .

پس چون به بغداد مراجعت کردم قصد داشتم که در ادا و پرداخت آنچه که در ذمه من بود تعجیل کنم. پس روز پنجشنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین - علیهما السلام - و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ - سلمه الله - و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس، به تدریج بر من حواله کنند که به اهلس برسانم. و چون قصد داشتم عصر همان روز به بغداد مراجعت کنم جناب شیخ خواهش کرد که بمانم. متعذر شدم که باید مزد

عمله کارخانه شعربافی را بدهم؛ (چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می‌دادم) پس برگشتم.

چون تقریباً یک سوم از راه را پیمودم، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید؛ نزدیک شد، سلام کرد و دستهای خود را برای مصافحه و معانقه گشود و فرمود: اهلاً و سهلاً. و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و ایشان عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد.

فرمود: «حاجی علی، خیر است به کجا می‌روی؟»

گفتم: «کاظمین - علیهما السلام - راز یارت کردم و برمی‌گردم به بغداد.»
فرمود: «امشب، شب جمعه است برگرد.»

گفتم: «یا سیدی متمکن نیستم.»

فرمود: «هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدّ من امیرالمؤمنین - علیه السلام - و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدای متعال امر فرموده دو شاهد بگیرید.»

این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من دهد که من از موالیان اهل بیت - علیهم السلام - هستم و آن را در کفن خود بگذارم.

گفتم: «شما چه می‌دانید و چگونه شهادت می‌دهید؟»

فرمود: «کسی که حقّ او را به او می‌رسانند چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد؟»

گفتم: «چه حقّ؟»

فرمود: «آنچه رساندی به وکیل من.»

گفتم: «وکیل شما کیست؟»

فرمود: «شیخ محمد حسن».

گفتم: «وکیل شما است؟».

فرمود: «وکیل من است».

و به جناب آقا سید محمد گفته بود: «که در خاطر من خطور کرد که

این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی‌شناسم. پس به خود

گفتم: شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کرده‌ام. باز پیش خود

گفتم: که این سید از حق سادات از من چیزی می‌خواهد خوش دارم

که از مال امام - علیه‌السلام - چیزی به او برسانم.

پس گفتم که: «ای سید در نزد من از حق شما چیزی مانده بود، رجوع

کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما

(یعنی سادات) را به اذن او».

پس در روی من تبسمی کرد.

فرمود: آری، رساندی بعضی از حق ما را به سوی وکلای ما در نجف

اشرف».

پس گفتم: «آنچه ادا کردم قبول شد؟».

فرمود: «آری».

پس در خاطر من گذشت که این سید بالنسبه به علمای اعلام

می‌گوید: وکلای ما و این در نظر من بزرگ آمد پس گفتم: علما

وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت.

آنگاه فرمود: «برگرد جدّم را زیارت کن».

پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود. چون به راه

افتادیم، دیدم در طرف راست ما، نهر آب سفید زلالی جاری است و

درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن، همه با ثمر، در یک وقت

با آنکه موسم آنها نبود، بر بالای سر ما سایه انداخته‌اند.

گفتم: «این نهر و این درختها چیست؟»

فرمود: «هر کس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند

ما را، اینها با او هست».

پس گفتم: «می‌خواهم سؤال کنم».

فرمود: «سؤال کن».

گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق مردی بود مدرّس، روزی نزد او رفتم

شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود روزها، روزه باشد و شبها به

عبادت به سربرد و چهل حجّ و چهل عمره به جای آورد و در میان صفا و

مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - نباشد، برای او چیزی

نیست؟».

فرمود: «آری واللّه برای او چیزی نیست!».

پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که: «آیا او از موالیان

امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - است؟»

فرمود: «آری او و هر که متعلق است به تو».

پس گفتم: «سیدنا برای من مسئله‌ای است»

فرمود: «پرس».

گفتم: «قراء تعزیه امام حسین - علیه‌السلام - می‌خوانند که سلیمان

اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سیدالشهدا - علیه‌السلام - پرسید.

گفت: بدعت است سپس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان

پس سؤال کرد که: کیست در آن هودج؟ به او گفتند: فاطمه زهرا و

خدیده کبری - علیهما‌السلام - هستند. پس گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند:

به زیارت امام حسین - علیه‌السلام - در امشب که شب جمعه است و دید

رقعه‌هایی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوب است:
 «أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِرِزْوَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ النَّارِ
 يَوْمَ الْقِيَمَةِ».

آیا این حدیث صحیح است؟»

فرمود: «آری، راست است و تمام است».

گفتم: «سیدنا صحیح است که می‌گویند هر کس زیارت کند حسین
 - علیه‌السلام - را در شب جمعه پس برای او امان است؟»
 فرمود: «آری والله». و اشک از چشمان مبارکش جاری شد
 و گریست.

گفتم: «سیدنا سؤال دارم».

فرمود: «پرس».

گفتم: «سنه هزار و دویست و شصت و نه، حضرت رضا - علیه‌السلام -
 را زیارت کردیم و در درّود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه‌نشینان
 طرف شرقی نجف اشرفند، ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او
 پرسیدیم: که چگونه است ولایت حضرت رضا - علیه‌السلام -؟
 گفت: بهشت است؛ امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود
 حضرت رضا - علیه‌السلام - خورده‌ام. چه حدّ دارد منکر و نکیر که در قبر
 نزد من بیایند؛ گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در
 مهمانخانه آن جناب. این صحیح است که حضرت علی بن موسی الرضا
 - علیه‌السلام - می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند؟»

فرمود: «آری والله جدّ من ضامن است».

گفتم: «سیدنا مسأله کوچکی است می‌خواهم پرسم».

فرمود: «پرس».

گفتم: «زیارت من حضرت رضا - علیه السّلام - را مقبول است؟»
فرمود: «قبول است انشاء الله».

گفتم: «سیدنا مسأله؟»
فرمود: «بسم الله».

گفتم: «حاجی محمد حسین بزّاز باشی پسر مرحوم حاج احمد بزّاز باشی زیارتش قبول است یا نه؟» و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضا - علیه السّلام - .

فرمود: «عبد صالح زیارتش قبول است».
گفتم: «سیدنا مسأله؟»
فرمود: «بسم الله».

گفتم: «فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود، زیارتش قبول است؟»
حضرت ساکت شدند و چیزی نفرمودند.

گفتم: «سیدنا مسأله؟»
فرمود: «بسم الله».

گفتم: «این کلمه را شنیدید یا نه، زیارت او قبول است یا نه؟» جوابی ندادند.

حاجی مذکور نقل کرد که: «ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود».

پس رسیدیم در راه به موضعی از جاده وسیعه که دو طرف آن بساتین و مواجه بلده شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است به بساتین از طرف راست آن که از بغداد می آید و آن مال بعضی از ایتم سادات بود که حکومت جور، آن را داخل در جاده کرد

واهل تقوی و ورع، سکنه این دو بلد همیشه از راه رفتن در آن قطعه از زمین خودداری می‌کردند. پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود.

گفتم: «ای سید من، این موضع مال بعضی از ایتام سادات است. تصرف در آن روانیست.»

فرمود: «این موضع مال جدّما امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - و ذریه او و اولاد ما است، حلال است برای موالیان ما تصرف در آن.»
و در نزدیکی آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متمولین معروف عجم بود که در بغداد ساکن بود.

گفتم: «سیدنا راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر - علیهما‌السلام - است؟»

فرمود: «چه کار داری به این.» و از جواب اعراض نمود.
پس رسیدیم به ساقیه آب که از شطّ دجله می‌کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جاده می‌گذرد و از آنجا دو راه می‌شود به سمت بلد؛ یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات.

پس گفتم: «بیا از این راه (یعنی راه سلطانی) برویم.»

فرمود: «نه از راه خود می‌رویم.»

پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدّس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ‌کس و بازاری را ندیدیم: پس داخل ایوان شدیم از طرف باب‌المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و دم درِ

حرم ایستاد.

پس فرمود: «زیارت بکن».

گفتم: «من قاری نیستم».

فرمود: «برای تو بخوانم؟»

گفتم: «آری».

پس فرمود:

«ءَاَدْخُلُ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ». و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه - علیهم السّلام -

تا رسیدند به سلام بر حضرت عسکری - علیه السّلام - و فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ».

آنگاه فرمود: «امام زمان خود را می شناسی؟»

گفتم: «چرا نمی شناسم؟»

فرمود: «سلام کن بر امام زمان خود».

گفتم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بِنَّ الْحَسَنِ». پس تبسّم

نمود و فرمود:

«عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». پس داخل شدیم در حرم مطهر

و ضریح مقدّس را چسبیدیم و بوسیدیم. به من فرمود: «زیارت کن».

گفتم: «من قاری نیستم».

فرمود: «زیارت بخوانم برای تو؟»

گفتم: «آری».

فرمود: «کدام زیارت را می خواهی؟»

گفتم: «هر زیارت که افضل است برایم بخوانید».

فرمود: «زیارت امین الله افضل است». آنگاه مشغول شد به خواندن و

فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا آمِنَيِ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ وَحُجَّتَيْهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ...».

و چراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منور است به نوری دیگر، مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنین غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی شدم. چون از زیارت فارغ شدیم از سمت پایین پا آمدیم به پشت سر و حضرت در طرف شرقی ایستاد.

فرمودند: «آیا زیارت می کنی جدم حسین - علیه السلام - را؟»

گفتم: «آری زیارت می کنم، شب جمعه است». پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند و به من فرمود: «نماز کن». و ملحق شد به جماعت پس تشریف آوردند در مسجد پشت سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد در طرف راست امام جماعت محاذی او ایستادند و من در صف اول داخل شدم و برایم مکانی پیدا شد و چون فارغ از نماز شدم او را ندیدم.

پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم، او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و مقداری پول به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان ما باشد؛ آنگاه به خاطر آمد که آن سید که بود و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم با آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت می دهم. و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - است.

خصوصاً در موقعی که اذن دخول می خواند و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری - علیه السلام - که امام زمان خود را می شناسی؟ چون گفتم: می شناسم، فرمود: «سلام کن». چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد.

پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفتم: «بیرون رفت». و پرسید که: «این سید رفیق تو بود؟» گفتم: «بلی» پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را بسر بردم. چون صبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم.

پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشاء این سرّ و فرمود: «خداوند تو را موفق کند». پس آن را مخفی می داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت. روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که: «چه دیدی؟» و اشاره کرد به قصه آن روز. گفتم: «چیزی ندیدم». باز اعاده کرد آن کلام را و من هم به شدت انکار، پس از لحظاتی از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم».

شفا یافتن علی اکبر رضا بابایی در مسجد جمکران

آقای علی اکبر رضا بابایی راننده تاکسی قم شرح توّسلش را به حضور امام عصر - علیه السلام - چنین نقل کرد:

«حدود سال ۱۳۵۷ شمسی، یک شب از خواب بیدار شدم و احساس درد شدیدی در پهلو نمودم به نحوی که از فشار درد، پهلویم نزدیک به

پاره شدن بود. به وسیله همسایگان به طبیب مراجعه کردم و چون درد را مربوط به ناراحتی کلیه تشخیص دادند به طبیب متخصص آقای دکتر چهارسن (میدان سعیدی) مراجعه نمودم.

پس از معاینه گفتند: «کلیه شما محتاج عمل جراحی است، الآن مبلغ ۲۰ هزار تومان بدهید تا نوبت بزمن ۹ ماه دیگر عملت نمایم و تا این مدت هم تحت کنترل خودم هستی، ناراحت مباش و چاره‌ای نیست جز عمل». از مطب ایشان بیرون آمدم و چون درد اذیت می‌کرد نزد سایر دکترها رفتم و هر کدام نسخه و دارو می‌دادند ولی نتیجه نگرفتم. مأیوس از اطباء به مسجد جمکران رفتم و با دلی شکسته خیلی ساده به آقامام زمان عرض کردم:

«آقا! دکترها که کاری نکردند من هم نمی‌خواهم عمل کنم و از این طرف بچه‌های من به من احتیاج دارند که زحمت بکشم و نانی تهیه کنم خودت از خدا شفای مرا بگیر. من هم پنج نماز در این مسجد می‌خوانم». بعد از توسل، روزبه‌روز حالم بهتر شد تا کلاً مریضم رفع شد». و این شخص در سال ۱۳۶۶ که داستان را برای نویسنده نقل می‌کرد هیچ ناراحتی از این جهت نداشت.

توسل به حضرت برای تعلیم قرآن

روی آشنایی که در تاکسی با ایشان (آقای بابایی) پیدا کرده بودم، روزی از ایشان خواستم که چون مبتلا به ورم پا هستم و باید برای تدریس بیرون بروم شما زحمت بکشید سرساعت بیایید. وقتی آمد گفت:

«اگر اشکال ندارد من هر روز نیم ساعت قبل از وقت بیایم نزد شما و قرآن بخوانم». من هم بی اختیار قبول کردم روزها می آمد و درس قرآن فرامی گرفت روزی گفت: «این درس قرآن که شما می دهید حواله امام زمان - علیه السلام - است». گفتم: «چطور؟» گفت: «روزی به مسجد جمکران رفتم در بین راه مسافرین گفتند: شخصی که قرآن بلد نبوده تو سل به حضرت پیدا کرده و در خواب به او گفتند، تو قرآن را بلدی، بخوان! و بعد از خواب، قرآنی را کنار خود دیده و تمام قرآن را به نحو کامل یادش داده بودند. با شنیدن این داستان گفتم: من نیز اگر مورد نظر حضرت بودم آقا لطفی می کرد و من هم که عاشق قرآنم یاد می گرفتم. عرض کردم: آقا شما حواله کنید کسی به من درس قرآن بدهد؛ من حاضرم. دو روز بیشتر طول نکشید که حضرت شما را رساند».

بحمدالله مدتی که نزد این جانب برای فراگیری قرآن کریم آمد علاوه بر روخوانی قرآن چند سوره را نیز حفظ نمود.

تشرّف والد المعظم به لقاء حضرت

حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا علی قاضی زاهدی (والد نویسنده) که از علمای بزرگ گلپایگان و دارای تألیفات زیادی می باشند، فرمود:

«در عنفوان شباب و سال اول ازدواج، که گویا سنین عمرم از هیجده سال تجاوز نمی کرد، مبتلا به مرض حصبة سیاه (تیفوئید) شدم؛ دکتر مرض را تشخیص نداد و گمان کرد نوبه و مالاریا است. با ظن خود به معالجه

پرداخت و چون داروها مفید نبود، مرض شدت یافت به نحوی که مشرف به مرگ شدم. پدر و مادر و دیگران دست از من شسته و به انتظار مرگم نشسته بودند. در هر شبانه روز چند مرتبه در شهر خبر مرگم انتشار می یافت. اطبا و دکترهای دیگر را برای معالجه ام آوردند و آنها می گفتند: در اثر اشتباه دکتر اولی و معالجات ناصحیح نجاتش ممکن به نظر نمی رسد ولی در عین حال برای بهبود تلاش می کردند. اما بهبود نمی یافتم.

عوالمی را سیر می کردم که وصف کردنی نیست. غالباً در آن حالتی که بودم منزل را از علما و دانشمندان مشحون می یافتم که مشغول بحثهای علمی بودند و من هم با آنها در بحث شرکت می کردم و گفته هایم مورد قبول آنان قرار می گرفت.

دوران ابتلا به طول انجامید؛ مردم دسته دسته به عیادت می آمدند و با چشم گریان بیرون می رفتند. تا گاهی که به کلی از حیاتم مأیوس شده و دست و پایم را به جانب قبله کشیده و به انتظار مرگم نشسته بودند؛ والد بزرگوارم با اندوه فراوان در کنار بسترم قرار داشت و والدهام در خارج خانه به گریه و ناله مشغول بود. من هم در انتظار مرگ بوده و خانه را پر از مردم می دیدم. ناگاه درب اطاق باز شد و شخصی وارد شد و به حاضرین گفت: مؤدب باشید که آقا تشریف می آورند. پس رفت و برگشت و گفت: قیام کنید و صلوات بفرستید. همه از جای جستند و صلوات فرستادند.

در آن حال آقای بزرگوار و سیدی عالی مقام وارد شد و در نزدیکی بستر من نشست. بنا کردم به او توکل جستن و از او یاری خواستن. عرض کردم: آقا جان! قربانت؛ آقا جان! به فریادم برس؛ علیل و مریضم؛ آقا جان! نجاتم بده. چنانچه بعداً برایم نقل کردند مدتی بوده که زبان گفتار نداشتم

و زبانم بند آمده بوده اما در آن حال زبانم گشوده شده و حاضرین سخن گفتنم را می شنیدند. پس آن بزرگوار به اندازه خواندن سوره توحید آهسته دعایی خواند و به من دمید و من پیوسته جمله «آقا جان به دادم برس» تکرار می کردم. مرحوم والد به تصور اینکه ایشان را می خواهم، می گفتند: بابا من اینجا هستم چه می خواهی؟ هر چه می خواهی بگو. پس من به خود آمدم و آن آقا را ندیدم و بنا کردم به گریه کردن هر چه از من سؤال می کردند، قادر به جواب نبودم پس از گریه بسیار، آنچه را که دیده بودم، بیان کردم و مایه خورسندی همگان شد و به برکت عنایت آن بزرگوار حیات تازه یافتیم؛ ولنعم ما قیل.»

گر طبیبانه بیایی به سر بالینم به دو عالم ندم لذت بیماری را

تشریف دیگر حجة الاسلام قاضی زاهدی

«یک سال قبل از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی ایران بود که با جمعی از مؤمنان و همشهریان با اتوبوس از طریق ترکیه و سوریه و اردن برای عمره مفرده به مکه معظمه مشرف شدم. شب جمعه بود، رفقا عازم رفتن به مسجد الحرام و طواف خانه حق بودند. اما من در نهایت ضعف و ناتوانی و تب و رنج به سر می بردم و حال حرکت نداشتم. رفقا گفتند: شما حرم نمی آید؟ اظهار تأسف و عجز کردم. آنها رفتند و من تنها در مسافرخانه ماندم.

پس از گذشت مسافتی به حال خود رقت می کردم و از بی سعادتی خود منقلب و متأثر که چرا در آن شب جمعه توفیق رفتن به مسجد

و طواف کعبه و راز و نیاز با قاضی الحاجات از من سلب شد. اما طولی نکشید که در خود قوتی یافتم و رنج و تب از من زایل و بیش از پیش به رفتن به حرم مایل شدم. از جای برخاستم و وضو ساختم و تنهایی به جانب مسجد روانه گشتم.

چون به مطاف‌گاه رسیدم و مشغول طواف خانه گردیدم شخصی را دیدم که توجه مرا به خود جلب کرد. شخصی بود چهارشانه و معتدل القامه و خوش چهره، و با اینکه هوا گرم بود عبای ضخیم و زمستانی بردوش داشت و به زی اعراب که مغناطیس وار قلب مرا به خود جلب می‌کرد. او در جلوی من مشغول طواف بود و با آنکه معتدل القامه بود، یک سر و گردن از همگان بلندتر بوده به آرامی و وقار، طواف می‌نمود و به کسی و به جایی توجه نمی‌کرد. من هر چه می‌کوشیدم به او نمی‌رسیدم؛ چشم به او دوخته دمی از او غافل نبودم. و طواف تمام شد. و در عقب مقام ابراهیم مشغول نماز شد و من هم قدری دورتر، پشت سر او نماز خواندم. ملهم بودم که او محبوب مطلوب است؛ اما تصرفی در وجود من شده بود که سر از پای نمی‌شناختم و در حالتی بودم که وصف آن را نمی‌توانم بیان کنم. پس از نماز، برابر کعبه، مقابل درب خانه ایستاد و دست به دعا برداشت و با خداوند به راز و نیاز پرداخت بعد از فراغ دیدم دست پسر بچه‌ای را گرفت و از خانه دور شد و پس از چند قدم که رفت دیگر او را نیافتم.»

دو بند از چند منتخب از اشعار توسل به حضرت حجت (عج) اثر طبع
والد:

ای هادی رهروان کجایی	ای قدوه انس و جان کجایی
ای شمع و چراغ آفرینش	برگوی در این زمان کجایی
گردیده جهان، سیاه و تاریک	ای روشنی جهان کجایی
متروک شده، بیان احکام	ای خسرو خوش بیان کجایی
احباب ببین که در هواتند	ای عزت مؤمنان کجایی
ای باعث ذلتِ اعدای	ای قانع کافران کجایی
ما بی تو دگر توان نداریم	ای مایه هر توان کجایی
ای شارق و شمس عالم آرا	از دیده ما نهان کجایی
تو خسرو کشور و جودی	ای گنج نهان عیان کجایی
گویند دلت به ما بسوزد	ای رهبر مهربان کجایی
گرگان همه در کمین مایند	ای راعی و ای شبان کجایی
اشرار، شراره‌ها فروزند	ای شعله فرونشان کجایی
احباب به جز تو کس ندارند	ای حامی بی‌کسان کجایی
قد ضاق من الهموم قلبی	ای شادی هر غمان کجایی

از لطف نظر نما به (زاهد)

برگوی در این اوان کجایی

آنانکه به خدمت رسیدند	در کوی سعادت آرمیدند
افسوس که صد هزار عاشق	مردند و چو من تو را ندیدند
ای پادشهی که جمع احرار	در نزد تو کمتر از عبیدند
در راه تو هر چه بود دادند	سودای تو را به جان خریدند

اندر طلبت به دشت و وادی بنگر که چه راهها بریدند
 پروانه صفت به دور شمعیت با شوق و شغف همی پریدند
 سودای وصال را شب و روز در خاطر و مغز پروریدند
 هر لحظه پی جدال اعدا صد گونه حماسه آفریدند
 از یاد تو یک زمان نرفتند هر چند که طعنه‌ها شنیدند

ای خسرو معدلت پناهی

از لطف نما به ما نگاهی

(علی قاضی زاهدی)

حضرت امام زمان (علیه السلام)
 در منزل شیخ طه نجف (ره)

در ملاقاتی که در ماه جمادی الاولی سال ۱۴۰۷ هجری قمری با
 حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای سید صادق شیرازی داشتم،
 ایشان ضمن مطالبی پیرامون ساحت مقدس ولی عصر - ارواحنا فداه - و
 افرادی که درک زیارتش نمودند، داستان جالبی را با یک واسطه نقل
 کردند. حقیر از ایشان خواستم عین داستان را بنویسند و به بنده بدهند تا
 ضمن داستانهای دیگری که درباره آن حضرت جمع آوری نموده‌ام به
 چاپ رسانم. ایشان قبول کرده پس از چند روزی متن عربی و فارسی آن
 را فرستادند که اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مؤمنین برایم از طرف سید جعفر بحرالعلوم قصه‌ای به شرح ذیل نقل نمود:

ایشان روزی در محضر آقای سید حسین بحرالعلوم نوه آیت‌الله سیدعلی بحرالعلوم نویسنده کتاب برهان الفقه بوده‌اند.

سید حسین بحرالعلوم در اتاقی نشسته و از میهمانان و مراجعین استقبال می‌نمود در این بین یک مرتاض مسلمان هندی وارد شد. وقتی که این مرتاض خودش را به آقای بحرالعلوم معرفی نمود چنین گفت: «من می‌توانم هر سؤالی را که از غیبیات داشته باشید با قلم و کاغذ جواب گویم و از آنان نیز خبر دهم».

در همان وقت سؤالاتی را مردم از او می‌نمودند و او به وسیله حساب و ریاضی جواب می‌داد.

در این موقع آقای بحرالعلوم به آن مرتاض رو نموده و گفتند: «سؤالی دارم که گمان می‌کنم نتوانی آن را جواب دهی».

مرتاض گفت: «آن سؤال چیست؟» ایشان فرمودند: «این سؤال خیلی سخت است و خارج از قدرت شما می‌باشد». مرتاض گفت: «هر چند که سخت باشد من سعی می‌کنم جواب آن را بیابم. سؤال چیست؟».

ایشان فرمودند: «حال که شما اصرار می‌کنی بگو ببینم، در این لحظه می‌توان مولا و آقایمان و کسی که به وجودش، زمین آرامش و استقرار دارد و مردم به میمنت او روزی می‌خورند یعنی:

حضرت حجة ابن الحسن المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف -
را بیابیم؟»

مرتاض گفت: «بله می توانم به این سؤال جواب بدهم». سپس شروع کرد به یافتن جواب از طریق محاسبات پیچیده ریاضی. البته اول در جواب گفتن معطل نمود تا آنجا که آقای بحر العلوم به او گفت: «به شما نگفتم نمی توانید جواب این سؤال را بگویید». مرتاض در جواب گفت: « کمی صبر کنید شاید بتوانم جواب را بیابم».

سپس بعد از مدتی مرتاض گفت: «مسأله آنطوری که شما فکر می کنید نیست، ولی من در فکرم که شیخ طه نجف کیست؟». ایشان فرمودند: «شیخ محمد طه نجف یکی از مراجع تقلید معروف ما در نجف اشرف می باشد».

مرتاض گفت: «آن کسی که از او سؤال می کردید الان در منزل شیخ طه و در نزد ایشان می باشد». اینجا بود که ایشان و اطرافیانش به سرعت به طرف منزل آیت الله شیخ محمد طه نجف روانه گشتند.

در مسیری که می رفتند به یک سه راهی رسیدند که یکی از این راهها به طرف منزل شیخ محمد طه منتهی می شد. وقتی که این گروه به سه راهی رسیدند از راهی که به سوی منزل شیخ بود شخصی به شکل صحرائشینان عراقی، ولی دارای وقار و سکینه ای خاص که از صورتش هیبت و عزت نمایان بود بیرون آمد.

خلاصه، به طرف منزل شیخ روان گشتیم. وقتی که وارد منزل شدیم هیچکس در آنجا نبود حتی آن کسی که از مهمانها استقبال می نمود و برای آنها آب و قهوه می آورد ولی آن چیزی که توجه همه را به خود جلب نمود همانا نشستن شیخ به صورت غمناک، در گوشه اتاقش بود.

در حالی که قطرات اشک بر گونه‌اش سرازیر بود، مرتب با خود زمزمه می‌کرد و می‌گفت: «در دستم آمد ولی متوجه آن نشدم؛ وقتی متوجه او شدم از دستم بیرون رفت».

در این حالت بود که تازه واردین خیلی تعجب کردند و بعد از سلام، علت گریه شیخ را پرسیدند. البته چون شیخ در اواخر عمر، بینایی خود را از دست داده بود متوجه آمدن آنها نشد؛ مگر بعد از اینکه به او سلام کردند شیخ بلند شد و به آنها خوش آمد گفت و در نزد آنها نشست و شروع نمود به بیان آن واقعه‌ای که او را غمناک ساخته بود.

در حالی که اشکهایش را پاک می‌کرد، گفت: «همه شما می‌دانید که مردم برای سؤالات شرعی و قضاوتها و دیگر امورشان به من رجوع می‌کنند و من به آنها فتوی می‌دهم و ناراحتیهایشان را برطرف می‌سازم و خمس و زکات گرفته و آنها را صرف می‌کنم و همچنین متولی و قیم نصب کرده و مثل اینگونه امور را انجام می‌دهم. البته این قبیل امور را با دلایل اجتهادی پاسخ می‌دهم تا موافق با شرع مقدس باشد. تا اینکه این فکر به ذهنم رسید که آیا من در این فتواها و قضاوتها، راه درست را پیموده‌ام و آیا اعمال من در نزد پروردگار و پیامبر و ائمه اطهار مورد قبول واقع گشته است یا خیر؟

تقریباً سه سال قبل بود که در مورد این قضیه به وسیله مولایم امیرالمؤمنین - علیه السلام - و از ایشان با التماس درخواست نمودم که به من بفهمانند آیا من در اعمال مرتکب خطا (ولو تقصیر نباشد) شده‌ام یا خیر؟

وقتی که اصرار و توسل من زیاد شد، چند شب قبل در عالم رؤیا حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - را زیارت کردم. ایشان فرمودند:

«آن چیزی را که از من طلب کردی به زودی به دست فرزندم مهدی آورده می‌شود». لذا من هم چند روزی در انتظار قدم حبیب صبر کردم و هر لحظه منتظر بودم تا جوابی بشنوم و گمان نمی‌کردم که به این زودی او را دریافته و بشناسم؛ ولی امروز کمی قبل از آمدن شما، خانه از مهمانان خالی گشت و دیگر کسی از مراجعین در منزل نبود؛ حتی خادم هم برای خریدن بعضی از لوازم منزل بیرون رفته بود در این هنگام یک نفر وارد اتاق شد که لهجه‌اش دلالت می‌کرد بر اینکه او از عشایر عراقی می‌باشد.

بعد از سلام، مسأله‌ای را از من پرسید، من هم جوابش را گفتم. ولی او بر این جواب اشکال علمی وارد نمود؛ و من سعی کردم که از این اشکال پاسخ دهم، ولی آن شخص دوباره اشکال علمی دیگر گرفت و من شروع کردم که از این اشکال هم جواب گویم، ولی او اشکال علمی دیگری گرفت تا آنکه در ذهنم افکار متناقضی در مورد این مرد و فضلش به جریان افتاد که چطور ممکن است یک مرد عشایری اینقدر به مسائل علمی آگاهی داشته باشد. ولی غفلتی عمیق بر سراسر ذهنم خیمه زده بود و فراموش کرده بودم که من در انتظار چه کسی هستم و چه حاجتی دارم؟ و این فراموشی ادامه داشت، تا اینکه آن مرد، دستی به شانه‌ام زد و گفت: «انت مرضی عندنا» یعنی: «تو در نزد ما مورد رضایت قرار داری».

در این مورد شگفتی‌ام بیشتر شد که چطور ممکن است یک مرد بادیه‌نشین این جمله را به یک مرجع تقلید بگوید؟

سپس بعد از بیرون رفتن او ناگهان به خود آمده و آرزویم را به یاد آوردم که به دنبال چه چیزی می‌گشتم و از خداوند و پیامبر اکرم و ائمه طاهرین - علیهم السلام - چه حاجتی داشتم. و حال آنکه این مرد از حاجتم خبر داد به این جمله «انت مرضی عندنا». متوجه شدم که او همان

کسی است که به دنبالش می‌گردم و عمر خودم را برای خدمتش صرف کرده‌ام لکن به او متوجه نشدم تا اینکه از دستم رفت و حالا برحالم تأسف می‌خورم که چطور او به نزد آمد و در دستم قرار گرفت ولی متوجه‌اش نبودم تا اینکه از نور دیدگانش استفاده کنم و زمانی متوجه شدم که او از نزد بیرون رفته بود و آیا برای مثل من سزاوار نیست گریه و زاری کند؟ در این هنگام سید بحر العلوم به شیخ گفت: «حضرت آیت‌الله ما هم به همین جهت نزد شما آمدیم». در این حال همگی به این فکر رسیدند که شاید آن مردی که دارای هیبت و وقار بود و او را نزدیک منزل ایشان دیدند همانا او سید و آقا و مولایمان حضرت صاحب الامر حجّة بن الحسن المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بوده است. و امیدواریم که خداوند ما را از پیروان و راضی شدگان درگاهش قرار دهد. «بمحمّد و آله الطّاهرين».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقل لی احد المؤمنین عن السید جعفر بحر العلوم المضمون التالی.

انه كان يوماً فی بیت السید حسین بحر العلوم نجل آیت‌الله السید علی بحر العلوم صاحب کتاب «برهان‌الفقّه» و كان سماحته فی دیوانه، یستقبل الوفود والمراجعین، و كان من بین المراجعین الذین وفدوا علیه، مرتاض مسلم من الهند، و بعد ان استقر به المجلس و عرّف نفسه لسماحته قال: بامکانی ان اخبرکم عن کل ما تسألون

بالقلم و القرطاس.

وبالفعل كان يجيب بصواب على الاسئلة العادية التي طرحت عليه من الحاضرين. و ذلك وفق حسابات رياضية كان يحزرها على الورق.

حينذاك اقبل سماحته عليه، و قال: هناك سؤال اظنك لا تقدر من الجواب عليه،

قال المرتاض: و ما هو؟ قال سماحته: انه صعب و خارج عن وسعك.

قال المرتاض: و ليكن صعباً فاني احاول الاجابة عنه، فما هو؟ قال سماحته: الآن و قد اصررت فاخبرنا عن المكان الذي يتواجد فيه الآن، سيدنا و مولانا، و من بوجوده استقرت الأرض، و رزق الخلق الحجة بن الحسن العسكري - عليه السلام - .

قال المرتاض: نعم، و بدء يبحث عن الجواب من خلال حساباته الرياضيه المعقدة لكنه و لأول مرّة ابطاء في الجواب مما دعى سماحته ان يقول له: الم اقل لك انك لما تقدر على اجابة هذا السؤال؟ فاجاب: اصبروا قليلاً لعلى اهتدى الى الجواب. ثم بعد مرة قال:

ليس الأمر كما تظنّ، ولكن افكر في انه من هو الشيخ طه نجف؟ اجاب سماحته: انّ الشيخ محمد طه نجف، احد المراجع التقليد المعروفين عندنا في النجف الاشرف.

قال المرتاض: الذي تسئلون عنه هو الآن في بيت الشيخ و عنده وهنا اسرع سماحته بصحبة السيد جعفر و نفر آخرين متجهين نحو بيت المرجع آية الله الشيخ محمد طه نجف، و في الطريق انتهوا الى مفترق طرق ثلاثة ينتهي احدها الى بيت الشيخ، حيث التفؤا هناك

بانسان فى الزى العراقى يرتدى العبائة و العقال و الكوفية، و عليه الوقار و السكينة، و تطفح من جوانبه هبة و عزّ، فاجتازوه نحو بيت الشيخ، و ما ان دخلوه الا وراوا ديوان الشيخ مصفراً من الناس، حتى من الذى يستقبل المراجعين و يقوم لهم الماء و القهوة، لكنّ الذى فاجأهم بالمرّة هو جلوس الشيخ فى ناحيه من حجره، جلسة الحزن تعمّره انين و زفير، تتساقط قطرات الدموع على كريمته، و هو يتمتم قائلاً: صار فى يدي، فلم انتبه له، و لما انتبهت كان خرج من يدي.

فتعجب الواردون كثيراً، و تسألوا - بعد التحية والسلام - عما يبكى الشيخ؟ و كان الشيخ قد فقد كريمته او اخرايامه، لذلك لم يلتفت لقدومهم الا بعد التحية والسلام فقام ورحب بهم وجلس اليهم يحدثهم بالحادث الذى تركه حزينا، يكفكف و موعده و لوعته قائلاً انكم تعلمون برجوع الناس الى فى مسائلهم و استفتائاتهم، و حصوماتهم، و انا جيّهم و افتى لهم، و افصل بينهم، و آخذ الاموال و اعطيها و انصب القيم و المتولى و نحو ذلك. كل ذلك بتحر و اجتهاد، ليوافق الشرع الشريف، غير انه منذ سنوات، اخذت تقرينى فكره: هل ائى مصيب فى كل ما افيتت و ما قضيت و از اول و اعمل، و هل انى مرضى عند الله و رسوله و الائمة الطاهرين - عليهم السلام - ؟

و قبل ثلاث سنوات استشفعت الى الله بمولاي امير المؤمنين - عليه السلام - فى ذلك و طلبت منه بالحاح ان اجد فى نفسى صواب او خطأ هذه الاعمال و لو خطأً عن قصور لا تقصير.

فلما اشتد اصرارى و توسلى رأيت ذات ليلة فى المنام مولاي امير المؤمنين - عليه السلام - فاخبرنى: ان ما اریده سيتم عند ولده

المهدي صاحب العصر والزمان - عليه السلام - فبقيت ارقب الايام و الليلي، انتظر قدوم الحبيب، في كل آن و لحظة، ولم احسب ان ساحصل عليه ولا عرفه و في هذا اليوم بالذات و قبل مجيئكم بقليل خلالالديوان من المراجعين و كان خادمنا قد ذهب ليهي بعض لوازم البيت.

فدخل رجل كانت تدل لهجته على انه من العشائر العراقية. فسألني بعد السلام عن مسألة فاجبت عليها، فاشكل عليه اشكالاً علمياً، وحاولت الاجابة عن الاشكال، غيرانه قاطعني - و هو عالم بمعزى جوابي كله - باشكال ثاني و بدأت اجيب عن الاشكال الثاني فقاطعني للمرة الثانية باشكال علمي ثالث، و هكذا كلما بدأت في الجواب بادرني باشكال علمي آخر، حتى خالجتني افكار متناقضة حول الرجل و فضله، و انه كيف يمكن التوفيق بين معرفة هذه المباحث الدقيقة، و بين ضاهر رجل عشائري، بعيد كل البعد عن هذه المباحث العلمية. لكن غفلة عميقة خيمت على ذهني، وانستني ما كنت بانتظاره و ترقبه من التشرف بلقاء الحبيب.

و استمرت غفلي عن حاجتي، و لم انتبه حتى مع ضرب الرجل يده على كتفي و قوله لي: «انت مرضي عندنا» وزاد استغرابي من ان رجلاً يدلّ صوته على انه من اهل البادية كيف يقول هذه الكلمة لمرجع تقليد؟.

و فجأة بعد مفادرتة الديوان، انكشف غفلي، و عاودتني فطنتي، و تذكرت املي و امنيتي طالما كنت افكرّ فيها، و ارجو التصرف على حالي و موقفي عند ربّي و فيبي و ائمتي - عليهم السلام - و قد اخبر في الرجل عن ذلك بقوله «انت مرضي عندنا» ولم انتبه انه الحبيب

الذى جندت نفسى لنصرته و صرفت عمرى لخدمته حتى دخل
عنى، فيا اسفى على نفسى، فقد صار عندى و فى يدي فلم انتبه له.
لاتزود منه و من نوره و بركاته، و لما انتبهت كان قد خرج عن وسعى
اليس حقيقاً لمثلى ان يثن و ييكى؟

فقال السيد بحر العلوم للشيخ: «شيخنا لهذا جثناك» و احتملوا ان
يكون الرجل المهيب الوقر الذى رأوه قريباً من بيت الشيخ هو سيدنا
و مولانا صاحب العصر - صلوات الله عليه - و عجل الله تعالى فرجه و
جعلنا من انصاره و اعوانه و المرضيين عنده بمحمد و آله الطاهرين.
«تمت».

عنایت حضرت مهدی (علیه السلام) به آیت الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی

حضرت آیت الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی که از اساتید بنام حوزه علمیه قم می باشند، در رابطه با ولی عصر - ارواحنا فداه - این دو قضیه را در شب آخر ماه صفر سال ۱۴۰۹ هجری قمری نقل فرمودند یکی از آنها مربوط به قبل از آمدن ایشان به قم و دیگری بعد از ورود به قم است.

ماجرای نخست

«قبل از آمدن به قم در اشتهارد تا مطوّل خوانده بودم و خیلی مایل بودم که به حوزه علمیه قم بیایم. لکن ممکن نمی شد و خصوصاً از نظر امور مادی در مضیقه بودیم. کثرت علاقه به حدی بود که من قبل از طلوع صبح به مسجد چهار محله می رفتم و مخصوصاً توسل به ولی عصر - ارواحنا فداه - پیدا می کردم و گریه و ناله داشتم و می خواستم تا اسباب رفتنم به قم فراهم شود.

نام حضرت را می بردم و اشک می ریختم. تا آنکه شبی در عالم رؤیا خواب دیدم من را با این شعر امر به رفتن قم فرمودند و وقتی بیدار شدم دیدم شعر در یادم مانده و آن این بود:

تا خودن روی به پای خود در ره دوست

تا جان نکنی فدای خاک ره دوست

از این خواب فهمیدم که ماندن فایده ندارد و باید خود برای رفتن به قم تصمیم بگیرم. چون در آنجا مکتبی بود که درس می‌گفتم و مخارج ما را تأمین می‌کردند، همان روز آمدم خدا حافظی کردم و آماده شدم که رهسپار قم گردم. هر چند التماس کردند که اگر حاجتی داری حاجت را برآورده کنیم و بمانید. گفتم: نه، من برای ادامه تحصیل باید به قم بروم. و بحمدالله موفق شدم و سال ۱۳۲۰ شمسی به قم آمدم.»

ماجرای دوم

«اما آنچه را بعد از ورود به قم از ناحیه حضرت می‌دانم این بود که همان سالهای اول که به قم آمدم رساله عروة الوثقی چهار حاشیه‌ای تازه از چاپ خارج شده بود به حواشی آیات عظام: بروجردی، قمی و اصفهانی. من خیلی مایل بودم آن را بخرم و مباحثه فقهی داشته باشم. پیش کتابفروشی رفتم گفتم: سه تومان است. من فقط سی شاهی بیشتر نداشتم التماس کردم تخفیف بدهد؛ گفتم: جای چانه ندارد و بعد ده شاهی آن را کم کرد. دیدم قدرت مالی برای خرید آن ندارم م‌ا یوسانه برگشتم و توّسل به ولیّ عصر - ارواحنا فداه - پیدا کردم و اینکه من محتاج این کتابم و باید وسیله‌اش را جور کنید.

سابق در مدرسه فیضیه لوله کشی نبود و برای توالتها آفتابه می‌بردند. من درب حجره بودم یک وقت دیدم شخصی آمد و گفت: اجازه هست

از آفتابه شما استفاده کنم؟ گفتم: مانعی ندارد. آفتابه را برد و برگشت دیدم چیزی گذاشت و رفت. وقتی آمدم دیدم سه تومان گذاشته و رفته. من خیلی تعجب کردم، زیرا به فرض که می‌خواست پول بدهد یک قران بود. لکن این سه تومان است؛ فهمیدم که چون توسل به حضرت حجت پیدا کردم حضرت برای خرید کتاب حواله کرده‌اند بلافاصله کتاب را خریدم و بعد هم موفق به جمع آوری مدارک عروه و ... شدم.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ « آمین یا رب العالمین ».

دیدار دختر آیت‌الله اراکی با امام زمان (علیه‌السلام)

این داستان را آیت‌الله علامه تهرانی در جلد هفتم کتاب معادشناسی صفحه ۱۷۵ آورده‌اند:

«قضیه‌ای در یکی دو ساله اخیر در ایام حج اتفاق افتاد که شایان دقت است؛ این قضیه متعلق به صبیّه شیخ الطائفه الاعلام آیت‌الله آقای آقامیرزا محمد علی اراکی - دام ظلّه العالی - است که از علمای برجسته و طراز اول حوزه مقدسه علمیه قم و از زهاد و عباد و عدولی است که در متانت و شخصیت و تقوای ایشان در نزد خاصه و عامه جای تردید و گفتگو نیست.

ایشان می‌فرمودند: این صبیّه من از زنان صالحه و متدینه است؛ و من خودم مستقیماً از زمان صباوت متکفل امور شرعیّه و تعلیم و آداب و تربیت او شده‌ام و همه کارهای او زیر نظر من بوده است و در صدق گفتار او هیچ گونه تردیدی نیست. در موسم حج تنها عازم بیت‌الله الحرام شد و

شوهرش با او نبود. و آنقدر عقیف و باحیا است و از برخورد با مردان تجنب دارد که تنهایی در این سفر، برای او ایجاد نگرانی نموده بود. و پیوسته در فکر بود که خدایا چگونه من تنها بروم؟ من که تا به حال به زیارت بیت‌الله مشرف نشده‌ام و از مناسک و آداب حج عملاً چیزی نمی‌دانم؛ چگونه طواف و سعی کنم؟ تا اینکه در آستانه سفر قرار گرفت و من در موقع حرکت به او گفتم: این ذکر را پیوسته بگو و برو «یا علیم یا خبیر». خدا از تو دستگیری خواهد نمود؛ چون این سفر واجب است و البته خداوند از میهمانان خود که راه را نمی‌شناسند و آشنایی ندارند حمایت می‌نماید.

صِبْيَةٌ مَا بِحَمْدِ اللَّهِ وَالْمَنَّةِ سَفَرِ خُودِ رَا بَه خُوبِي وَ بَه سَلَامَتِي وَ مَوْفَقِيَّتِ بَه پَايَان رَسَانِيْد وَ مَرَاجَعَتِ كَرْد وَ بَرَايِ مَا وَاقَعَه خُود رَا دَر مَكَّةٔ مَكْرَّمَه هِنَكَاْم وَرُود بَه بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ بَرَايِ اَنْجَاْمِ طَوَافِ چَنِين تَعْرِيفِ كَرْد:

من پس از آنکه از میقات احرام بستم و وارد مسجدالحرام شدم که طواف را به جای بیاورم، دیدم در اطراف کعبه آنقدر جمعیت متراکم است که ابداً من قدرت طواف ندارم. حجرالاسود را که نقطه ابتدای شروع طواف است پیدا کردم و هر چه خواستم از آنجا شروع کنم و به گرد خانه کعبه طواف کنم، دیدم ابداً مقدور نیست؛ بیچاره شدم گفتم: خدایا من برای طواف خانه تو آمده‌ام و می‌بینی که با این ازدحام و انبوه جمعیت قدرت ندارم؛ خدا چکنم نمی‌توانم!؟

در اینجا ناگهان دیدم از مکان محاذی حجرالاسود فضایی به شکل استوانه باز شد و کسی به گوش من گفت: خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن!

من وارد این محل خالی استوانه‌ای شدم و دیدم در جلو، حضرت امام زمان - علیه‌السلام - مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت کمی به طرف دست چپ، شخص دیگری است و من وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم.

از حجرالاسود شروع کردم و تاهفت شوط^۱ را به همین منوال تمام کردم و در این مدت نه تنها احساس فشار جمعیت نمی‌کردم بلکه ابدأ حتی انگشت کسی به دست یا به بدن من برخورد نکرد و در تمام هفت شوط حال طواف، متوسل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می‌مالیدم و التماس و تضرع داشتم؛ ولی چهره آن حضرت را نمی‌دیدم چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال طواف بودند. چون هفت شوط طواف، به پایان رسید خود را خارج از آن حلقه نگریستم و دیگر ابدأ امام زمان و شخص دیگری نبود و دیگر آن حضرت را ندیدم و من فقط یک تأسف دارم و آن اینکه من چرا به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام آن حضرت را نیز دریافت کنم.

آیت‌الله اراکی مدّظله‌العالی می‌فرمودند: این نتیجه توجّه به خداست و خود را عاجز و فقیر دیدن و تبتل و ابتهال^۲ به سوی او نمودن. من در سفر حج که مشرف شدم بسیار مشتاق بودم که حجرالاسود را استلام^۳ کنم و یک روز با جمعی از دوستان همراه، برای طواف رفتیم که شاید به کمک و مساعدت آنان قدری جمعیت راه دهند و ما بتوانیم برای یکبار استلام حجر را بنماییم. همین که با آن همراهان و یاوران به نزدیک حجر

۱ - نوبت.

۲ - زاری کردن.

۳ - دست مالیدن.

رسیدیم و نزدیک بود استلام کنیم، ناگهان یک فشار انبوه جمعیت چنان ما را از آنجا برکنار زد که هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدیم! و این نتیجهٔ عدم توجه به خدا و همان فی‌الجمله اعتماد و اتکایی بود که به آن همراهان داشتیم!».

آیت‌الله اراکی هم اکنون در قید حیات هستند پیرمردی نورانی و معمر و شاید قریب نودسال از عمرشان می‌گذرد و در قم ساکن و بسیاری از مشتاقان، این قضیه را از خود ایشان شنیده‌اند و کسانی هم که مایل باشند می‌توانند در سفری که به قم مشرف می‌شوند به حضورشان رفته و بدون واسطه بشنوند و صبیبه ایشان نیز در قید حیاتند و بانوان می‌توانند از ایشان استماع و استفاده نمایند.

داستان ملاقات شیخ محمد تقی آملی^۱ با امام زمان (علیه‌السلام)

علامه طباطبایی - رضوان‌الله علیه - درباره ملاقات با حضرت صاحب‌الزمان (عج) از قول استاد خویش مرحوم قاضی نقل می‌کند که:

۱ - مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی از علمای برجسته تهران و از علمای طراز اول بودند. چه از نقطه نظر فقاہت و چه از نقطه نظر اخلاق و معارف فقه و فلسفه. منظومهٔ سبزواری و اسفار تدریس می‌کردند و صاحب حاشیهٔ مصباح‌الهدی فی شرح العروة الوثقی و حاشیه و شرح منظومهٔ سبزواری هستند با مرحوم پدر آیت‌الله سید محمد حسین حسینی تهرانی (ره) سوابق علمی و آشنایی داشتند و خود علامه هم محضر ایشان را درک نموده و فرموده‌اند که بسیار خلیق و مؤدب و سلیم‌النفس و دور از هوی بوده‌اند. ایشان از محضر درس استاد قاضی - رحمه‌الله علیه - در امور عرفانی استفاده می‌نموده و دارای کمالاتی بوده است. نقل از: مه‌رتابان، صفحهٔ ۱۴۷.

مرحوم قاضی می فرمود: «بعضی از افراد زمان ما مسلماً محضر مبارک آن حضرت را درک کرده‌اند و به خدمتش شرفیات شده‌اند. یکی از آنها شیخ محمد تقی آملی بود که در مسجد سهله در مقام آن حضرت که به مقام صاحب‌الزمان معروف است مشغول دعا و ذکر بود که ناگهان آن حضرت را در میانه نوری بسیار قوی می‌بیند که به او نزدیک می‌شدند و چنان ابهت و عظمت آن نور او را می‌گیرد که نزدیک بود قبض روح شود؛ نفسهای او قطع و به شمارش افتاده بود و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که جان دهد. آن حضرت را به اسماء جلالیه خدا قسم می‌دهد که دیگر به او نزدیک نگردند. بعد از دو هفته که ایشان در مسجد کوفه مشغول ذکر بود حضرت بر او ظاهر شدند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد»^۱.

تشرّف عالم ربّانی حاج شیخ محمد تقی بافقی

مرحوم حجة الاسلام عالم و عامل، عابد و زاهد حاج ملا اسدالله بافقی یزدی برادر مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی در ماه صفر ۱۳۶۹ هجری قمری در قصبه بافق حکایت کرد که: «مرحوم برادرم کراراً به فیض ملاقات آن حضرت رسیده و حضور آن حضرت مشرف شده‌اند و در زمان حیاتش راضی نبود گفته شود. آن مرحوم از اشخاصی بودند که مکرر این توفیق نصیبشان شده بود

چه در سفر مکه معظمه که پیاده و یا با شتر مشرف شدند و چه در اعتاب مقدسات و چه در مسجد شریف جمکران قم یکی از آنها این است که: ایشان از نجف اشرف پیاده، به زیارت حضرت رضا - علیه السلام - مشرف می شدند. در فصل زمستان وارد ایران شده و در کوهها و درّه های پشت کوه می آمدند. نزدیک غروب آفتاب در حالی که برف می بارید و تمام کوه و دشت را برف پوشانیده و هوا هم سرد بوده؛ به یک قهوه خانه می رسد که در نزدیک گردنه ای بود. با خود می گوید: امشب را در این قهوه خانه می مانم و صبح به راهم ادامه می دهم.

در قهوه خانه می بیند که عده ای از کردهای یزدی مشغول لهو و لعب و قمار می باشند. متحیر می شود با این منکرات و افراد لاابالی چه کند و نهی از منکر هم در اینجا مورد ندارد؛ زیرا در قلب سیاه و سنگ شیطان پرستها اثر نمی کند.

هوا تاریک شده و او در این فکر، که چه کنم؟ صدایی می شنود که او را به اسم می خواند. می بیند که در آن نزدیکی درختی سبز و خرم است و در زیر آن شخص بزرگواری نشسته، سلام می کند. آن آقا می فرماید: «محمدتقی آنجا جای تو نیست، بیا در نزد ما». پس زیر سایه درخت رفته مشاهده می کند که هوای لطیفی دارد در حالی که تمام دشت و کوه را برف پوشانیده ولی زیر آن درخت خشک و مانند هوای بهار است.

شب را در خدمت آن بزرگوار بیتوته نموده و آنچه باید استفاده می کند و چون صبح طالع می شود نماز صبح را خوانده و آن آقا می فرماید: «اکنون که هوا روشن شد می رویم». پس به راه افتاده و مقداری که می روند آن مرحوم از روی قرائن متوجه می شود که به چه فیض و فوز عظیمی رسیده است. آقا می فرماید: «حالا ما را شناختی»، وداع می کنند

که بروند؛ عرض می‌کند: «اجازه بفرمایید من هم در خدمت شما باشم». می‌فرماید: «تو نمی‌توانی با من بیایی». عرض می‌کند: «دیگر کجا خدمت شما برسم؟» می‌فرمایند: «در این سفر دوبار نزد تو می‌آیم؛ اول: قم، دوم: نزدیک سبزوار».

پس از نظرش غایب می‌شود و آن مرحوم به شوق و عده دیدار قم به راه ادامه داده و پس از چندین روز وارد قم شده و سه روز برای زیارت و عده تشریف توقف نموده ولی موفق نمی‌شود.

پس حرکت می‌کند و بعد از یک ماه نزدیک سبزوار می‌شود. همین‌که از دور شهر را می‌بیند با خود می‌گوید: «چرا خلف وعده شد؟ در قم که جمالش را ندیدم؛ و این هم شهر سبزوار». تا این فکر را می‌کند، صدای پای اسب به گوشش می‌رسد. برمی‌گردد می‌بیند آقا، حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - سواره می‌آید. ایستاده سلام می‌کند و پس از ادای وظیفه و عرض ادب می‌گوید: «آقا جان! وعده فرمودید که قم هم خدمت می‌رسم ولی موفق نشدم». می‌فرماید: «محمد تقی ما آمدیم وقتی که از حرم عمه‌ام حضرت معصومه - سلام الله علیها - بیرون آمده و زنی تهرانی از تو مسائلی می‌پرسید و تو سرت پایین و جواب او را می‌دادی ما آمدیم من در کنارت ایستاده بودم و تو به ما التفات نمودی».^۱

باید که دمی غافل از آن شاه نباشی

شاید که نظر افکند آگاه نباشی

مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بافقی یکی از علمای بزرگ زمان

خود بوده و در زندگانش خاطرات شگفت‌انگیزی داشته است. ایشان در حدود سال ۱۲۹۲ هجری قمری در بافق متولد شدند و در ۱۳ جمادی‌الاولی سال ۱۳۶۵ در بیمارستان فیروز آبادی شهرری پس از عمل جراحی بدروود حیات گفتند. جنازه‌اش به قم حمل و در نزدیکی قبر مرحوم آیت‌الله حائری مدفون گردیده است. و چنانچه در اول داستان بیان شد نامبرده از افرادی است که بارها خدمت ولی عصر - ارواحنا فداه - مشرف شدند و سهم بسزایی در رونق دادن به مسجد جمکران قم دارند. طالبین به کتاب «التقوا و ماادریک ماالتقوی» که در رابطه با شخصیت این بزرگ‌مرد است مراجعه فرمایند.

عنایت دیگر حضرت به مرحوم بافقی

یکی از علمای حوزه از حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی نقل کرد که ایشان فرمودند: «در عصر آیت‌الله العظمی مرحوم شیخ عبدالکریم حائری که عده محصلین حوزه به چهارصد نفر رسیده بود، در زمستانی طلاب از حاج شیخ محمد تقی بافقی که مقسم شهریه مرحوم حاج شیخ بود، عبای زمستانی خواستند و ایشان از مرحوم حائری خواستند و آن مرحوم فرمودند: چهار صد عبا از کجا بیاورم؟ گفت: از حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه - بگیرید. فرمود: من راهی ندارم. گفت: پس من انشاءالله می‌گیرم و شب جمعه مسجد جمکران رفته و روز جمعه به مرحوم حاج شیخ حائری گفت: آقا صاحب الزمان وعده فرمودند فردا که شنبه است

چهارصد عبا را مرحمت کنند. و روز شنبه به وسیله مردی از تجار عبا رسید و بین طلاب تقسیم کردند.^۱

کمک حضرت ولی عصر (عج) به محتشم کاشانی

محتشم پسری داشت که از دنیا رفت. او چند بیت در رثای وی گفت. شبی حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - را در خواب دید که فرمود: «تو برای فرزند خود مرثیه می گویی، اما برای فرزند من مرثیه نمی گویی؟» می گوید: «بیدار شدم ولی چون در این رشته کار نکرده بودم سر رشته پیدا نکردم چگونه وارد مرثیه فرزند گرامی آن حضرت شوم. شب دیگر در خواب مورد عتاب حضرتش گردیدم که فرمود: چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟ عرض کردم: چون تاکنون در این وادی قدم نزده‌ام، لهذا راه و رود برای خود پیدا نکردم. فرمود بگو: «باز این چه شورش است که در خلق عالم.»

بیدار شدم همان مصراع را مطلع قرار دادم و آنچه که می بایست سرودم، تا رسیدم به این مصراع که گفتم:

«هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال».

در اینجا ماندم که چگونه این مصراع را به آخر برسانم که به مقام الوهیت جسارتی نکرده باشم. شب حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - را در خواب دیدم فرمود: چرا مرثیه خود را به اتمام نمی رسانی؟ عرض

کردم: در این مصرع به بن بست رسیده‌ام نمی‌توانم رد شوم فرمود بگو:
«او در دل است هیچ دلی نیست بی ملال».
بیدار شدم. این مصرع را ضمیمه آن مصرع نموده و بیت را به آخر
رسانیدم».^۱

فصل چهارم

توسلات، تشرفات، معجزات و عنایات

- حضرت امام زمان (علیه السلام) و شهریه طلاب
- ملاقات سید بحر العلوم (ره) در مکه
- نسخه عریضه به امام زمان (علیه السلام)
- آیت الله العظمی گلپایگانی و عریضه به خدمت حضرت
- تشرّف علامه میرجهانی در سرداب مقدس
- آیت الله حاج میرزا محمد باقر محسنی ملایری
- تشرّف حاج ابوالقاسم پاینده در مسجد جمکران
- تشرّف مرحوم مشیر در حرم حضرت رضا (ع)
- تشرّف آقا شیخ حسین سامرائی
- ملاقات حضرت در حال طواف
- تشرّف حضرت آیت الله سیبویه
- استغاثه مردسنی به حضرت ولی عصر (علیه السلام)
- لطف حضرت درباره سید هرندی
- توصیه حضرت به آیت الله ابطحی اصفهانی
- سفارش حضرت به سید رشتی
- قضایایی از حجة الاسلام فقیهی بروجردی
- عنایت حضرت در راه عسکرین
- تشرّف حاج صادق کربلایی در راه مسجد سهله
- عنایت حضرت در مکه معظمه

حضرت امام زمان (علیه السلام) و شهریه طلاب

روز چهارشنبه آخر ماه شوال سال ۱۴۱۱ هجری قمری به محضر حجة الاسلام والمسلمین حاج سید کاظم قزوینی که از علما و نویسندگان والامقامند رسیده و ایشان در رابطه با حضرت حجت - سلام الله علیه - دو داستان ذیل را بنا به درخواست اینجانب بیان فرمودند؛ که یکی در رابطه با خودشان و دومی مربوط به دیگری است.

در سنه ۱۳۹۲ قمری در کربلا امور شهریه طلاب از طرف یکی از آقایان به اینجانب واگذار شده بود.

شب اول ماه که مصادف با شب جمعه بود پولی برای شهریه طلاب موجود نبود و احتیاج به نزدیک هزار دینار داشتم. فکر کردم از چه کسی قرض کنم؟ چون به هر کس می گفتم، پشتوانه‌ای را که لازم بود ارائه دهم نبود. عریضه‌ای به خدمت حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - به این مضمون نوشتم:

«اگر داستان آیت الله العظمی مرحوم سید مهدی بحر العلوم در مکه صحت دارد، این پول را حواله کنید.» و عریضه را شب در ضریح مقدس ابا عبدالله الحسین - علیه السلام - انداختم.

صبح بین الطلوعین بود که شخصی از تجار بغداد به منزل آمد و بعد از صبحانه مبلغ هزار دینار عراقی داد. حالتی مخصوص به من دست داد و خطاب به حضرت صاحب عرض کردم: «آقا نگذاشتید آفتاب طلوع کند.»

ماجرای دوّم

ایضاً فرمودند: شخصی است به نام سید قاسم جمعه در شهر سیدنی استرالیا فرزند مریضی در بیمارستان داشت، سراسیمه نزد من آمد و گفت: «دکتر گفته فرزندت در خطر است، چه کار کنم؟»

من گفتم: «برای صاحب الامر - علیه السلام - عریضه‌ای بنویس و در آب بینداز.» گفت: «چگونه بنویسم؟» گفتم: «فرض کن آقا تشریف آورده‌اند در استرالیا و تو اظهار حاجت نزد حضرتش می‌نمایی.»

بعد از چند ساعت عریضه‌اش را آورد حضرت را قسّمهایی داده بود از جمله نوشته بود: «شما را قسم می‌دهم به لباسهای عمهات زینب^۱ - سلام الله علیها -» ساعت ۱۱/۵ شب عریضه را در آب انداخت، صبح فردا ساعت ۸ از بیمارستان تلفن زدند که فرزندت حالش خوب و دفع خطر شده است.

و امسال که سال ۱۴۱۱ قمری است و پنج سال از این قصه می‌گذرد آن فرزند سالم و سرحال است.

چون در داستان اول اشاره به داستان سید بحرالعلوم در مکه شده لذا برای توجه خوانندگان عزیز اصل داستان را می‌نگارم و نیز در هر دو داستان نام عریضه برده شد، لذا در رابطه با عریضه نیز مطلبی را مختصراً اشاره خواهم کرد.

۱ - این جمله اشاره است به آنچه در بین عرب مرسوم است که مردان غیور حاضر نیستند لباس ناموشان را مردم اجنبی ببینند تا چه رسد به خودشان را.

ملاقات سید بحر العلوم (ره) در مکه

مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال می نویسد:

نقل کرد جناب عالم جلیل آخوند ملا زین العابدین سلماسی از ناظر علامه بحر العلوم در ایام مجاورت مکه معظمه. گفت: «آن جناب با آنکه در بلد غربت بود و منقطع از اهل و خویشان، قوی القلب بود در بذل و عطا و اعتنائی نداشت به کثرت مصارف و زیاد شدن مخارج. پس اتفاق افتاد روزی که چیزی نداشتم. پس چگونگی حال را خدمت سید عرض کردم که مخارج زیاد و چیزی در دست نیست. پس چیزی نفرمود و عادت سید بر این بود که صبح طوافی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و به اطاقی که مختص به خودش بود می رفت.

پس ما قلیانی برای او می بردیم. آن را می کشید؛ آنگاه بیرون می آمد و در اطاق دیگر می نشست و تلامذه از هر مذهبی جمع می شدند. پس برای هر صنف، به طریق مذهبش درس می گفت. پس در آن روز که شکایت از تنگدستی در روز گذشته کرده بودم، چون از طواف برگشت حسب العاده قلیان را حاضر کردم که ناگاه کسی در را کوبید.

پس سید به شدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیر و از اینجا بیرون ببر. خود به شتاب برخاست و رفت نزدیک و درب را باز کرد. پس شخص جلیلی به لباس اعراب داخل شد و در اطاق سید نشست و سید در نهایت ذلت و مسکنت و ادب، دم درب نشست و به من اشاره کرد که قلیان را نزدیک نبرم. پس ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن می گفتند. آنگاه برخاست پس سید به شتاب برخاست و درب خانه را باز کرد و دستش را

بوسید و او را بر ناقه‌ای که در درب خانه خوابانیده بود سوار کرد و او رفت و سید با رنگ متغیر بازگشت و براتی به دست من داد و گفت: این حواله‌ای است بر مرد صرافی که در کوه صفا است. برو نزد او و بگیر از او آنچه بر او حواله شده.

پس آن برات را گرفتم و بردم نزد همان مرد، چون برات را گرفت و در آن نظر نمود، بوسید و گفت: برو و چند حمال بیاور. پس رفتم و چهار حمال آوردم. پس به قدری که آن چهار نفر قوت داشتند ریال فرانسه آورد و ایشان برداشتند (ریال فرانسه پنج قران عجمی است و چیزی زیاده).

پس آن حمالها آن ریالها را به منزل آوردند. پس روزی رفتم نزد آن صراف که از حال او مستفسر شوم و اینکه این حواله از کی بود؟ نه صرافی را دیدم و نه دکانی. پس از کسی که در آنجا حاضر بود از حال صراف پرسیدم. گفت: ما در اینجا صرافی ندیده بودیم و در اینجا فلان می‌نشیند. پس دانستم که این از اسرار ملک علام بود.»

و خبر داد مرا به این حکایت فقیه نبیه و عالم وجیه، صاحب تصانیف رائقه و مناقب فائقه، شیخ محمد حسین کاظمی ساکن نجف اشرف از بعض ثقات از شخص مذکور.^۱

قابل ذکر است که مرحوم آیت‌الله العظمی سید بحر العلوم تشریفش خدمت حضرت ولی عصر - علیه السلام - زیاد بوده و این داستان به مناسبت آورده شد. طالبین به منتهی الآمال و کتابهایی که شرح حال این بزرگ مرد را نوشته‌اند، مراجعه فرمایند.

و اما مطلب دوم: بی تناسب نیست که به چند نسخه عریضه که بزرگان از علما ذکر فرموده‌اند، برای رسیدن حاجات و رفع مشکلات به وسیله امام زمان - علیه السلام - و مشهور به عریضه حضرت صاحب‌الزمان می‌باشد اشاره کنم که آثار بسیار عجیب از این عریضه‌ها دیده شده و راهی است برای واسطه قرار دادن امام زمان نزد خداوند متعال در رسیدن به حوائج.

نسخه عریضه به امام زمان (علیه السلام)

محدث نوری - نورالله مرقدہ - در کتاب نجم الثاقب این رقعہ را از کتاب انیس العابدین تألیف محمد بن محمد الطیب نقل فرموده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

توسلت اليك يا ابا القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب النبأ العظيم والصراط المستقيم و عصمة الالاجين بأمك سيدة نساء العالمين وبآبائك الطاهرين و بأمهاتك الطاهرات بيس والقرآن الحكيم والجبروت العظيم و حقيقة الايمان و نور النور و كتاب مسطور ان تكون سفيري الى الله تعالى في قضاء حاجتي.

پس حاجت خود را بنویسد و در گِل پاکی بگذارد و در آب جاری یا چاهی بیاندازد و در آن حال بگوید:

« يَا سَعِيدَ بْنَ عُمَانَ وَ يَا عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ أَوْصِلَا قِصَّتِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. »

صورت عریضه مشهوره به حضرت صاحب

در کتاب مستطاب نجم الثاقب مرحوم حاج میرزا حسین نوری و منتهی الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی از تحفة الزائر مجلسی و مفاتیح النجاة سبزواری منقول است که: هر کس را حاجتی باشد رقعہ ای را که مذکور می شود بنویسد و در یکی از قبور ائمه - علیهم السلام - بیاندازد یا ببندد و مهر کند و خاکی پاک را گل سازد و آن رقعہ را در میان آن گذارد و در نهری یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزمان - صلوات الله و سلامه علیه - می رسد و او بنفسه متولی بر آوردن حاجت می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

کتبت یا مولای صلوات الله علیک مستغیثاً و شکوت ما نزل بی مستجیراً بالله عزّ وجل ثم بک من امر قد دهمنی و اشغل قلبی و اطال فکری و سلبنی بعض لّبی و غیر خطیر نعمه الله عندی اسلمنی عند تخیل و روده الخلیل و تبرّء منی عند ثرائی اقباله الی الحمیم و عجزت عن دفاعه حیلتی و خاننی فی تحمّله صبری و قوّتی فلجأت فیہ الیک و توکلت فی المسئله لله

جل ثنائه عليه و عليك في دفاعه عني علماً بمكانك من الله رب العالمين
ولي التدبير و مالك الأمور و اثقاً بك في المسارعة في الشفاعة اليه جل ثنائه
في امرى متيقناً لأجابته تبارك و تعالی اياك باعطاء سؤلي و انت يا مولاي
جديراً بتحقيق ظني و تصديق أملی فيك في امر كذا و كذا.

و به جای کذا و کذا حاجت را بنویسد و تصریح به آن کند.

فيما لا طاقة لي بحمله و لا صبر لي عليه و ان كنت مستحقاً له و لأضعافه
بقبيح افعالی و تفریطی فی الواجبات التي لله عزوجل فاغثنی يا مولاي
صلوات الله عليك عند اللهف و قدم المسئلة لله عزوجل في امرى قبل
حلول التلف و شماتة الأعداء فبك بسطت النعمة علي و اسئل الله
جل جلاله لي نصراً عزيزاً و فتحاً قريباً (و در نسخه ای و رزقاً و اسعاً حلالاً
طيباً).

فيه بلوغ الآمال و خير المبادى و خواتيم الأعمال و الأمن من المخاوف
كلها في كل حال إنه جل ثنائه لما يشاء فعال و هو حسبي و نعم الوكيل في
المبدء و المال.

آنگاه بر بالای نهر یا چاه یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای
حضرت نماید یا عثمان ابن سعید العمروی یا فرزند او محمد بن عثمان یا
حسین بن روح یا علی بن محمد سمري و یکی از آنها را ندا نماید و بگوید:
«يا فلان ابن فلان مثلاً (یا حسین بن روح) سلامٌ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مَرْزُوقٌ وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ
الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هَذِهِ رُقْعَتِي وَ حَاجَتِي إِلَى مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ وَ أَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمِينُ.»

پس نوشته را در نهر یا چاه یا غدیر بیندازد که حاجت او بر آورده می شود.

والد معظم حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ علی قاضی زاهدی - دامت برکاته - کتابی دارند به نام: راهنمای متوسلین و مستشفعین که در آن جا؛ نُسخ عریضه به مقام هر امامی و طریقه توّسل به آنها، خاصّه حضرت بقیة اللّٰه - ارواحنا له الفداه - نوشته شده، طالبین به آن کتاب مراجعه کنند.

آیت الله العظمی گلپایگانی و عریضه به خدمت حضرت

در اینجا باید به این نکته اشاره کنم که افراد زیادی از راه نوشته عریضه به ساحت مقدس ولی عصر - ارواحنا فداه - به حوائج خود رسیده و رفع نگرانیهای آنها شده است.

مراجع بزرگوار ما در مواقع حساس و بحرانیهای شدید با نوشتن عریضه به ساحت مقدس امام زمان از آن حضرت کمک گرفته و می گیرند. از جمله حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی - دامت برکاته - می باشند که این حقیر خود شاهد بوده ام که در گرفتاریهای مهمّ عریضه نوشته و در گل نهاده و به طرف مسجد جمکران روان می شدند. در زمانی که چاه مسجد باقی بود در آن چاه و الآن که آن چاه را پر کرده اند در نهر آب می اندازند و از این راه از ولی عصر امام زمان - علیه السلام - کمک می گیرند.

در حکایاتی که مرحوم محدث قمی نقل فرموده حکایت دوم در تأثیر رقعۀ استغاثه است و اصل داستان چنین است:

سید محمد عاملی و عریضه به خدمت حضرت

حکایت دوم که در آن ذکر است از تأثیر رقعۀ استغاثه عالم صالح متقی مرحوم سید محمد پسر جناب سید عباس که حال زنده و در قریه «جب شیشا» از قرای «جبل عامل» ساکن است و او از بنی اعمام جناب سید نبیل و عالم متبحر جلیل سید صدرالدین عاملی اصفهانی صهر شیخ فقهاء عصره شیخ جعفر نجفی - اعلی الله تعالی مقامهما - است.

سید مذکور، به واسطۀ تعدی حکام جور که خواستند او را داخل در نیروهای نظامی کنند، با بی بضاعتی از وطن متواری شده، به نحوی که در روز بیرون آمدن از جبل عامل جز یک قمری که عشر قران است چیزی نداشت و هرگز گدایی نکرد و مدتی سیاحت کرد و در ایام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دیده بود.

بالاخره در نجف اشرف مجاور شده و در صحن مقدس از حجرات فوقانیه سمت قبله منزلی گرفت و در نهایت پریشانی می گذارند و بر حالش جز دو سه نفر، کسی مطلع نبود تا آنکه مرحوم شد. و از وقت بیرون آمدن از وطن تا زمان فوت پنج سال طول کشید و با حقیر مراوده داشت؛ بسیار عفیف و با حیا و قانع و در ایام تعزیه داری حاضر می شد و گاهی از کتب ادعیه عاریه می گرفت و چون بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه صحن شریف، بر چیزی متمکن نبود لذا به جهت رزق مواظبت تامی از ادعیه مأثوره داشت و گویا کمتر ذکر می کرد و دعایی بود که از او فوت شده باشد. غالب شب و روز مشغول بود. وقتی مشغول نوشتن عریضه خدمت حضرت حجة - علیه السلام - شد بنا گذاشت که چهل روز مواظبت

کند به این طریق که: قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارنِ باز شدن دروازه کوچک شهر، که به سمت دریا است بیرون رود و به طرف راست قریب به چند میدان دور از قلعه که احدی او را نبیند؛ آنگاه عریضه را در گل گذاشته به یکی از نوّاب حضرت بسپارد و به آب اندازد. سی و هشت یا سی و نه روز چنین کرد، فرمود: روزی از محل انداختن رِقاع برمی گشتم و سر را به زیر انداخته و خلقم بسیار تنگ بود که متوجه شدم گویا کسی از عقب به من ملحق شد با لباس عربی و چفیه و عقال و سلام کرد. من با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه به جانب او نکردم؛ چون میل سخن گفتن با کسی را نداشتم. قدری در راه با من موافقت کرد و من با همان حالت اولی باقی بودم؛ پس به لهجه اهل جبل فرمود:

سید محمد! چه مطلبی داری که امروز سی و هشت روز یا سی و نه روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون می آیی و تا فلان مکان از دریا می روی و عریضه ای در آب می اندازی؟ گمان می کنی که امامت از حاجت تو مطلع نیست!

سید محمد گفت: من تعجب کردم که احدی بر شغل من مطلع نبود. خصوص این مقدار از ایام را و کسی مرا در کنار دریا نمی دید و کسی از اهل جبل عامل در اینجا نیست که من او را نشناسم. خصوص با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست. پس احتمال نعمت بزرگ و نیل مقصود و تشرّف به حضور غایب مستور امام عصر - ارواحنا له الفداء - را دادم و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آن حضرت چنان نرم است که هیچ دستی چنان نیست با خود گفتم مصافحه می کنم. اگر احساس این مرحله را نمودم به لوازم تشرّف به حضور مبارک عمل نمایم. به همان حالت دو دست مبارک پیش آورد مصافحه کردم، نرمی و لطافت

زیادی یافتم به حصول نعمت عظمی و موهبت کبری یقین کردم؛ پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم کسی را ندیدم.»^۱

تشرّف علامه میرجهانی در سرداب مقدس

علامه میرجهانی قضایا و نوادر غریب و خاطرات عجیب آموزنده و ارزنده دارند و ما دو قضیه آن را می‌نگاریم:

قضیه اوّل

می‌فرمودند: «در عصر ریاست مرحوم آیت‌الله العظمی اصفهانی -ره- که بسیار مورد وثوق و توجه آن مرحوم بودم به امر ایشان پول زیادی به سامراء برده و بین طلاب سامراء و خدام عسکرین تقسیم کردم و خدام امامین هم‌امین عسکرین که دینشان پول است، مرا زیاد احترام می‌نمودند. مخصوصاً کلیددار که از وی خواستم اجازه دهد من شبها در حرم شریف بیتوته کنم، پس موافقت نمود. ده شب تا صبح در کنار قبر آن دو امام معصوم -علیهما السلام- احیاء نموده و تضرع کردم.

اول فجر روز دهم، که جمعه بود وقتی درب حرم را گشودند با شوقی وافر به سرداب مقدس مشرف شدم از پله‌ها پائین رفتم، با اینکه آن موقع

هنوز برق نیامده بود، دیدم فضای سرداب، روشن مانند مهتاب، و سیدی نشسته و مشغول به ذکر و عبادت است. از مقابل او گذشته و درب صفا ایستاده و زیارت حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - را خوانده و آمدم در جلوی آن آقا مشغول نماز شدم و بعد از نماز شروع کردم به خواندن دعای ندبه و رسیدم به آن جمله «و عرجت بروحه الی سمائك» آن آقا فرمودند: این جمله از ما نرسیده «و عرجت به الی سمائك» و چرا رعایت وظیفه را نمی‌کنید و جلوتر از امام نماز می‌خوانید؟!

من غفلت از این دو آیت بزرگ نموده و دعا را تمام و به سجده رفتم و در سجده متوجه شدم که آن آقا کیست که فرمود: این جمله از ما نرسیده و چرا جلوی امام ایستادی؟ بسیار مرعوب شده و سر از سجده برداشتم که دامن مطلوب را بگیرم دیدم سرداب تاریک و کسی نیست فهمیدم به چه دولتی رسیدم و به رایگان از دست دادم.»

قضیه دوم

معظم له مبتلا به کسالت نقرس و سیاتیک - عرق النساء - شده و چندین سال در اصفهان و تهران و خراسان معالجه قدیمی و جدید نموده و ابداً افاقه‌ای حاصل نشد.

تا اینکه فرمود: «بعضی از دوستان آمدند مرا به شیروان برده و در مراجعت در قوچان توقف و روزی به زیارت امامزاده‌ای که در خارج شهر قوچان فعلی و معروف به امامزاده ابراهیم است رفته و چون هوای لطیف و منظره جالبی داشت، رفقا گفتند: نهار را در اینجا بمانیم

جای خوبیست. گفتم: عیبی ندارد.

پس آنها مشغول تهیه غذا شدند و من گفتم: برای تطهیر به رودخانه می‌روم. گفتند: راه قدری دور است و برای درد پای شما مشکل. گفتم: آهسته آهسته می‌روم، و رفتم تا به رودخانه رسیده و تجدید وضو نمودم و در کنار رودخانه نشسته و نگاه به مناظر طبیعی می‌کردم که دیدم شخصی که لباس نمدی چوپانی در برداشت آمد و سلام کرد و گفت: آقای میرجهانی شما با اینکه اهل دعا و دوا هستی هنوز پای خود را معالجه نکرده‌ای؟ گفتم: تا کنون که نشده. گفت: آیا دوست داری (یا مایل هستی) من درد پایت را علاج کنم؟ گفتم: البته.

پس آمد کنار من نشست و از جیب خود چاقوی کوچکی درآورد و اسم مادر مرا پرسید (یا برد) و سر چاقو را بر موضع درد گذارد و به پائین کشید تا به پشت پا آورد و فشاری داد که بسیار متألم شده، آخ گفتم. پس چاقو را برداشت و گفت: برخیز خوب شدی. خواستم مانند همیشه با کمک عصا برخیزم عصا را از دست من گرفت و به آن طرف رودخانه انداخت. پس دیدم پایم سالم است. برخاستم ایستادم و دیگر ابداً پایم درد نداشت.

پس به او گفتم: شما کجا هستید؟ گفت: من در همین قلعه‌ها هستم و دست خود را به اطراف گردانید.

گفتم: پس من کجا خدمت شما برسم؟ فرمود: تو آدرس مرا نخواهی دانست ولی من منزل شما را می‌دانم کجاست و آدرس مرا گفت و فرمود: هر وقت مقتضی باشد خودم نزد تو خواهم آمد و رفت. در همین موقع رفقا رسیدند و گفتند: آقا، عصا کو؟ من گفتم: آقا را دریابید؛ پس هر چه

تفحص کردند اثری از او نیافتند.»^۱

علامه میرجهانی اشعار بسیار پرمغز در رابطه با امام زمان
- علیه السلام - دارند اشعار ذیل نمونه از اشعار اوست:

من که از آتش هجران تو دلسوخته‌ام
آتش عشق به کانون دل افروخته‌ام
به تمنای وصال تو من ای مهر مثال
روز و شب دیده امید به ره دوخته‌ام
به یکی جلوه رویت همه دادم از دست
سود و سرمایه یک عمر که اندوخته‌ام
خسروانیست متاعی دگرم جز تن و جان
که به سودای لقایت همه بفروخته‌ام
دفتر و سبحة و سجاده به دادم از دست
تا که در مدرس عشقت ادب آموخته‌ام
جامه طاعت و تقوا همه را چاک زدم
تا که پیراهن عشق تو به تن دوخته‌ام
سربه زانوی غم آورده به کنجی حیران
تا مگر رحم نمائی به دل سوخته‌ام

در سال ۱۴۰۰ هجری قمری جهت اداره کلاسهای عقاید و اخلاق با
عده‌ای از رفقا به فولاد مبارکه اصفهان می‌رفتیم. بعض رفقا توفیق

زیارت این عالم بزرگوار را پیدا کرده به محضرش شرفیاب شدند. سوغاتی را که برای بقیه آوردند که به جهت دیر رسیدن موفق به درک زیارتشان نشده بودند این بود که فرموده بودند: در عالم رؤیا به من گفتند جهت حفظ و نگهداری و بر طرف شدن ناراحتیها و نگرانیها بگوئید:

«یا مالک و یا عزیز و یا غالب به تعداد حروفشان یعنی اولی را صد و دو مرتبه و دومی را صد و پنج مرتبه و آخری را هزار و چهل و چهار مرتبه.»

آیت الله حاج میرزا محمد باقر محسنی

در روز شنبه ۱۰ ذیقعدة الحرام سال ۱۴۱۱ هجری قمری در قم منزل حضرت آیت الله محسنی ملایری صحبت از حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - شد. از ایشان خواستم اگر در رابطه با وجود اقدس امام زمان - ارواحنا فداه - از خود یا دیگران مطلبی دارند، بیان کنند. پس از قدری تأمل فرمودند: این مطلب را من برای تعدادی از رفقا نقل کرده‌ام و سپس فرمودند:

«در سال ۱۳۰۸ که به مشهد مقدس مشرف و در آنجا مشغول تدریس و تدریس بودم، در همان سال حضرت آیت الله العظمی مرحوم حاج آقا حسین بروجرودی هم با عده‌ای از اصحاب مشرف بودند. در ملایر مدیری بود به نام باباخان که بنده نزد او درس خوانده بودم و خود را به مشهد منتقل کرده بود و آنجا هم مکتب‌خانه داشت و درس می‌گفت. مرد مهذب و متدینی بود، خود و کسانش تخصص در پرورش

و تربیت قناری داشتند.

می خواست از وجه قناریها منزلی تهیه کند واقع در باغ نادری به مبلغ سیصد و سیزده تومان که دویست و سیزده تومان آن را خود داشت و برای صد تومان باقی نزد من آمد. من هم دوست داشتم که به او کمکی کرده باشم و این پول را برایش جور کنم لذا پیش همشهری که در آنجا داشتم و مقداری پول از او می خواستم رفتم، متأسفانه ممکن نشد. به هر حال به واسطه سوابق استادی دلم می خواست کارش را راه بیاندازم.

تقریباً دو ساعت به صبح از راه مسجد گوهرشاد از درب دارالسیاده به دارالحفاظ مشغول اذن دخول خواندن بودم ناگهان متوجه آقای شدم که کنار من است. در حالی که آن زمان ختم قرآن حداکثر یک تومان یا ۱۵ ریال بود، آقا دو اسکناس پنجاه تومانی ناصرالدین شاهی یا مظفرالدین شاهی (تردید از گوینده است) به من عطا فرمود و گفتند: بالای سر حضرت یک ختم قرآن برای من بخوانید. چون اشتغالات تدریس و تدرّس داشتم تعلیل ورزیدم. فرمود: وقت تعیین نمی کنم. لکن بالای سر باشد و رفتند.

ناگهان به خود آمدم که این امر عادی نیست برای کی می خواهد، یک ختم قرآن را که این قدر پول نمی دهند! برگشتم کسی را ندیدم هر چند تفحص کردم آقا را ندیدم. همان مبلغ را بلاعوض به آقای باباخان مدیر دادم و گفتم: این برای شما حواله شده و ختم قرآن را هم خواندم و به نظرم رسید جز حضرت حجّت - سلام الله علیه - کسی دیگر، نبودند که این مرحمت را نمودند.»

تشرّف مرحوم حاج ابوالقاسم پاینده قمی در مسجد جمکران

از جناب مستطاب آیت الله علوی داماد حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی شنیدم، از افرادی که لیاقت داشت و درک محضر امام زمان نمود مرحوم حاج ابوالقاسم پاینده بود عرض کردم: «اصل داستان را از که پرسم؟» فرمود: «از فرزند ایشان که در حدود میدان کهنه خیابان آذر مغازه دارند.»

روز شنبه ۱۰ ذی قعدة الحرام سال ۱۴۱۱ نزدیک ساعت ۱۰ صبح ایشان را در میدان کهنه پیدا کردم در حالی که چند روز بود عمل جراحی نموده و تازه از بیمارستان بیرون آمده بودند. ایشان را دیدار و پس از احوالپرسی اصل داستان را از ایشان خواستم، چنین بیان کردند: «مرحوم والد گفتند: من نذر کرده بودم چهل شب جمعه یا چهارشنبه (تردید از گوینده) بخاطر جنبه اقتصادی و آفاتی که به زراعت رسیده بود و... به مسجد جمکران مشرف شوم. سی و نه شب رفتم. شب جمعه یا چهارشنبه آخر بود که به مسجد رفتم و اعمال مسجد و نماز حضرت ولی عصر - علیه السلام - را خوانده و بیرون آمدم. هوس چای کردم؛ گشتم تا آشنایی پیدا کنم و یک چای بخورم.

به عده‌ای از آشنایان که اسباب چای داشتند برخورد کردم، لکن آب نداشتند. ظرف آب را گرفتم تا بروم به آب انبار نزدیک مسجد و آب بیاورم. نصف پله‌ها را رفتم، وسط آنجا چراغ نفتی نصب کرده بودند یک وقت متوجه شدم آقایی دارد بالا می‌آید. سلام کردم با محبت جواب داد و از من احوالپرسی کرد مثل کسی که سالهاست با من رفیق و آشناست.

فرمودند: مسجد آمدی؟ گفتم: آری. پرسید: چند هفته است؟ گفتم: هفته چهارم است. پرسید: حاجتی داری؟ گفتم: آری. فرمود: برآورده شده؟ گفتم: نه. فرمود: از کدام راه می آیی؟ عرض کردم: از جاده قدیم (آسیاب لتون). فرمود: بین باغ آقا و آسیاب دو سه پل است شما وقتی از پل اول که بالا می روی شیخ محمد تقی بافقی را می بینی که می آید در حالی که عبایش را زیر بغل گذاشته و سنگها را از جاده به کنار می ریزد این برخورد را به او بگو و سلام مرا به او برسان و بگو از آنچه ما نزد تو داریم یک مقدار به تو بدهد.

وقت بازگشت من از همان راه که برمی گشتم در همان مکان به شیخ محمد تقی بافقی برخورد نمودم دیدم که عبا را زیر بغل گذاشته و خم می شد سنگها را از جاده به کناری می ریخت چون به او برخورد کردم و جریان را تعریف نمودم و گفتم: آقا تو را سلام رسانید. نشست و خیلی گریه کرد.

وبعد گفت: آقا دیگر چه فرمود؟

گفتم: فرمود از آنچه که از ما نزد شماست مقداری به من بدهید. کیسه ای درآورد و مقداری پول خرد که داخل کیسه بود کف دست ریخت و چند قرانی به من داد و گفتند: دیگر آقا مطلبی نفرمود. گفتم: نه. گفت: خداوند به شما خیر و برکت دهد و رفت. بعد از این جریان پدرم می گفت: من وضعم خوب شد و اوضاع کارم روبراه شد.»

بعد از اینکه داستان تشرف پدر را برای اینجانب نقل کرد. پرسیدم: «آیا برای خود شما هم جریانی بوده یا نه؟» فرمودند: زیاد و به اصرار این بنده یکی از آن موارد را نقل فرمودند که این کتاب را با ذکر این داستان زینت می دهم.

تشرّف حاج علی محمد پاینده در مسجد جمکران

«قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مبتلا به سکتۀ قلبی شدم، مرا به بیمارستان حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - دامت برکاته - بردند، مدت چهل روز در بیمارستان بستری بودم که ۱۹ شب آن را در بخش «سی سی یو» بودم. بعد شورای طبّی تشکیل دادند و رأی دکترها این شد که من باید به خارج بروم و گفتند: باید رگی از پای شما بگیرند و به قلب پیوند نمایند و در نتیجه مرا مرخص کردند، با یازده قرص که در هر شبانه روز می‌بایست بخورم.

شبی که بنا بود فردایش از بیمارستان بیرون بروم. شب حساس و غم‌انگیزی بود. صبح آن روز فرزندم (حسن آقا) آمد و نگاهی به رنگ و رخسارم نموده گفت: چرا ناراحتی؟ مگر چی شده؟ گفتم: آنچه باید ببینم دیدم. گفت: یعنی چه؟ گفتم: بعضی از رفقایم کنارم مردند و به من هم دکترها می‌گویند که باید به خارج بروم و عمل سختی دارم. گفت: اینها همه اشتباه است و احتیاج به خارج نیست؛ انشاءالله به مسجد جمکران می‌رویم درست می‌شود. پاشو.

از بیمارستان بیرون آمدیم و به خانه رفتیم. دوشنبه شد و به مسجد جمکران مشرف شدیم و برنامه گذاشتیم که علاوه بر نماز حضرت صاحب الامر - علیه السلام - یک نماز استغاثه به حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - نیز بخوانیم. سه ماه به همین منوال گذشت که من روزی یازده قرص می‌خوردم.

روز دوشنبه‌ای بود که به مسجد جمکران رفته بودم و نماز جماعت

خوانده شد. من در صف اول بودم هنوز جمعیت کاملاً متفرق نشده بودند که من بلند شدم از صف اول آمدم؛ رسیدم به صف سوم دیدم که آقای نشسته، سلام کردم. فرمود: بنشین. نشستم.

فرمود: شما قرص می خوری؟ گفتم: آری. فرمود: چند عدد؟ گفتم: یازده عدد. فرمود: شما دیگر قرص نخور. من عذر آورده شروع کردم شرح حال را گفتن، که من مریض شدم؛ سکنه قلبی کردم؛ بیمارستان بستری بودم؛ دکترها این چنین گفته اند. باز فرمودند: قرص نخورید. من قبول نکردم و تعلل می ورزیدم. فرمود: می خواهی استخاره کنیم، هر چه استخاره آمد عمل کنی؟ گفتم: باشد. قرآن آوردم دست آقا دادم و ایشان استخاره کرد و فرمود: نگاه کن. دیدم آیه عذاب است. فرمود: باز هم می خوری؟ گفتم: نه. از مسجد بیرون آمدم و بعد از سه هفته که تنها یک قرص کم دین برای رقیق کردن خون می خوردم؛ در سالن بیرون مسجد دیدم همان آقا نشسته اند. باهم سلام و تعارف کرده و پرسیدند: باز قرص می خوری؟ گفتم: آری. فرمود: چند تا؟ گفتم: یکی. فرمود: نخور. گفتم: آقا این برای رقت خون است و همین یکی را می خورم. فرمود: قرآن بیاور استخاره کن باز قرآن آوردم و آقا استخاره کرد و به من فرمود: نگاه کن، دیدم آیه عذاب است. گفتم: دیگر نمی خورم و نخوردم و تا الآن الحمد لله حال خوب است.»

آقای پاینده از اعضاء هیئتی هستند که روزهای دوشنبه باجناب مستطاب آقای حاج غلامعلی فرجی در مسجد جمکران برنامه مخصوص دارند. هر هفته دوشنبه ها آبگوشتی برای واردین تهیه و بعد مشغول اعمال مسجد و نماز امام زمان - علیه السلام - می شوند و تو سلات

خاصی دارند. خداوند امثال این عاشقان را زیادتر و توفیقاتشان را افزونتر فرماید.

تشرّف حاج سید محمد تقی مشیر در حرم حضرت رضا (علیه السلام)

«مرحوم حاج سید محمد تقی مشیری که از سادات و زهاد مشهد مقدس و بسیار باورع و صدوق و با تقوا است و افتخار مصاهرت مرحوم آیت الله حاج سید علی مجتهد سیستانی را داشتند و در علم جفر مهارت و اطلاعی کامل داشت و مجهولاتی را به وسیله آن معلوم و گمشده‌هایی را پیدا می نمود.

وی نقل می کرد: زمانی مبتلا به کسالت پادرد شدم به طوری که راه رفتن برایم مشکل بود و هر چه توانستم، معالجه کردم، بهتر نشد، تا جایی که گاهی مرا به دوش کشیده و می برند و اغلب با کمک عصا به زحمت راه می رفتم. چاره آن را منحصر به تشرّف خدمت ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - دیدم و راه تشرّف را از طریق جفر یافته بودم. پس حساب کردم چه وقت آن حضرت به زیارت جدش حضرت رضا - علیه السلام - مشرف می شود؟ معلوم کرد، در روز عاشورا موقع ظهر. باز حساب کردم با چه لباسی و با چند نفر؟ معلوم کرد با لباس اعراب و سه نفر رفیق. و این حساب من در ذی القعدة بود. انتظار کشیدم تا ذی القعدة تمام شد و ذی الحجّه گذشت و محرم فرارسیده و روز عاشورا شد. پس غسل زیارت کرده و به زحمت فراوان مشرف شده و زیارت

مخصوص و جامعه و عاشورا را خوانده و در مقابل درب پیش روی، که ورود آن حضرت را آن حساب، از آنجا تعیین کرده بود نشسته و انتظار ظهر را می کشیدم تا اینکه موقع زوال ظهر شد.

دیدم چهار نفر شخصی نورانی شبیه به هم به یک قیافه و یک لباس وارد شده و هر کدام به یک طرفی رفته و مشغول زیارت شدند و من یکی از آنها را که مجذوب او شده بودم و یقین داشتم که حضرت صاحب الزمان - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيف - است تعقیب نمودم. او در مسجد بالاسر مشغول نماز شد و من در مقابلش نشستم، تا سلام نمازش را داد و من خواستم عرض ارادت و حاجت کنم، آن جناب مهلت نداده برق آسا پس از سلام نماز برخاست و نماز دیگر را شروع کرد. من با خود گفتم: اگر تا شب هم بنشینم نماز خواهد خواند. پس دقت می کنم که تا سلام نماز را گفت بلادرنگ من هم به آن حضرت سلام می کنم. وقتی جواب مرا داد، عرض حاجت می کنم ولی در این مرتبه هنوز سلام نداده بود که یکی از آن سه نفر که در حرم مطهر بودند آمدند و گفت:

«یا خضر تعال راح المهدی». ای خضر بیا که حضرت مهدی - علیه السلام - رفت و آن شخص که من یقین داشتم حضرت صاحب - علیه السلام - است ولی حضرت خضر نبی بود، فوراً حرکت کرد و به آن سه نفر دیگر ملحق و از حرم بیرون رفتند و من در عقب سر آنها می دویدم که شاید آنها را درک کنم و به خدمت حضرت ولی عصر - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - برسیم. ولی ممکن نشد و می دیدم آنان را که از دارالسیاده خارج و در میان انبوه و ازدحام مردم که در صحن مطهر مشغول به عزاداری بودند از نظرم غایب شدند و من سر از پا نشناخته از صحن به بست بالا رفته و باز به صحن آمده و از بست پایین خارج شدم ولی اثری از آنها نیافتم و شاید

یک ساعت و یا بیشتر از این طرف به آن طرف می‌دویدم و نگاه می‌کردم شاید بار دیگر هم آنها را ببینم ولی دولت مستعجل بود. دیگر به آن فیض نرسیدم و ناگاه متوجه خودم شدم که قبل از این، عاجز از راه رفتن عادی بودم ولی اکنون مدتی است می‌دوم و پایم درد نمی‌کند و از برکت توجه و عنایت آن بزرگوار شفا یافته است.»

اللَّهُمَّ ارزقنا رؤیته و صحبتته و نصرته آمین یا رب العالمین.^۱

تشرّف آقا شیخ حسین سامرائی

حضرت آیت‌الله حاج میرزا احمد سیبویه ساکن تهران از آقا شیخ حسین سامرائی که از اتقیاء اهل منبر در عراق بودند، نقل فرمودند:

«در ایّامی که در سامراء مشرّف بودم روز جمعه‌ای طرف عصر در سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست و من حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر - صلوات الله علیه - شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان ما بگویند که خدا را قسم دهند به حق عمه‌ام حضرت زینب - سلام الله علیها - که فرج مرا نزدیک گرداند.»

ملاقات حضرت در حال طواف

دایی معظم نگارنده، دانشمند محترم آقای حاج آقا محمد قاضی زاهدی، فرمودند:

«در سال ۱۳۶۵ شمسی که توفیق زیارت بیت الله الحرام نصیب شد و با حضرت آیت الله حاج آقا موسی زنجانی شبیری همسفر بودم. چون سفر اولم بود آن مناظر روحانی در آنجا مرا بهت زده کرده بود. به هر حال جهت طواف مهیا شدم. یکی از همراهان گفت: میل داریم با شما طواف را انجام دهیم. و شروع کردیم، چون ایشان تسبیح در دست داشت به ایشان عرض کردم: شما هر دور را با تسبیح حسابش را داشته باشید؛ قبول کرد. و اتفاقاً در دور بین ۶ و ۷ نسیان حاصل شد از حضرت ولی عصر استمداد کرده بغتاً شخصی نورانی دست بر شانه‌ام گذاشت و فرمود: شما باید یک دور دیگر بروید. این قضیه باعث تعجب و تحیر بنده گردیده و دور هفتم را انجام دادم.»

تشرّف حضرت آیت الله سیبویه

حضرت آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه از قول آقا عمویشان حضرت آیت الله مرحوم شیخ محمد علی سیبویه که از علمای کربلا بودند و در صحن مقدّس حضرت ابی الفضل - علیه السلام - نماز و منبر داشتند نقل فرمود: «چون معروف است هر کس بخواهد خدمت

حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - برسد؛ یک راهش، رفتن چهل شب جمعه به حرم مطهر امام حسین - علیه السلام - است؛ لذا تصمیم گرفتم چهل شب جمعه در حرم امام حسین - علیه السلام - بیتوته کنم. شب جمعه آخر بود، به نماز ایستادم، ناگهان متوجه شدم جلوی من شخص نورانی ایستاده و چنان حمد و سوره می خواند که تا حال، چنین صوتی شنیده بودم. به نحوی مجذوب شدم که با خود گفتم: زودتر نماز را تمام و این آقا را زیارت کنم. سر از سجده آخر برداشتم کسی را ندیدم، یقین کردم خدمت ولی عصر - ارواحنا فداه - رسیدم».

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رُخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

۲۰ ذیحجه ۱۴۱۱ مطابق ۷۰/۴/۱۲

مؤید این موضوع که هر کس چهل شب در حرم مطهر حسینی - علیه السلام - بیتوته کند، خدمت امام زمان - علیه السلام - می رسد، قصه ای است که مرحوم محدث قمی نقل فرموده و چون تمام داستان مربوط به حضرت است عین قصه را ذکر می کنم.

استغاثه مرد سنی به حضرت ولی عصر (علیه السلام)

عالم جلیل و خبر نبیل، مجمع فضائل و فواضل، شیخ علی رشتی و او عالم تقی زاهد بود که حاوی بود انواعی از علوم را با بصیرت و حیرت و از تلامذه خاتم المحققین شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه - و سید سند

استاد اعظم دام‌ظله بود و چون اهل بلاد لار و نواحی آنجا شکایت کردند از نداشتن عالم جامع نافذ الحکمی، آن مرحوم را به آنجا فرستادند در سفر و حضر سالها مصاحبت کردم با او در فضل و خلق و تقوی مانند او کمتر دیدم.

نقل کرد که: «وقتی از زیارت حضرت ابی‌عبدالله - علیه‌السلام - مراجعت کرده بودم و از راه آب فرات به سمت نجف اشرف می‌رفتم، در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج بود نشستم و اهل آن کشتی، همه از اهل حله بودند. (از طویرج راه حله و نجف جدا می‌شود.) پس آن جماعت را دیدم که مشغول لهو و لعب و مزاح شدند جز یک نفر که با ایشان بود و در عمل ایشان داخل نبود و آثار سکینه و وقار از او ظاهر بود نه خنده می‌کرد و نه مزاح و آن جماعت بر مذهب او قدح می‌کردند و عیب می‌گرفتند. با این حال در مآکل و مشرب شریک بودند. بسیار متعجب شدم و مجال سؤال نبود تا رسیدیم به جایی که به جهت کمی آب، ما را از کشتی بیرون کردند.

در کنار نهر راه می‌رفتیم. پس اتفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم و از او پرسیدم: سبب مجانبت او را از طریقه رفقای خود و قدح آنها در مذهب او.

گفت: ایشان خویشان منند از اهل سنت و پدرم نیز از ایشان بود و مادرم از اهل ایمان و من نیز چون ایشان، بودم و به برکت حضرت حجّت صاحب‌الزمان - علیه‌السلام - شیعه شدم.

پس از کیفیت آن سؤال کردم. گفت: اسم من یاقوت و شغلم فروختن روغن در کنار جسر حله بود. سالی به جهت خریدن روغن از حله بیرون رفتم به اطراف و نواحی در نزد بادیه‌نشینان از اعراب، پس چند منزلی

دور شدم تا آنچه خواستم، خریدم و با جماعتی از اهل حله برگشتم. در بعضی از منازل چون فرود آمدیم، خوابیدیم چون بیدار شدم کسی را ندیدم همه رفته بودند و راه ما از صحرای بی آب و علفی بود که درندگان بسیار داشت و در نزدیکی آن معموره‌ای نبود، مگر بعد از فراسخ بسیار، پس برخاستم و بار کردم و در عقب آنها رفتم پس راه را گم کردم و متحیر ماندم و از سباع و عطش روز، خائف بودم. پس استغاثه کردم به خلفا و مشایخ و ایشان را شفیع کردم در نزد خداوند و تصریح نمودم، فرجی ظاهر نشد، پس در نفس خود گفتم: من از مادرم می‌شنیدم که او می‌گفت: «ما را امام زنده‌ای است که کنیه‌اش ابوصالح است گمشدگان را به راه می‌آورد و در ماندگان را به فریاد می‌رسد و ضعیفان را اعانت می‌کند».

پس با خداوند معاهده کردم که من به او استغاثه می‌نمایم. اگر مرا نجات داد به دین مادرم درآیم. پس او را ندا کردم و استغاثه نمودم ناگاه کسی را دیدم که با من راه می‌رود و بر سرش عمامه سبزی است که رنگش مانند این بود (اشاره کرد به علفهای سبز که در کنار نهر روئیده بود)، آنگاه راه را به من نشان داد و امر فرمود که به دین مادرم درآیم و کلماتی فرمود که من (یعنی مؤلف کتاب) فراموش کردم و فرمود:

به زودی به قریه‌ای می‌رسی که اهل آنجا همه شیعه‌اند. گفتم: یا سیدی با من تا این قریه نمی‌آیید؟ فرمودند: نه زیرا که هزار نفر در اطراف بلاد به من استغاثه نموده‌اند باید آنان را نجات دهم.

این حاصل کلام آن جناب بود که در خاطر ماند. سپس از نظرم غائب شد. اندکی نرفتم که به آن قریه رسیدم و مسافت تا آنجا بسیار بود و آن جماعت روز بعد به آنجا رسیدند؛ پس چون به حله رسیدم رفتم نزد فقهای کاملین سید مهدی قزوینی - قدس الله روحه - ساکن حله قصه را

نقل کردم و معالم دین را آموختم و از او سؤال کردم عملی که وسیله شود برای من که بار دیگر آن جناب را ملاقات نمایم پس فرمود:
چهل شب جمعه حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - را زیارت کن.
پس مشغول شدم و از حله برای زیارت، شب جمعه به آنجا می‌رفتم تا آنکه یکی باقی ماند. روز پنجشنبه که از حله رفتم به کربلا چون به دروازه شهر رسیدم، دیدم اعوان دیوان، در نهایت سختی از واردین مطالبه تذکره می‌کنند و من نه تذکره داشتم و نه قیمت آن و متحیر ماندم و خلق در دم دروازه مزاحم یکدیگر بودند.

پس چند دفعه خواستم که خود را مخفی کرده از ایشان بگذرم میسر نشد. در این حال صاحب خود حضرت صاحب - علیه السلام - را دیدم که در هیأت طلاب عجم عمامه سفیدی بر سر دارد و داخل بلد است، چون آن جناب را دیدم استغاثه کردم؛ پس بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل دروازه نمود و کسی مرا ندید.

و چون داخل شدم دیگر آن جناب را ندیدم و متحسر باقی ماندم.^۱

لطف حضرت مهدی (علیه السلام) درباره سید هرندی

جناب مستطاب، سرور گرامی، آقای سید هرندی که از طلاب و بزرگ زادگان اصفهانی هستند و ابوی معظم ایشان جناب فقید، سید مغفورله آقای حاج آقا رضا هرندی، که به تازگی وفات نمودند،

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۷۴، حکایت هیجدهم.

از علمای بزرگ و خطبای جلیل اصفهان بودند.

ایشان از قول پدر معظمش نقل نمود که فرمودند:

«من در ایام جوانی که هنوز در حجره مدرسه بسر می بردم، به دعوت جمعی، قرار شد که در یک محله‌ای منبر بروم. البته به من گفتند: در همسایگی منزلی که قرار است منبر بروم، چند خانواده بهائی - خذلهم الله - سکونت دارند و باید فکر آنها را هم بکنی ... با همه آن سفارشات و خیرخواهیهای مردم، چون ما جوان بودیم با یک شور و خلوص، این امر را تقبل کردیم. بعد از ده شب که پایان جلسات بود، یک مجلس مهمانی تشکیل شد و پس از صرف شام ما عازم مدرسه شدیم.

ناگفته نماند: در این ده شب، درباره پوچ بودن بساط بهایی‌گری داد سخن داده و بطلان اساس این فرقه را آشکار و برملا ساخته بودم.

در راه مدرسه داشتم به مدرسه می آمدم که ناگهان چند نفر را مشاهده کردم که پیدا بود قصد مرا دارند، تا نزدیک شدند و خیلی از من نوازش، تشکر و قدردانی و تجلیل کردند، یکی دست مرا می بوسید، دیگری به عباي من تبرک... که: آقا، حقاً شما چشم ما را روشن کردید...

بعد پرسیدند که قصد کجا را دارید؟ من گفتم که می خواهم بروم به مدرسه، آنها گفتند که، خواهش می کنیم امشب را به مدرسه نروید و به منزل ما بیایید.

مقداری راه آمدم به دری بزرگ و محکمی رسیدیم، در را باز کردند، وارد شدیم. در را از پشت، از پایین، از وسط و بالا، بستند. وارد اطاق که شدیم ناگهان چندین نفر دیگر را دیدم که همه ناراحت و خشمگین نشسته‌اند و آنها هیچ توجهی به آمدن من نشان ندادند و جواب سلام هم نگفتند. و من پیش خود حمل کردم به اینکه شاید بین خودشان

ناراحتی دارند. بعد که ما نشستیم، یکی از اینها به تندی خطاب به من کرد که:

«سید... اینها چه حرفهایی است که بالای منبر می‌گویی؟» - (این عتاب همراه با تهدید بود) - من رو کردم به یکی که چرا این آقا اینگونه حرف می‌زند. همگی گفتند: بلی درست می‌گوید چاقو و دشنه آماده شد و گفتند: که امشب، شب آخر تو است و ترا خواهیم کشت. من گفتم: که خوب چه عجله‌ای دارید؟ شب خیلی بلند است و من یک نفر در دست شما آدمهای مسلح، کشتن که کاری ندارد، ولی توجه کنید که سخنی بگویم.

با تأمل و مشورت و بگو مگو به ما مهلت دادند که من حرفی را بگویم گفتم: من پدر و مادر پیری در هرند (قریه ایشان) دارم که مرا با زحمت به شهر فرستاده‌اند که درس بخوانم و به مقامی برسم و کاری بکنم. اکنون خبر مرگ من برای آنها خیلی گران است. شما به خاطر آنها دست از کشتن من بردارید. جواب ایشان تندی و تلخی بود که چه حرف‌هایی می‌گوید، یا الله راحتش کنید. دوباره من گفتم که: شب بلند است و عجله‌ای ندارید ولی حرف دیگری هم دارم. گفتند: که حرف آخرینت باشد، بگو. گفتم: شما با این کار یک امامزاده واجب‌التعظیمی را پدید می‌آورید که مردم بر مرقد من ضریحی درست خواهند کرد و سالهای سال به زیارت من خواهند آمد و برای من طلب رحمت و ادای احترام و برای قاتلین من که شماها باشید، نفرین و لعن خواهند کرد. پس بیایید برای خاطر خودتان از این بدنامی، از این کار منصرف شوید. باز همچنان سر و صدای بکشید، و خلاصش کنید و اینها چه حرفهایی است، بلند شد. من دوباره گفتم: پس اکنون که شما عزم جزم برای کشتن من

دارید. رسم این است که دم مرگ یک وضویی بسازیم و توبه‌ای و نمازی بجا آوریم. به اصرار، این پیشنهاد ما را قبول کردند و برای اینکه احتمال می‌دادند شاید من مسئله وضو را بهانه کرده‌ام، برای اینکه در حیاط فریاد کنم و به همسایه‌ها خبر دهم. مرا در حلقه‌ای از دشنه و خنجربدستان، برای انجام وضو به حیاط آوردند. من بعد از وضو، نماز را شروع کردم و قصد کردم که در سجده آخر هفت مرتبه بگویم: «المستغاث بک یا صاحب الزمان».

با حضور قلب مشغول نماز شدم. در اثنای نماز بود که درب خانه را زدند، اینها مردّد بودند که درب را باز کنند یا نه؟ ناگهان درب باز شد و سواری وارد شد و آمد پهلوی من و منتظر ماند که من نماز را تمام کنم پس از اتمام نماز، دست مرا گرفت به قصد بیرون بردن از خانه، راه افتادیم. این بیست نفری که لحظه‌ای پیش، همه دست به دشنه بودند که مرا بکشند، گویی همه مجسمه بودند که بر دیوار نصبند؛ دم هم بر نیاوردند و ما از خانه بیرون رفتیم شب گذشته بود و درب مدرسه بسته بود، به دم درب که رسیدیم، درب مدرسه هم باز شد و ما داخل مدرسه شدیم. من به آن آقای بزرگوار عرض کردم: که بفرمایید حجره کوچک ما خدمتی کنیم.

جواب فرمودند که: من باید بروم. و شاید هم فرمودند که: مثل شما نیز هست که من باید به دادشان برسم (تردید از راوی است) و من از ایشان جدا و وارد حجره شدم. دنبال کبریت بودم که چراغ را روشن کنم، ناگهان بخود آمدم که: این چه داستانی است؟ من کجا بودم؟ چه شد؟ چگونه آمدم، و اکنون کجایم؟ دنبال آن بزرگوار روان شدم ولی اثری از او نیافتم.

صبح، خادم با طلبه‌ها دعوا داشت که: چرا درب مدرسه را باز گذاشته‌اند و اصلاً چرا بعد از گذشتن وقت آمده‌اند.

و همه طلاب اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. تا آمدند سراغ ما که چه کسی برای شما درب را باز کرد؟ من گفتم: ما که آمدیم درب باز بود و جریان را کتمان کردم.

صبح همان شب همان بیست نفر آمدند سراغ ما را گرفتند و به حجره ما وارد شدند و همگی اظهار داشتند که: شما را قسم می‌دهیم به جان آنکه دیشب شما را از مرگ و ما را از گمراهی و ضلالت نجات داد راز ما را فاش نکن و همگی شهادتین گفته و اسلام آوردند.

ما همچنان این راز را در دل داشتیم و به احدی نمی‌گفتیم تا مدتی بسیار بعد از آن، اشخاصی از تهران آمده بودند و به منزل ما و گفتند: جریان آن شب را بازگو کنید. معلوم شد که آن بیست نفر به رفیقهایشان جریان را گفته بودند و آنها هم مسلمان شده بودند. والسلام.

سپس بعد از آن و عاظ اصفهان، مرتب جریان را روی منابر می‌گفتند و مردم را متوجه وجود بابرکت و نورانی ولی عصر - علیه السلام - می‌کردند.»

۶۰/۱۱/۲۷ برابر با ۲۲/ربیع الثانی/۱۴۰۲

داستان مذکور را حضرت آیت‌الله حاج سید محمد باقر ابطحی اصفهانی - دامت برکاته - که خود از شیفتگان و عاشقان و مورد عنایت حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - است، در دسترس این حقیر قرار دادند.

ضمن تشکر از ایشان، خوابی را که خود ایشان دیده و در دسترس حقیر قرار داده‌اند، می‌نگارم:

توصیه حضرت به آیت‌الله ابطحی اصفهانی

آیت‌الله سید محمد باقر ابطحی اصفهانی فرمودند: «شب‌ی در عالم رؤیا دیدم فضای مابین قم و مسجد جمکران گویا تمام چمن‌زار است و دارای درختهای سبز که مهتاب بر آن می‌تابد و نهرهای آب در آن جریان داشت. درختی را دیدم که دارای شاخه‌های بسیار جذّاب و سرسبز و صدای روح‌بخشی از میان آن به گوش می‌رسید که به ذهنم خطور کرد، صدای حضرت داود - علیه‌السلام - است.

در وسط آن درخت، جایگاهی بود که در آنجا آقای نشسته و به نظرم آمد که این آقا حضرت بقیه‌الله الاعظم امام زمان - علیه‌السلام - است. صحبتی را به میان آوردم که از ذکر آن معذورم، زیرا اشاره به عهد و پیمانی بود و سپس عرض کردم: چه کنم که به شما قرب پیدا کنم؟ به زبان فارسی فرمود: عملت را عمل امام زمان قرار بده.

من به خاطر این معنی رسید، یعنی: آنچه را به ذهنت می‌آید اگر امام‌زمان بود، عمل می‌کرد، تو هم همان را عمل کن. به عربی به حضرت عرض کردم: و هو الامل. یعنی: این آرزوی من است. گفتم: چه کنم که در این امر موفق باشم؟ به عربی جواب فرمود: الاخلاص فی العمل.

از خواب بیدار شدم، چراغ خاموش بود، قلم و دفتر حاضر کردم و آن دو جمله سؤال و جواب را نوشتم.

فردا درباره این دو جمله سؤال و جواب، فکر کردم، به نظرم آمد: در جمله اول، حقیقت تشیع که پیروی از امام به حق باشد نهفته و در جمله دوم، راه موفقیت را که همان توحید ذاتی و عملی باشد یافتیم، این دو جمله توصیه حضرت بود که برای من و همگان عبرت است.»

سفارش حضرت به سید رشتی در بارهٔ نافله، عاشورا، جامعه

در کتاب نجم الثاقب حکایتی نقل شده و اصل حکایت را برای خوانندگان محترم نقل می‌نمایم:

«جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی تاجر ساکن رشت، - ائده الله - تقریباً در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد و با عالم ربّانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی - طاب ثراه - به منزل حقیر آمدند و چون برخاستند، شیخ از صلاح و سداد سید مرقوم، اشاره کرد و فرمود که: قضیهٔ عجیبه دارد و در آن وقت مجال بیان نبود. پس از چند روزی، ملاقات تکرار شد فرمود که سید رفت و قضیه را با جمله‌ای از حالات سید نقل کرد. بسیار تأسف خوردم از شنیدن آنها از خود او اگرچه مقام شیخ - رحمه الله - اجل از آن بود که اندکی خلاف در نقل ایشان برود و از آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطر بود تا در ماه جمادی‌الآخر این سال، از نجف اشرف برگشته بودم. در کاظمین سید صالح مذکور را ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرده و عازم بلاد عجم بود؛ پس شرح حال او را چنانکه شنیده بودم، پرسیدم. از آن جمله قضیهٔ معهوده، همه را نقل کرد و آن قضیه چنان است که گفت:

در سنهٔ هزار و دویست و هشتاد به قصد حج بیت الله الحرام، از دارالمرز رشت، آمدم به تبریز در خانهٔ حاجی صفر علی تاجر تبریزی معروف، منزل کردم. چون قافله نبود متحیر ماندم تا آنکه حاجی جبار جلودار

سدهی اصفهانی به طرف طرابوزن بار برداشت. از او مرکبی کرایه کردم و رفتم.

چون به منزل اول رسیدیم سه نفر دیگر به تحریض حاجی صفر علی به من ملحق شدند. یکی حاجی ملا باقر تبریزی حجه فروش معروف علما و حاجی سید حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی که خدمت می کرد. پس به اتفاق روانه شدیم تا رسیدیم به ارزنة الرّوم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم و در یکی از منازل مابین این دو شهر، حاجی جبار جلودار، نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم مخوف است، قدری زود حرکت کنید تا به همراه قافله باشید.

چون در سایر منازل غالباً از عقب قافله با فاصله می رفتیم. پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق، حرکت کردیم. به قدر نیم یا سه ربع فرسخ، از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف مشغول باریدن شد. به طوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیده و تند حرکت می کردند.

من نیز آنچه کردم که با آنها بروم ممکن نشد. تا آنکه آنها رفتند من تنها ماندم. از اسب پیاده شده و در کنار راه نشستم و بسیار مضطرب بودم، چون بیش از ششصد تومان برای مخارج راه همراه نداشتم.

بعد از تأمل و تفکر، بنا بر این گذاشتم که در همین موضع بمانم تا فجر طالع شود و به آن منزل که از آنجا بیرون آمده ایم مراجعت کنم و از آنجا چند نفر مستحفظ همراه برداشته و به قافله ملحق شوم.

در آن حال، در مقابل خود باغی دیدم و در آن باغ، باغبانی که در دست، بیلی داشت که بر درختان می زد که برف از آنها بریزد. او جلو آمد و با فاصله کمی ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: رفقا رفتند و من

مانده‌ام، راه را گم کرده‌ام.

به زبان فارسی فرمود: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی! من مشغول نافله شدم و بعد از فراغ از تهجد، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی‌دانم. فرمود: زیارت جامعه را بخوان، و من هم که زیارت جامعه را حفظ نداشتم و اکنون هم حفظ ندارم با آنکه مکرر به زیارت عتبات مشرف شده‌ام. پس از جای برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم.

باز نمایان شد فرمود: نرفتی و هنوز هستی؟ مرا بی‌اختیار گریه گرفت. گفتم: هستم، راه را نمی‌دانم.

فرمود: زیارت عاشورا بخوان و عاشورا را نیز حفظ نداشتم و اکنون هم حفظ ندارم. پس برخاستم و مشغول خواندن زیارت عاشورا از حفظ شدم تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم.

دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی و هنوز هستی؟ گفتم: نه هستم تا صبح. فرمود: من حالا تو را به قافله می‌رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و فرمود: همراه من سوار شو. سوار شدم.

پس عنان اسب خود را کشیدم تمکین نکرد و حرکت ننمود. فرمود: جلو اسب را به من ده، دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد، اسب در نهایت تمکین متابعت کرد.

پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله! نافله! نافله!

باز فرمود: شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا! عاشورا! عاشورا!

بعد فرمود: شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه! جامعه! جامعه!

و در وقت طّیّ مسافت به نحو استداره سیر می نمود. یک دفعه برگشت و فرمود: آن است رفقای شما که در لب نهر آبی فرود آمده و مشغول وضو به جهت نماز صبح هستند.

پس من از الاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم و نتوانستم، پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید. من در آن حال به خیال افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد؟ و حال آنکه زبانی، جز زبان ترکی و مذهبی، غالباً جز عیسوی در آن حدود نبود. چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رساند؟! بعد از لحظاتی پشت سر خود را نگاه کردم و احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم. پس به رفقای خود ملحق شدم».

قضایایی از حجة الاسلام فقیهی بروجردی

حضرت حجت الاسلام والمسلمین دانشمند محترم آقای حاج شیخ عبدالله مجده فقیهی بروجردی مؤسس محترم درمانگاه قرآن و عترت (دارالثقلین) که بارها مورد لطف و عنایت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - قرار گرفته، این چند مورد را به درخواست نگارنده بطور اختصار کتباً در دسترس حقیر قرار دادند:

عنایت حضرت و نجات از خطر مرگ

«در ایام تشرّفم در نجف اشرف برای شنا، به رود فرات رفتم ناگاه به گردابی رسیدم که قدرت از من سلب و خطر مرگ جداً مرا تهدید می کرد

و مُشْرِف به غرق شدم. در آن حال متوجه حضرت حجّت - سلام الله علیه - شدم. توّسل به حضرت پیدا کردم بلافاصله کآن کسی مرا از آنجا به طرف دیگر بُرد و به سلامت از شطّ فرات خارج گردیدم».

نجات حضرت گم‌شدگان را

«دیگر آنکه در ایام کودکی گم شدم، متحیر و سرگردان به هر طرفی می‌رفتم، کسی نبود که مرا نجات دهد. چون نام امام زمان - علیه‌السلام - را شنیده بودم و اینکه آن آقاگم شده گان را نجات می‌دهد. لذا توّسل به حضرت پیدا کردم. طولی نکشید که راه را پیدا کرده و نجات یافتم».

سقوط از کوه و توّسل به حضرت

«بنده‌زاده کوچکم از کوه پرتاب شد و مرگش حتمی بود. بلافاصله به حضرت ولی عصر - علیه‌السلام - متوّسل شدم و بحمدالله نجات یافت».

در محرم‌الحرام سال ۱۴۱۳ قمری برای دهه‌عاشورا به دعوت کربلایه‌های مقیم یزد به آن شهر رفتم تا در دارالحسین انجام وظیفه نمایم. از حسن اتفاق به جناب مستطاب آقای حاج صادق خوش کربلایی حالت که اهل همان هیئت بودند برخورد کردم. قضایای شگرفی از عنایات اهل بیت - علیهم‌السلام - بیان کرده، به خاطر استفاده، این قضایا رادر دسترس خوانندگان عزیز قرار می‌دهم.

عنایت امام عصر را در راه عسکرین

حاج صادق مذکور گفتند: «تقریباً ۸ ساله بودم که با والده و همشیره و زن پیری از همسایگان از کربلا، سوار قطار به زیارت سامراء رفتیم.

از ایستگاه راه آهن تا عسکرین سه چهار کیلومتر فاصله بود و وسیله‌ای هم نبود؛ زمین هم ریگزار و راه مشخص نبود. لذا مردم بعد از پیاده شدن از قطار دسته‌جمعی به سوی عسکرین حرکت می‌کردند. چون ما اثاث زیادی داشتیم، مادر من علاوه بر اینکه مرا بغل گرفته بود باروبنه نیز به دست داشت؛ مقداری راه آمدیم مادر خسته شد مرا زمین نهاد که راه بروم؛ در نتیجه من که نمی‌توانستم خوب راه بروم و آن زن همسایه نیز پیرزنی بود که نمی‌توانست تند راه برود از سایر مردم جدا شدیم و عقب ماندیم؛ مقداری راه رفتیم مادرم متوجه شد که راه را گم کرده‌ایم و بیراهه می‌رویم.

آفتاب هم رو به غروب بود؛ ناگاه سه نفر از دور رسیدند و هلهله کنان به جانب ما می‌آمدند. معلوم شد که از عربهای بیابانی هستند که قَطَّاع الطَّرِيقِند؛ نزدیک شدند و با پرتاب سنگ به طرف ما کاری کردند که سنگی بر خلخال طلای همشیره‌ام اصابت کرد و شکست.

خلاصه هر لحظه به طرف ما نزدیک‌تر می‌شدند و ما فرار می‌کردیم و آنها می‌گفتند: فرار فایده ندارد. مادرم به من رو کرد و گفت: اینها الآن می‌آیند سرت را می‌برند، چون دزدند و رحمی ندارند. من گفتم: مادر جان! چه کنم؟ گفت: باید داد بزنی «یا صاحب الزمان» و همه ما فریاد کردیم «یا صاحب الزمان»! و می‌دیدیم که هر لحظه فاصله آنها با ما کمتر می‌شد.

ناگاه شخصی ظاهر شد و فرمود شما را چه می‌شود؟ چرا فرار می‌کنید؟

مادرم در حالیکه اول از او می‌ترسید اما ناچار رو به او کرد و گفت: تو را به خدا ما می‌خواهیم به حرم عسکرین برویم و راه را گم

کرده‌ایم، شما راهنمای ما باشید. بلافاصله چند چهارپا پیدا شد و آن شخص فرمود سوار شوید و مرا خود سوار کردند و شروع کردند دلداری دادن و اینکه نترسید.

مادرم گفت آخر اینها دست از سر ما بر نمی‌دارند و ما را تعقیب می‌کنند، آقا فرمود کسی نیست. نگاه کن و نشان بده ببینم کیانند که شما را اذیت می‌کنند؟ وقتی سر برگردانیدیم احدی را از آنها ندیدیم و در آرامش قرار گرفتیم.

مقدار کمی آمدیم فرمود این صحن عسکرین و این هم کالسکه حاضر اگر جایی می‌خواهید بروید شما را می‌برد مادرم گفت خیلی ممنون ما همین جا به صحن می‌رویم. خواستیم تشکر کنیم کسی را ندیدیم حالا مادرم بفکر رفت و بما گفت فهمیدید چه شد ما خدمت آقا امام عصر ارواحنا فداه رسیدیم و او بود که ما را نجات داد ولی شناختیم.

تشرّف حاج صادق کربلایی در راه مسجد سهله

فرمودند: در کربلا بودم، برنامه گذاشتم که چند شب چهارشنبه از کربلا به مسجد سهله بروم (برای بر آمدن حاجتم که امر ازدواج بود). یادم نیست چند شب رفته بودم؛ در یکی از سفرها که حرکت کردم کوله باری داشتیم و قدری نان و خوراکی برداشته کفشهای بندی را به پا محکم کردم و یک چوبی به دست گرفتم و بعد از نماز مغرب و عشا از کربلا حرکت کردم.

مقداری راه رفتم در حالی که مشغول ذکر و دعا بودم؛ ناگاه شنیدم کسی دنبال سرم در حرکت است و می‌گوید: «یاالله یاالله» ترسیدم و باخود گفتم: نکند دزد باشد. از ترس سرعت گرفتم بعد به خود گفتم:

اگر این دشمن بود؛ مرا خبر نمی‌کرد یا الله یا الله نمی‌گفت؛ به فکر افتادم این‌هم کسی است که حاجتی دارد و مثل من است. از سرعت کم کردم ناگاه او را در برابر خود دیدم سلام کردم؛ جواب فرمود: *وعلیک السلام ورحمة الله پیراهن بلندی داشت و قیافه جذابی.*

به عربی فرمود: حاجی صادق به سهله می‌روی؟ گفتم: لابد شما هم آنجا می‌روی که از من می‌پرسی؟ فرمود: بله. خوشحال شدم که رفیقی پیدا کردم که با هم به مقصد می‌رویم بین راه شروع کردیم به خواندن مصائب.

اول آن آقا شروع کرد به خواندن مصائب و مثل اینکه مصیبت حضرت علی اصغر و آوردن امام حسین او را به خیمه گاه خواند؛ بعد من شروع کردم به خواندن یادم هست این اشعار عربی را خواندم:

کم ذالقعود و دینکم هدمت قواعد الرفیعة

اتری تجیئی فجیعةً بأَمْضٍ من تلك الفجیعة

حیث الحسین بکربلا خیل العدی طحنت ضلوعه

ورضیعه بدم الوریذ تخضب فاطلب رضیعة

ناگاه دیدم آن آقا نشست روی زمین و فرمود: بنشین و شروع نمود به گریه کردن و من هم گریه کردم؛ هر دو گریه مفصلی کردیم و بلند شدیم؛ حرکت کردیم. مقداری راه رفتیم فرمود: این مسجد سهله است، تو برو و برنامه‌ات را انجام بده؛ من هم کاری دارم دنبال کار و برنامه‌ام می‌روم لکن از نجف که به کربلا برگشتی کارت درست شده؛ و خدا حافظی کردیم و درباره‌ام دعا فرمود و رفت.

من وارد مسجد شدم. در مقام امام زین العابدین مشغول دعا و نماز شدم، یک وقت به فکرم رسید که من هفته‌های گذشته که می‌آمدم همه

خواب بودند و خیلی خلوت بود الآن چطور این همه جمعیت و همه بیدارند. چون اذان صبح را گفته بودند که می رسیدم به مسجد یا آنجا که می رسیدم اذان بود. تعجب کردم، به ساعت نگاه کردم دیدم ساعت ده شب است. گفتم: حتماً ساعت خوابیده. از دیگران پرسیدم، گفتند ساعت ده است. تعجبم زیادتر شد یعنی چی؟! یک وقت به فکر رفیقم افتادم و اینکه آن آقاکی بود و چه جملاتی را به من فرمود و اینکه من با آقا خیلی راه نرفتم یک مرتبه فرمود، این مسجد سهله است؛ فهمیدم به فیض حضور ولی عصر - علیه السلام - مشرف شدم و آن حضرت را شناختم تا صبح گریه می کردم و می گفتم: کاش آن حضرت را شناخته بودم و از محضرش استفاده برده بودم.

ماشین حاضر بود و داد می زد: «کربلا کربلا». وقتی کربلا برگشتم صبح همان روز چهارشنبه آمدم درب مغازه؛ چون من زودتر می آمدم مغازه را باز می کردم تا اخوی می آمدند و باهم کار می کردیم.

آن روز خیلی طول کشید تا اخوی آمدند؛ گفتم: چرا اینقدر طولانی شد؟ شما که هر روز زودتر می آمدید؟ باتبسم گفت: دنبال کار خیر شما بودیم. گفتم: یعنی چه؟ گفت: با خانواده ای گفتگو کردیم؛ و قرار شد امروز عصر جلسه عقد باشد و به همان نحو که حضرت فرموده بود انجام گرفت.

رؤیای آقای حاج محمد جواد افشار

من از بچگی علاقمند به خاندان رسالت بودم و در روضه خوانی ها و تعزیه خوانی ها سعی بلیغ داشتم تا اینکه به شغل مقدس پزشکیاری استخدام و به محلّ مأموریتم در شفت گیلان رفته و مشغول به انجام

وظایف محوّله شدم در آنجا هم کما فی السّابق در روضه خوانی‌ها و مطالعه کتابهای مذهبی در مواقع بیکاری خود را سرگرم می‌کردم و همیشه علاقمند بودم که برایم مکاشفه شود و آقا امام زمان - علیه السّلام - را بینم دنبال افرادی می‌گشتم تا ذکر و دعایی به من بیاموزد اتفاقاً شخصی در محلی که من کار می‌کردم آمد و رفت می‌کرد و عده‌ای مرید داشت به او گفتم که خیلی میل دارم یکی از ائمه اطهار را بینم مخصوصاً آقا امام زمان - علیه السّلام - را او ذکر یونسی را به من یاد داد و دستوراتی هم داد که عمل نمایم ذکر و دستورات این بود که:

اول وقت نماز بخوانم و سعی نمایم چشمم را از نامحرم بپوشانم و ذکر مذکور^۱ را هم بگویم تا پرده از جلو چشمم باز شود پس نزدیک چهل روز ادامه دادم روز شهادت حضرت امام رضا - علیه السّلام - وضو گرفتم آمدم نماز ظهر را بخوانم به محض شروع به قامت بستن مشاهده نمودم جلوی جانماز رختخوابی پهن و سید جلیل القدری که موی مشکی داشت و عمامه سبز بر سر و تحت الحنک انداخته بود به حالت نیمه نشسته در رختخواب است با خود گفتم آقا را زیارت کنم بعد نماز بخوانم باز به خود گفتم نماز واجب و زیارت مستحب است و سوسه شدم که نماز واجب و زیارت مستحب است.

خلاصه تصمیم گرفتم اول امام رضا - علیه السّلام - را زیارت کنم بعد نماز بخوانم به محض اینکه چنین نیتی کردم آقا از نظرم رفت. وقتی رفتم و به آن شخص گفتم، زد توی سر خودش و گفت سالها باید زحمت کشید تا چنین وضعی پیش بیاید شما چه‌لّه تمام نشده در عالم

۱ - ذکر یونسی یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

مکاشفه دیدی. چرا آمدی و به من گفتی تا ده سال دیگر پرده از جلو چشمت باز نخواهد شد.

این جریان گذشت پس از چند سال به قم آمدم در قم تازه اعلامیه امام را در گوشه و کنار شهر زده بودند و مردم در جریان انقلاب قرار گرفته بودند. من در برنامه خودم بودم و از خداوند می خواستم که آیا کارهای من مورد رضای او است یا نه؟ و آیا من مورد عنایت ائمه اطهار - علیهم السلام - هستم؟ با خداوند در این راز و نیاز بودم که شبی خواب دیدم اول خیابان صفائیه منزل^۱ آقای دکتر وفائی جمعیت زیادی از دوش هم بالا می روند و می خواهند داخل منزل بشوند رفتم جلو پرسیدم چه خبر است؟ که چنین ازدحام می کنید؟ گفتند: امام زمان - علیه السلام - تشریف آورده، می خواهیم برای دیدن آقا، داخل خانه شویم من اراده کردم داخل شوم و آقا را ببینم این جمعیت کثیر برای من راه باز کردند داخل شدم، در حیاط عده ای کنار دیوار نشسته بودند و کاغذی لوله کرده دستشان بود. سؤال کردم آقا کجا تشریف دارند؟ گفتند: طبقه فوقانی. من جهت زیارت آقا از پله ها بالا می رفتم، دیدم جوانی خوش سیما و سبزه از پله ها شروع به پایین آمدن کرد.

پیر مرد محاسن سفید خوش سیمایی هم پشت سر آقا بود، چند پله ایشان پایین آمدند و چند پله من بالا رفتم وسط پله ها بهم رسیدیم، سلام کرده جواب شنیدم، و آن پیر مرد محاسن سفید نامه لوله شده ای را بدست چپم داد که آقا فوراً فرمودند: ایشان از ما می باشد، نامه را بدست راستم داد، من کنار پله ایستادم، آقا رفتند و من از خواب بیدار شدم.

۱ - قابل توجه است که منزل مذکور الآن مؤسسه تحقیقاتی امام صادق - علیه السلام - است.

عنایت حضرت حجّت (ع) در مکه معظمه

از جمله افرادی که در مکه معظمه به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - متوسل و مورد عنایت واقع شد، صدیق ارجمند حضرت حجة الاسلام آقای حاج شیخ محمد ارگانی است، که بیش از بیست سفر به مکه معظمه مشرف شده‌اند. ایشان از روحانیون فاضل و امشیراهواز هستند و این حقیر مدت‌هاست ایشان را به زهد و تقوا می‌شناسم و برحسب تقاضای نویسنده این داستان را در اختیار قرار دادند.

محضر سرور مکرم و دانشمند گرام حضرت حجة الاسلام و المسلمین
حاج آقای قاضی زاهدی دامت تأییداته

تاکنون چندین بار امر فرموده‌اید قضیه‌ای که در مکه برایم پیش آمده بود حضورتان بنویسم.

در سال ۶۲ - ۶۳ که به مکه معظمه مشرف بودم، مکان ما ایرانیان در عزیزیه چهار مکه بود. برحسب اتفاق، شب هشتم ذی الحجة الحرام آن سال مصادف با شب جمعه بود، با آقای ربیعی مدیر کاروان ۲۰۱۱۳ خوزستان وعده گذاشتم که، حجّاج را حوالی ساعت یک بعداز نیمه شب جمعه به طرف عرفه حرکت دهیم. وقت را غنیمت شمرده به آقای ربیعی گفتم: «به مسجدالحرام مشرف می‌شوم؛ مواظب حجّاج باش که متفرق نشوند.»

بر حسب اتفاق در شب و روز عرفه در شهر مکه ماشین عمومی برای مسافرین خیلی کم پیدا می‌شود. به هر نحوی که میسر بود با پرداخت پنج ریال سعودی به مسجدالحرام مشرف شدم. بعد از نماز تحیت روبروی

ناودان طلا، آقایی از اهل علم را در حالتی خاص، مشغول دعای کمیل دیدم، وی حالی پیدا کرده بود در کنارش نشستم و استماع دعای کمیل نمودم تا به پایان رسید. تصمیم گرفتم به نیابت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) هفت بار طواف مستحبی بجا آورم بعد از فراغ و نماز آن وارد حجر اسماعیل شدم و پس از راز و نیاز در حجر اسماعیل روبروی ناودان طلا به نماز مشغول گردیدم بعد از پایان نماز شب یکباره به فکر فرورفتم که، ساعت چند است؟ متوجه شدم بعد از نیمه شب است. سخت مضطرب و ناراحت شدم که قدری دیر کرده‌ام.

از مسجد الحرام بیرون آمدم و سوار ماشین بلیزر که آماده حرکت بود شدم، تا مرا به عزیزیه چهار برساند از قضا ماشین هنگامی که، به پل نزدیک به عزیزیه چهار رسید؛ پلیس سعودی نگذاشت از بالای پل رد شویم ناچاراً از راه دیگری راننده ماشین حرکت کرد، یک وقت متوجه شدم که مرا به منی آورده، به راننده گفتم: «من روحانی کاروانم و باید به عزیزیه چهار برسم.» قبول کرد و گفت: «ترا به عزیزیه خواهم برد.»

از منی به طرف مکه حرکت کردیم پلیس سعودی از پیش روی ما، مانع شد ناگاه متوجه شدم مرا به عرفه آورده، خیلی مضطرب و ناراحت شدم. مجدداً ملتمسانه از راننده خواهش کردم که مرا به مکه برساند. باز دیدم، در منی هستیم.

خلاصه، پلیس جلوی راننده را گرفت و هرچه تلاش و خواهش نمودیم پلیس به ما اجازه حرکت از راههای مشخص را نمی‌داد که به مکه بیاییم. راننده بلیزر عصبانی شد و رو به من کرد و به زبان عربی با نهایت بی‌توجهی و بی‌رغبتی گفت: «اطلع» یعنی: از ماشین خارج شو. در این موقع بود که از احساس مسئولیت و اینکه باید زائرین کاروان را به عرفه

حرکت دهم، و راهی جز تسلیم و بیرون آمدن از ماشین برایم نمانده بود، با دلی شکسته و مضطربانه عرض کردم: «یا ابا صالح ادرکنی، آقا امام زمان، ترا به جان مادرت زهرا - سلام الله علیها - قسمت می‌دهم که آبرویم را حفظ فرما و خودت برایم چاره‌ای بفرما».

از ماشین بلیزر بیرون آمدم بعد از چند قدمی که بی اختیار راه می‌رفتم، ملاحظه کردم در مجاورت خانه و محل سکونت‌مان در عزیزیه چهار هستم. از فرط خوشحالی و این همه رنج و ناراحتی، باورم نمی‌شد که این خودم باشم، ناگهان دیدم مقابل درب کاروان، آقای ربیعی ایستاده، و تازه از خواب بیدار شده است. به من گفتم: «کجا بودی؟» گفتم: «از مسجد الحرام برمی‌گردم.» گفتم: «خیلی خوشحالی.» گفتم: «آری.» جریان را به ایشان گفتم و کلیه ماوقع را تعریف نمودم.

پس از تجدید وضو، همان ساعت، حجاج کاروان را به طرف عرفه حرکت دادم و بحمدالله والمنة تا صبح در سرزمین عرفات به دعاهای وارده و مناجات با خداوند متعال مشغول راز و نیاز بودم.

خداوند متعال همیشه ما بندگان را مورد لطف قرار بدهد و آقا و مولایمان حضرت بقیةالله را به فریادمان برساند.

این بود مجمل و خلاصه‌ای از ماوقع آن شب.

والسلام علیکم ملتئم دعا: محمد ارگانی ۷۱/۲/۴

نویسنده گوید: متأسفانه صاحب این قضیه برادر بزرگوارمان در سفر امسال (۱۳۷۱) که به مکه معظمه مشرف گردیدند، بر اثر سکه به لقاءالله پیوستند. این خبر موجب تأثر و تألم شدید همه آشنایان و دوستان گردید. خداوند او را با اولیائش محشور فرماید.

فصل پنجم

وظایف مادر در زمان غیبت

- وظایف مادر در زمان غیبت ولی عصر (علیه السلام)
- اوقات و حالاتی که سفارش شده برای دعای
به حضرت ولی عصر (علیه السلام)
- فایده دعا برای امام زمان (علیه السلام)
- مکانهایی که سفارش شده برای دعای
به حضرت ولی عصر (علیه السلام)
- انتظار فرج
- تعداد یاران حضرت ولی عصر (علیه السلام)

وظایف ما در زمان غیبت ولی عصر (علیه السلام)

شکی نیست که طبق آیات و روایات و پیش بینی دانشمندان جهان، اصلاح کلی جامعه باید به دست با کفایت منجی انسانها حجّة بن الحسن المهدی انجام گیرد و هر راه و نقشه‌ای دیگر، جز آمدن حضرتش، مانند فرص مسگنی بیش نیست و علاج قطعی و راه صحیح نمی باشد.

و نیز مسلم است که تا آن زمان که ما از حضرتش دور باشیم و کناره بگیریم، آماج بلاها هستیم و دشمنان بر ما تسلط دارند؛ همچون بچه‌ای که وقتی دستش را از دست پدر مهربان رها کند و هر جا بخواهد برود، دیگران او را صدمه می زنند و آزار و اذیتش می نمایند.

برای اصلاح دنیا و رهایی از چنگال دشمنان، باید آن حضرت را به یاری بطلبیم و وظایف خود را نسبت به آن حضرت بدانیم. همه علما و دانشمندان و بزرگان دین و شیفتگان حضرتش، کاری کنند که یاد امام زمان - علیه السلام - در دلها زنده و توجه همگان به حضرتش زیادتر شود.

اکنون قسمتی از وظایفی را که در مقابل حضرت داریم و بزرگان فرموده‌اند فهرست وار اشاره می کنم:

۱ - شناخت صفات و آداب و خصایص حضرتش و چیزهایی که در
علایم ظهورش از مسلمات و حتمیات است.

چون آن حضرت امام مفترض الطاعة است و هر کسی که اطاعتش
فرض و لازم باشد، شناخت صفاتش نیز لازم است تا با دیگران اشتباه
نشود، مخصوصاً افرادی که از روی کذب و دشمنی مدعی مقام او هستند
که این دلیل عقلی است و دلیل نقلی این معنی زیاد است که باید طالبین به
کتابهایی در این مورد چون مکیال المکارم و کمال الدین مراجعه کنند.

۲ - رعایت ادب کردن بالنسبه به نام آن حضرت، بالقاب مبارکش آن
حضرت را بخواند. مانند:

حجّت، مهدی، صاحب الامر، صاحب الزمان و قائم. (علیه السلام)
چنانچه مرحوم محدث قمی می فرماید: برای شنیدن نام آن حضرت
بلند شوید؛ خصوصاً اگر قائم - علیه السلام - باشد. چنانکه سیره تمام
اصناف امامیه - کثرهم الله تعالی - بر آن مستقر شده در جمیع بلاد از عرب،
عجم، ترک، هند و دیلم. و این خود کاشف است از وجود مأخذ و اصلی
برای این عمل. چنانکه نقل شده است: «روزی در مجلس حضرت صادق
- علیه السلام - نام مبارک آن حضرت برده شد پس حضرت به جهت
تعظیم و احترام آن برخاست».

و نیز روایت شده که دعبل خزاعی وقتی که قصیده «تائیه» خود را
برای حضرت امام رضا - علیه السلام - انشاد کرد و رسید به این شعر:

خروج إمامٍ لا مُحَالَةَ خَارِجٍ يَقُومُ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ

حضرت رضا - علیه السلام - برخاست و بر روی پای مبارک خود

ایستاد و سر نازنین خود را خم کرد به سوی زمین، پس از آنکه کف دست راست خود را بر سر گذاشته بود و فرمود:

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ مَخْرَجَهُ وَ انصُرْنَا بِهِ نَصراً عَزِيزاً»^۱.

مطلب دیگر در رابطه با نام حضرت آن است که: نام اصلی آن حضرت که مطابق نام پیامبر اسلام «م ح م د» است ترک کند.

۳ - دوستی و محبت به آن حضرت و شدت اهتمام در آنچه مقتضای دوستی به آن حضرت است.

شکی نیست در وجوب دوستی جمیع ائمه و این که دوستی آنها جزو ایمان و شرط قبولی اعمال است و اخبار در این باره به حد تواتر رسیده است که باید به کتابهای بزرگان در این باره مراجعه شود.

۴ - انتظار فرج آن حضرت را داشتن و تعجیل ظهورش را طلب نمودن است.

از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که فرمود: «هر کس از شما بمیرد و در این امر جزو منتظرین باشد؛ مانند کسی است که در خیمه قائم - علیه السلام - است»^۲.

و از آن حضرت روایت شده از پدران بزرگوارش: «منتظر امر ما مانند کسی است که در راه خدا در خون خودش فرو رفته است»^۳.

و از امام چهارم - علیه السلام - رسیده که فرمود: «انتظار فرج بردن از

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲ - الاکمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۴، باب ۵۵، ذیل ح ۱ و ص ۶۴۵.

۳ - الاکمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۰، ذیل ح ۲.

با فضیلت‌ترین اعمال است»^۱.

۵ - اظهار شوق به جهت دیدار حضرتش که این از علایم دوستان و اهل ولایت است و شکی نیست در رجحان و استحبابش چنانکه این امر در ادعیه مرویه نیز آمده و نعم ما قیل.

قلبی الیک من الاشواق محترق و دمع عینی من الاماق مندفق
الشوق یحرقنی و الدمع یفرقنی فهل رایت غریقاً و هو محترق

۶ و ۷ - ذکر فضایل و مناقب آن حضرت و نیز حضور در مجالسی که ذکر فضایل و مناقب حضرت می‌شود، چون تمام اینها از لوازم محبت و علامت عشق به آن حضرت است و جزو خیراتی است که در قرآن امر به سبقت گرفتن به آن شده است. قال الله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ».

و روایات در این باب نیز زیاد است از جمله:

فرمایش امام رضا - علیه السلام - است که فرمودند: «من جلس مجلساً یحیی فیهِ امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب»^۲.

یعنی: «هر کس بنشیند در مجلسی که در آن امر ما زنده می‌شود، نمی‌میرد قلبش روزی که قلبها می‌میرد».

قال ابو جعفر - علیه السلام - : «ان ذکرنا من ذکر الله و ذکر عدونا من ذکر الشیطان»^۳.

یعنی: امام باقر - علیه السلام - فرمود: «همانا یاد ما نمودن، همچون

۱ - الاکمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۰، ذیل ح ۲.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۴۵ و ص ۲۷۸.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶، ح ۲.

یاد خدا کردن است و یاد نام دشمنان ما، مثل یاد شیطان کردن است.»

۸ - مهموم بودن برای آن حضرت و محزون بودن در فراق آن بزرگوار است و این از علائم محبت و عشق به آن حضرت است. محدث قمی از عیون از حضرت رضا - علیه السلام - روایت کرده که آن جناب فرمود: «چه بسیار مؤمنه و چه بسیار مؤمنی که متأسف و حیران و محزونند در وقت فقدان ماء معین، یعنی حضرت حجّت - علیه السلام -».

و در دعای ندبه می خوانیم: «گران و سخت است بر من که خلق را بینم و تو دیده نشوی و از تو آوازی و رازی نشنوم. گران است بر من که احاطه کند به تو بلا، نه به من و به تو از من ناله‌ای و شکایتی نرسد. جانم فدای تو غایبی که، از ما کناره نداری؛ جانم فدای تو دور شده‌ای که از ما دوری نگرفتی؛ جانم فدای تو که از روی هر مشتاق و آرزومندی از مرد و زن که تو را یاد آورند و ناله کنند؛ سخت است بر من که بر تو بگریم و خلق از تو دست کشیده باشند.»

آری! دعا نمونه‌ای است از درد دل آنکه، جامی از چشمه محبت آن جناب نوشیده.

و نیز روایت کرده از سدیر صیرفی که گفت: «من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به خدمت مولای خود امام جعفر صادق - علیه السلام - رسیدیم و آن حضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و مسح خیبری در برداشت که آستینهایش کوتاه بود و از شدت اندوه واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده بود گریه می کرد؛ مانند جگر سوخته، آثار حزن و محنت در روی حق جویش، ظاهر و هویدا بود

واشک از دیده‌های حق‌بینش جاری بود و می‌گفت:

ای سید من! غیبت تو، خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گردانیده و سرور از من ربوده است. ای سید من! غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانید و لحن و نوایب را بر من پیایی گردانید و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متصل گردانید».

سیدر گفت: «چون حضرت را به آن حالت مشاهده کردیم، عقلهای ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دل‌های ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم که آن حضرت را زهر دادند یا آنکه بلیه عظیمی از بلاهای دهر بر او رو آورده است. پس عرض کردیم که: ای بهترین خلق، خدا هرگز چشم تو را گریان نگرداند چه حادثه‌ای تو را گریان گردانیده است و چه حالت رخ داده است که چنین ماتمی گرفتی؟ حضرت از شدت غصه و گریه، آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود که: من در صبح این روز، نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا و در آنجا مذکور است بلاهایی که بر ما می‌رسد و در آنجا علم گذشته و آینده ما هست تا روز قیامت و خدا آن علم را مخصوص محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - و ائمه - علیهم السلام - بعد از او گردانیده است. نگاه کردم و دیدم در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر - علیه السلام - و غیبت آن حضرت و طول غیبت و درازی عمر او را و ابتلای مؤمنان را در زمان غیبت و بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام را از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده است. پس رقت مرا دست داده و حزن بر من غالب

شده است»^۱.

۹ - ۱۰ - انشاد شعر و سرودن آن در فضائل و مناقب ولی عصر . چون این از اقسام نصرت و یاری امام است .

به قسمتی از روایات در این زمینه توجه کنید:

عن ابی عبدالله - علیه السلام - : «مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتٌ شِعْرِنِی اللّٰهُ لَهُ بَيْتًا فِی الْجَنَّةِ»^۲.

یعنی: امام صادق - علیه السلام - فرمود: «هرکس بگوید درباره ما اهلیت یک بیت شعر، خداوند برای او خانه‌ای را در بهشت بنا می‌فرماید». و عن الرضا - علیه السلام - : «مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدُحُنَا بِهِ إِلَّا بَنَى اللّٰهُ لَهُ مَدِينَةً فِی الْجَنَّةِ أَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ، يَزُورُهُ فِيهَا كُلَّ مَلَكٍ مَّقْرَبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مَّرْسَلٍ»^۳.

یعنی: حضرت رضا - علیه السلام - فرمود: «هیچ مؤمنی نیست که بگوید درباره ما شعری را که مدح ما کند، مگر آنکه بنا می‌کند خداوند در بهشت شهری را برای او که وسعتش هفت برابر دنیا است زیارت می‌کنند در آنجا او را هر ملک مقرب و هر پیامبر مرسلی».

۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - گریه کردن و گریاندن و خود را شبیه به گریه کنندگان در آوردن در فراق آن حضرت و در مصائب و محن و احزانی که بر آن حضرت می‌رسد که روایات عموم و خصوص دلالت بر این امر نیکو دارد.

۱ - منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۸۵.

۲ - وسائل، ج ۱۰، ص ۴۶۷، ذیل ح ۱.

۳ - وسائل، ج ۱۰، ص ۴۶۷، ذیل ح ۳.

عن الرضا - عليه السلام - : «قال من تذكّر مصابنا فبکی و ابکی لما ارتکب منا، کان معافی ذرّجتنا یوم القیامة. و من ذکر بمصابنا فبکی و ابکی، لم تبک عینه یوم تبکی العیون»^۱.

یعنی: حضرت رضا - عليه السلام - فرمود: «هر کس یاد آوری کند مصائب ما را و بگرید و بگریاند به خاطر آنچه درباره ما انجام دادند، در روز قیامت در درجه ماست و هر کس یاد آورد مصائب ما را و بگرید و بگریاند چشمانش گریان نشود روزی که دیده‌ها گریانند».

عن الصادق - عليه السلام - قال: «من ذکرنا أو ذکرنا عنده، فخرج من عینه دمع مثل جناح بئوضة، غفر الله ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر»^۲.

یعنی: امام صادق - عليه السلام - فرمود: «هر کس یاد آورد ما را، یا یاد کنند ما را نزد او و خارج شود از چشمش اشکی به اندازه بال مگس، می‌بخشد خداوند گناهان او را هر چند مثل کف دریا باشد».

اما بعضی روایاتی که مخصوص گریه بر ولی عصر - ارواحنا فداه -

رسیده:

مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق - عليه السلام - می‌فرمود: «پرهیزید از شهرت دادن و فاش کردن (خصوصیات امر امام دوازدهم - عليه السلام -) همانا به خدا قسم که امام شما سالهای سال، از روزگار این جهان غایب شود و هر آینه شما در فشار آزمایش قرار گیرید؛ تا آنجا که بگویند: امام مرد، کشته شد، به کدام دره افتاد. ولی دیده اهل ایمان بر او اشک بارد و شما مانند کشتیهای گرفتار امواج دریا، متزلزل و سرنگون شوید و نجات و خلاصی نیست، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته

۱ - بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۸، ح ۱.

۲ - بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۸، ح ۳.

وایمان را در دلش ثابت کرده و به وسیله روحی از جانب خود، تقویتش نموده. همانا دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد که هیچ یک از دیگری تشخیص داده نشود». (حق از باطل شناخته نشود).

مفضل گوید: «من گریستم و عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ حضرت به شعاعی از خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود: ای اباعبدالله این آفتاب را می بینی؟ عرض کردم: آری. فرمود: به خدا قسم امر ما از این آفتاب روشن تر است. (یعنی علوم و معجزات و اخلاق و کمالات امام زمان - علیه السلام - برای راهنمایی مردم به حق از آفتاب روشن تر است)»^۱.

در این زمینه به روایات مورد هشتم نیز مراجعه شود.

۱۴ - مداومت به دعا برای حفظ وجود مبارک امام عصر - علیه السلام - از شرور شیاطین انس و جن و طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه بر کفار و ظالمین برای آن حضرت.

دعاهای وارده در این باب زیاد است:

۱ - دعایی است که محدث قمی در مفاتیح الجنان از یونس بن عبدالرحمن از حضرت رضا - علیه السلام - نقل می کند که آن حضرت امر می فرمود به دعا کردن برای حضرت صاحب الامر - علیه السلام - به دعائیکه اولش این است:

اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّي وَلِيَّكَ وَخَلِيفَتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ رَجُوعٌ شُودَ بِهِ صَفْحَةٌ ۳۶۹.

۲ - صلواتی است که منسوب به ابوالحسن ضراب اصفهانی است و مرحوم محدث قمی آن را در مفاتیح الجنان در آخر اعمال روز جمعه نقل کرده که اولش این است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ رجوع شود به صفحه ۳۷۵.

۳ - این دعای مشهور که مرحوم محدث قمی در اعمال شب ۲۳ ماه مبارک رمضان نوشته و اکثراً در محافل و مجالس خوانده می شود لکن توجه به اول آن ندارند که این دعا باید بعد از ستایش کردن خداوند به بزرگواری، و فرستادن صلوات بر پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - باشد یعنی بگوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى
 آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَ لِيَا وَ حَافِظاً وَ قَائِداً
 وَ نَاصِراً وَ دَلِيلاً وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ
 فِيهَا طَوِيلًا»^۱.

۴ - دعایی است که امام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - به زرارہ تعلیم

فرمود که هر گاه آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ
أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ
إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱.

۱۵ - تسلیم بودن و ترک عجله، در ظهور ولی عصر - ارواحنفا -
روایاتی این معنی را تأیید می‌کند از جمله:

عن عبدالرحمن بن كثير، قال: «كنت عند أبي عبد الله - عليه السلام - إذ
دخل عليه مهزم فقال له: جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي ننتظره
متى هو؟».

فقال - عليه السلام - : «يا مهزم كذب الوقتون، و هلك المستعجلون و
نجا المسلمون»^۲.

وقتی مهزم از حضرت صادق - علیه السلام - می‌پرسد: «آن امری را که
انتظار می‌بریم، کی خواهد بود؟» در جواب می‌فرماید:

«ای مهزم! دروغ گفته‌اند تعیین کنندگان وقت ظهور و هلاک شدند
عجله کنندگان در ظهور و نجات یافتند تسلیم شوندگان».

و در خبر دیگر حضرت می‌فرماید:

«هلكت المحاضير» قال: قلت «و ما المحاضير؟» قال: «المستعجلون

۱ - مکیال المکارم ج ۲، ص ۱۸۲.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

ونجا المقرَّبون». (الخبر)^۱

در رابطه با اقسام عجله مذموم و آنچه مترتب بر آن است، صاحب مکیال المکارم توضیح جالبی دارد به صفحه ۱۹۸ مراجعه شود.

۱۶ - صدقه دادن به نیابت حضرت و برای حفظ وجود آن حضرت، دلیل این کار همان مدح تصدق از سایر مؤمنین است. سید بن طاووس در کشف المحجّة از اموری که به فرزندش سفارش می‌فرماید: «والصدقة عنه قبل الصدقة عنك و عنك يعز عليك»^۲. یعنی: قبل از آنکه برای خود و عزیزانت صدقه دهی، برای آن حضرت صدقه بده.

۱۷ - حج کردن به نیابت آن حضرت. چنانچه در میان شیعیان در قدیم مرسوم بود و آن جناب تقریر فرمودند، چنان که محدث قمی در پنجمین وظیفه ذکر فرموده و صاحب مکیال المکارم در باب هشتم، ص ۲۱۳ آورده است.

۱۸ - تجدید بیعت کردن با آن حضرت هر روز و بعد از هر نماز. چنانکه بزرگان فرموده‌اند، مستحب است قرائت دعای «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ ضَاحِبَ الزَّمَانِ ...» هر روز بعد از نماز صبح رجوع شود به صفحه ۳۸۲.

۱ - غیبه نعمانی، ص ۱۰۴، باب ما امر به الشیعه.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۱۵۳، فصل ۱۵۰.

و از دعاهای مأثوره که مشتمل بر تجدید بیعت با صاحب الامر - علیه السلام - است، دعای معروف عهد است؛ که امام صادق - علیه السلام - فرمود: «هر کس چهل صباح این دعا را بخواند، از یاوران قائم ما باشد. و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و خداوند به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند» و آن دعا اولش این است:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ» رجوع شود به صفحه ۳۸۳.

۱۹ - تضرع و مسئلت از خداوند - تبارک و تعالی - به جهت حفظ ایمان و دین، از شبهات شیاطین و مشرکین و خواندن دعاهای وارده برای این کار از جمله دعای «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ» است که در صفحه ۲۸۹ گذشت.

و دیگر دعایی است که شیخ صدوق روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«زود است می رسد به شما شبهه، پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده و نجات نمی یابد در آن شبهه، مگر کسی که بخواند دعای غریق را». گفتم: «دعای غریق چگونه است!» فرمود:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ».

دیگر دعایی است طولانی که اولش این است: «اللَّهُمَّ لَا تَمْتَنِي مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ وَلَا تَزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي»^۱.

۲۰ - در هنگام شدائد و مصائب و مشکلات، استمداد و استعانت از حضرت نمودن. چنانکه محدث قمی می‌نویسد:

«در خبر ابوالوفای شیرازی است که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به او فرمود: که هر گاه در مانده و گرفتار شدی، پس استغاثه کن به حضرت حجّت - عَلَيْهِ السَّلَام - که او تو را در می‌یابد و او فریادرس است و پناه است از برای هر کس که به او استغاثه کند».

یک راه استمداد و استعانت، نوشتن رقعۀ حاجت است که قبلاً ذکر شد. و راه دیگر، خواندن نماز امام عصر - عَلَيْهِ السَّلَام - که مرحوم محدث قمی در مفاتیح بعد از نماز مسجد جمکران می‌نویسد:

«در نجم الثاقب از کتاب کنوز النجاح شیخ طبرسی نقل کرده که: بیرون آمد از ناحیۀ مقدسۀ حضرت صاحب الزمان - عَلَيْهِ السَّلَام - که هر کسی را به سوی حق تعالی، حاجتی باشد؛ پس باید بعد از نصف شب جمعه، غسل کند و به جای نماز خود رود و دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول بخواند سورۀ حمد را و چون به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» برسد، صد مرتبه آنرا تکرار کند و بعد از آنکه صد مرتبه تمام شود باقی سورۀ حمد را بخواند و رکوع و دو سجده بجا آورد و «سبحان ربّی العظیم و بحمده» را هفت مرتبه در رکوع بگوید و «سبحان ربّی الاعلی و بحمده» را در هر یک از دو سجده، هفت مرتبه بگوید و بعد از آن رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول به جا آورد و بعد از تمام شدن نماز این دعا را بخواند پس به درستی که حق تعالی البته حاجت او را برمی‌آورد، هرگونه حاجتی که باشد مگر آنکه حاجت او در قطع کردن صلۀ رحم باشد». و دعا اولش این است:

«اللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ ...» رجوع شود به صفحه ۳۸۸.

و در آخر دعا، به جای فلان بن فلان، نام شخصی را که از ضرر او می‌ترسد و نام پدر او را بگوید و از حق تعالی طلب کند که ضرر او را دفع نماید و کفایت کند پس به درستی که خداوند، البته کفایت ضرر او خواهد کرد، انشاء الله - تعالی - .

و بعد از آن به سجده رود و حاجت خود را مسئلت نماید و تضرع و زاری کند به سوی خداوند، همانا نیست مرد مؤمنی و نه زن مؤمنه که این نماز را بگذارد و این دعا را از روی اخلاص بخواند، مگر اینکه گشوده می‌شود برای او درهای آسمان برای برآمدن حاجات او، و دعای او مستجاب می‌گردد در همان وقت و در همان شب، هرگونه حاجتی که باشد. و این به سبب فضل و انعام حق تعالی است بر ما و بر مردمان.^۱

نویسنده گوید: باری باید عرض حاجت به حضرت نمود، چون امام زمان ماست و اوست غیاث المضطرّ المستکین چنانکه در زیارت مرویه آمده است.^۲ «و غیاثٌ لِمَنْ اسْتَغَاثَ بِهِ».

و چنانکه در قضیه ابی الوفاء در بحار و غیره است: «وهو الكهف الحسین و غیاث المضطرّ المستکین و ملجأ الهاربین».^۳

و باید توجه داشت که استغاثه به آن حجّت پروردگار، مقید به زمان نیست و کیفیت خاصّ و وقت مخصوص ندارد؛ بلکه آنچه مهمّ است در این راه، اصلاح قلب و توجه تامّ و توبه از گناهان و یقین ثابت و اعتقاد راسخ است؛ خداوند به همه ما این شرائط را عطا فرماید.

۱ - مفاتیح الجنان.

۲ - بحار، ج ۱۰۲، ص ۹۳.

۳ - الاقبال، ص ۶۸۷.

۲۱ - صبر بر اذیتها و تکذیبها و بلاهاست. صبر در زمان غیبت امام اقسامی دارد:

۱ - صبر در طولانی شدن غیبت و این که جزو شتاب زدگان و مستعجلین نباشد.

۲ - صبر بر آنچه به مؤمن می‌رسد، از اذیت و آزار مخالفین و مسخره‌گی و تکذیب آنها.

۳ - صبر بر انواع و اقسام بلیات و امتحانات که در آیه مبارکه زیر نیز آمده است:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ
وَالْأَمْوَالِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الْخ.»^۱

۴ - صبر نسبت به آنچه مؤمنین از بلاها دچارند و از دست ظالمین می‌کشند و انسان متمکن نیست که آنها را نجات دهد و دفع خطر از جان آنها نماید که در این هنگام جز صبر و دعا چاره‌ای نیست.



اوقات وحالات دعابه

حضرت مهدي

عجل الله تعالى فرجه الشريف

اوقات و حالاتی که سفارش شده برای دعای به حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه)

۱- بعد از هر نماز واجب:

دلیل بر آن روایاتی است که در این باره رسیده است. از جمله
شیخ صدوق از امام نهم - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: هرگاه
از نماز واجب فارغ شدی بگو:

«رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا، وَبِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ وَآلِيَّ، وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ،
وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى
وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَالْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيٍّ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - أئِمَّةً، اللَّهُمَّ وَلِيَّكَ الْحُجَّةَ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ،
وَمِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ مِنْ فَوْقِهِ، وَ مِنْ تَحْتِهِ. وَ اَمُدُّ لَهٗ
فِي عُمْرِهِ. وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ، الْمُنْتَصِرَ لِدِينِكَ، وَأَرِهِ مَا يُحِبُّ وَتَقَرَّبِهِ عَيْنُهُ
فِي نَفْسِهِ، وَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ فِي شِيعَتِهِ، وَ فِي عَدُوِّهِ، وَأَرِهِمْ مِنْهُ

مَا يَحْذَرُونَ وَ أَرِهِ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ [تُحِبُّ] وَ تَقْرُبُهُ عَيْنُهُ، وَ أَشْفِي بِهِ صُدُورَنَا،
وَ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ^۱.

و نیز روایتی که در اصول کافی آمده که اولش این است:
«رضیت بالله رباً و بمحمد نبیاً، و بالاسلام دیناً و بالقرآن کتاباً، و بفلان و
فلان ائمة الخ»^۲.

و نیز روایتی که در بحار الأنوار، آمده است.^۳
و روایتی که در مکارم الاخلاق ج ۲ ص ۳۳۱، در ادعیه مخصوصه
بعد از فرائض آمده و دیگر روایات که زیاد است.

۲ - هنگام نماز ظهر:

دلیل آن، روایتی است که صاحب مکیال المکارم (در ج دوم ص ۹)
از بحار و مستدرک^۴ از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کرده است.
و روایت دیگری که از عباد بن محمد المدائنی در همان کتاب است که
گفت: بر امام صادق - علیه السلام - در مدینه وارد شدم در وقتی که، نماز
واجب ظهر را تمام کرده بود. دستهای مبارک را به سوی آسمان بالا برد و
این دعا را خواند:

«أَيُّ سَامِعٍ كُلِّ صَوْتٍ، أَيُّ جَامِعٍ كُلِّ فَوْتٍ، أَيُّ بَارِعٍ كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ،
أَيُّ بَاعِثٍ، أَيُّ وَاوِثٍ، أَيُّ سَيِّدِ السَّادَةِ، أَيُّ إِلَهِ الْإِلَهِةِ، أَيُّ جَبَّارِ الْجَبَابِرَةِ،
أَيُّ مَالِكٍ (مَلِكٍ - خ ل) الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَيُّ رَبِّ الْأَرْبَابِ، أَيُّ مَلِكِ الْمُلُوكِ،

۱ - فقیه، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۹۶۰.

۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴۸.

۳ - بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۶۱.

۴ - بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۷۷ و مستدرک، ج ۱، ص ۳۴۸.

أَيُّ بَطَاشٍ، أَيُّ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ، أَيُّ فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ، أَيُّ مُخْصِي عَدَدِ
الْأَنْفَاسِ وَ تَقْلِ الْأَقْدَامِ، أَيُّ مَنْ السَّرُّ عِنْدَهُ عَلَانِيَةً، أَيُّ مُبْدِيٍّ، أَيُّ مُعِيدٍ.
أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَى
نَفْسِكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ
بِفِكَارِكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَ أَنْجِزْ لِي وَلِيِّكَ وَابْنَ نَبِيِّكَ، الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ،
وَآمِينِكَ فِي خَلْقِكَ، وَ عَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ عَلَيْهِ
صَلَوَاتُكَ وَ بَرَكَاتُكَ، وَ عَدَّهُ.

اللَّهُمَّ أَيَّدْهُ بِنَصْرِكَ، وَانصُرْ عَبْدَكَ، وَ قَوِّ أَصْحَابَهُ وَ صَبِّرْهُمْ وَ افْتَحْ لَهُمْ مِنْ
لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ أَمْكِنُهُ مِنْ أَعْدَائِكَ، وَ أَعْدَاءِ رَسُولِكَ،
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

راوی گفت: «به حضرت عرض کردم: جانم فدایت این دعا را برای
خود نمودی؟»

فرمود: «دعا کردم برای نور آل محمد، و سابق آنها، و منتقم از اعداء
آل محمد به امر خداوند».

پرسیدم: «قربانت کردم چه وقت خارج می شود؟»

فرمود: «هرگاه بخواهد کسی که برای اوست خلق و امر (خدا)».

پرسیدم: آیا برای او و آمدنش علامت و نشانه‌ای است؟»

فرمود: «آری، علامات پراکنده».

پرسیدم: «مثلاً؟»

فرمود: «خروج رایت و پرچم از مشرق^۱ و پرچم از مغرب. و فتنه‌ای
که سایه می افکند بر اهل زوراء و خروج شخصی از فرزندان عمویم زید

در یمن. و انتهاب ستاره بیت (غارت کردن پرده کعبه) و انجام می دهد خداوند هر چه بخواهد. انتهی».

در اینجا نکاتی قابل دقت است:

- ۱ - مرحوم مجلسی در بحار الأنوار^۱، بیان فرموده که در کتابهایی مثل مصباح شیخ و بلد الامین و جنة الامان، این دعا بیان شده است؛ لیکن به جای «ای سامع»، «یا سامع» آمده و همچنین در کل جملات به جای «ای»، «یا» آمده است.
- ۲ - زوراء هم به بغداد اطلاق شده و هم به تهران.
- ۳ - و از این دعا استفاده می شود: استحباب بلند کردن دو دست در حال دعا برای حضرت.
- ۴ - استحباب حمد و ثنای الهی قبل از دعا.
- ۵ - استحباب صلوات بر محمد و آتش قبل از طلب حاجت.
- ۶ - تطهیر نفس از گناه به سبب استغفار و نحو آن، تا اینکه مستعد برای اجابت باشد.
- ۷ - مقصود از ولی مطلق در لسان اهل بیت و دعای آنها همان وجود مولایمان صاحب الزمان - علیه السلام - است.
- ۸ - مستحب بودن دعا در حق او و اصحاب و انصار اوست.
- ۹ - امام شاهد هر اعمال و کارهای بندگان است و بینای به کار آنهاست در هر حال. و این از عبارت «و عینک فی عبادک» بر می آید.
- ۱۰ - از القاب آن حضرت (نور آل محمد) است که در روایات

دیگر نیز آمده و محقق نوری بعضی از آن روایات را در کتاب

«نجم الثاقب» آورده است.^۱

۱۱ - زمان ظهور آن حضرت از اموری است که مخفی است.

۱۲ - و این علامت ذکر شده از علائم محتومه نیست به دلیل اینکه

فرمود: «و يفعل الله ما يشاء».

۳ - بعد از نماز عصر:

دلیل آن را سید بن طاووس در کتاب فلاح السائل در نوافل عصر ذکر

فرموده است به این بیان:

«از مهمات بعد نماز عصر، اقتدا به مولایمان حضرت موسی بن جعفر
الکاظم - علیه السلام - و دعا برای آقایمان مهدی - علیه السلام - است.
چنانکه محمد بن بشیر ازدی، از احمد بن عمر الکاتب، از حسن بن
محمد بن جمهور القمی، از پدرش محمد بن جمهور، از یحیی بن فضل
نوفلی، روایت کرده که گفت: وارد شدم بر ابی الحسن موسی بن جعفر
- علیه السلام - در بغداد در وقتی که از نماز عصر فارغ شده بود. پس بلند
فرمود دستها را به آسمان و شنیدم این دعا را می خواند:

«أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، وَأَنْتَ اللَّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، إِلَيْكَ زِيَادَةُ الْأَشْيَاءِ وَتُقْصَانُهَا وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَ
الْخَلْقَ بِغَيْرِ مَعُونَةٍ، مِنْ غَيْرِكَ، وَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِمْ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، مِنْكَ
الْمَشِيئَةُ وَإِلَيْكَ الْبَدَاءُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، قَبْلَ الْقَبْلِ وَخَالِقَ الْقَبْلِ، أَنْتَ
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بَعْدَ الْبَعْدِ وَخَالِقَ الْبَعْدِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ تَمْحُو

۱ - نجم الثاقب، ص ۷۶.

۲ - بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۸۰، به جای «خلقت الخلق»، «خلقك» آمده است.

مَا تَشَاءُ، وَتُثَبِّتُ، وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، غَايَةُ كُلِّ شَيْءٍ وَ
 وَارِثُهُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، لَا يَعْزُبُ عَنْكَ الدَّقِيقُ، وَلَا الْجَلِيلُ، أَنْتَ اللَّهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا تَخْفَى عَلَيْكَ اللُّغَاتُ، وَلَا تَشَابَهَ عَلَيْكَ الْأَصْوَاتُ، كُلُّ يَوْمٍ أَنْتَ
 فِي شَأْنٍ، لَا يَشْغُلُكَ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَأَخْفَى، دَيَّانُ يَوْمِ الدِّينِ
 مُدَبِّرُ الْأُمُورِ، بَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، مُخَبِّي الْعِظَامِ وَهِيَ رَمِيمٌ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ
 الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ، الْحَيِّ الْقَيُّومِ، الَّذِي لَا يَخِيبُ مَنْ سَأَلَكَ، وَأَنْجِزْهُ مَا
 وَعَدْتَهُ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

به حضرت عرض کردم: «کیست کسی که برایش دعا می‌کنید؟»

فرمود: «مهدی از آل محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -».

سپس قسمتی از صفات او را بیان کرد و فرمود: «پدرم فدای آن که
 وسیع و گشاده است شکم او و ابروهایش پیوسته است. ساقهایش نازک و
 بین دو شانهاش فاصله دارد، گندم‌گون سبزه است و در عین گندم‌گونی
 زردی از بیداری شب دارد. پدرم فدای آن که ستارگان در شب او را به
 حال سجده و رکوع می‌بینند. پدرم فدای آن کس که در راه خدا ملامت
 کننده‌ای او را نگیرد؛ چراغ نورانی شب تاریک. پدرم فدای آن کس که
 قیام کننده است به امر الهی».

عرض کردم: «کی ظاهر می‌شود؟»

فرمود: «هرگاه دیدی لشکر را به انبار به شاطی الفرات و صرّاء و دجله،
 و ویرانی پُل کوفه و سوزاندن بعضی از خانه‌های کوفه، پس هرگاه دیدی
 اینها را پس به درستی که خدا انجام می‌دهد هر چه را بخواهد. غلبه
 کننده‌ای نیست در کار خدا و تعقیب کننده‌ای در حکم او».^۱

۴ - بعد نماز صبح:

چنانکه مرحوم مجلسی در مقباس (ص ۶) در تعقیب نماز صبح بیان فرموده که قبل از آنکه با کسی حرف بزنی صد مرتبه می‌گویی:

«يَا رَبِّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ».

۵ - در قنوت نمازها:

چنانکه دلیل آن قنوت‌های مأثوره از ائمه - عليهم السلام - است که به خاطر طولانی بودن، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم و طالبین را رجوع می‌دهیم به کتاب مکیال المکارم، جلد دوم، صفحه چهاردهم به بعد.

۶ - هر صبح و شام:

چنانکه مرحوم کلینی از امام صادق - عليه السلام - حدیثی نقل نموده که خوانندگان می‌توانند به کتاب ایشان مراجعه فرمایند.^۱

و نیز توفیق امام یازدهم به پدر شیخ صدوق که فرموده: «واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجكم».

۷ - روز پنجشنبه:

شاهد بر اهتمام در این روز به دعای بر ولی عصر - ارواحنا فداه - بیانی است که سید در «جمال الأسبوع» دارد.

ایشان فرموده: از وظایف روز پنجشنبه این است که: مستحب است انسان در آن روز هزار مرتبه صلوات فرستد بر محمد و آل او. و مستحب است بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ». و در همانجا فرموده ذکر زیر را صد مرتبه می‌گویی و در آن ثواب زیادی است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَاهْلِكَ عَدُوَّهُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»^۱.

و علاوه شاهد بر این معنی روایاتی است که دلالت دارد روز پنجشنبه روز عرض اعمال است به خدمت پیغمبر و ائمه اطهار. و در بعضی از نسخه‌ها دارد که امام دعا می‌کند به موالیان خود. پس سزاوار است مؤمن نیز مولای خود را در دعا یاری دهد.

روایات عرض اعمال زیاد است و در کتابهای «اصول کافی»^۲، «البصائر»^۳ و «تفسیر البرهان»^۴ و غیره بیان شده است.

۸ - شب جمعه:

چنانکه مرحوم شیخ طوسی در کتاب «مختصر المصباح» (صفحه ۱۲۲) نقل کرده، در وظایف شب جمعه فرموده: و می‌گویی در صلوات بر پیامبر:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَاهْلِكَ عَدُوَّهُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ».

۱ - جمال‌الاسبوع، ص ۱۷۹.

۲ - ج ۱، ص ۲۱۹.

۳ - جزء ۹، باب ۴، ص ۴۲۴.

۴ - ج ۲، ص ۱۵۲.

این صلوات را صد مرتبه یا هر چه بتوانی می خوانی. و نیز نماز امام زمان در شب جمعه که در مفاتیح الجنان مذکور است.

۹- روز جمعه:

تمام روز جمعه دعا برای وجود اقدس امام زمان - ارواحنا فداه - تأکید و سفارش شده است؛ چون روز جمعه از جهات بسیاری مخصوص و منسوب به حضرتش می باشد:

اول: ولادت آن حضرت در طلوع فجر روز جمعه اتفاق افتاده است.
دوم: منصب امامت در این روز به آن حضرت (ظاهراً) منتقل شده است.

سوم: ظهور آن سرور در روز جمعه واقع می شود.

چهارم: ظفر و استیلای آن حضرت بر دشمنان مانند دجال و لشکر سفیانی مطابق با روز جمعه می شود.

پنجم: جمیع خصوصیات که برای هر یک از معصومین - علیهم السّلام - در رابطه با روز جمعه است مزید اختصاص آن می شود به حضرت علی - علیه السّلام - و غدیر خم و ...

فایده دعا برای امام زمان (ارواحنا فداه)

ممکن است بعضی سؤال کنند فواید و ثمرات دعا نمودن ما به امام زمان - علیه السلام - چیست و چه آثاری دارد؟
در جواب باید گفت: دعا آثار زیاد و فواید بی شماری دارد که بعضی از آنها عبارتند از:

۱ - وجود امام زمان - علیه السلام - از نعمتهای عظیمه الهی است که امام هفتم در تفسیر آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۱ فرمود: «نعمت ظاهره امام ظاهر و نعمت باطنه امام غایب است. پس شکر این نعمت بزرگ واجب و لازم است و آن حاصل می شود به دعا برای آن حضرت و تعجیل در فرج آن بزرگوار؛ چون یک نوع شکر نعمت اقبال به نعمت است چنانکه اعراض از آن و قدر نداشتن کفران است.»
و این فرموده امام چهارم است که فرمود: «و اما حق صاحب نعمت و احسان بر تو پس این است که او را شکر کنی و نعمت و احسان او و نام او را به نیکویی ببری. و خالص گردانی از برای او دعا کردن را مابین خود و خدای خودت که اگر چنین کردی شکر کرده ای او را در پنهان و آشکار»^۲.

۱ - سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲ - مکارم الاخلاق، ص ۴۵۹.

۲ - با دعا بر آن بزرگوار اظهار محبت و دوستی به آن حضرت می‌نماییم که این کار باعث نجات انسان می‌گردد.

۳ - آن سرور ولی و آقا و مولای ماست و وظیفهٔ پیروان اوست دعای به ولی نعمت و مولای خودشان.

۴ - با دعا بر آن حضرت خود را به آن بزرگوار نزدیک می‌کنیم و باعث می‌شود از این راه تقرب به او پیدا نماییم.

۵ - دعا بر آن حضرت و طلب تعجیل فرج آن بزرگوار دلیل انتظار است و آن افضل اعمال است در زمان غیبت به مقتضای روایات زیاد، از جمله حدیث مشهوری که منسوب به پیغمبر است که فرمود:
«افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله - عزوجل -». و موجب می‌شود که خدا آمدن آن حضرت را جلو بیندازد.

۶ - دعای بر امام زمان موجب یاد و ذکر آن بزرگوار است و آن از عبادات محسوب می‌گردد و احیای امر و اعلاای ذکر است.

۷ - دعا بر ولی عصر باعث دوری شیطان می‌گردد چنانکه از امام هفتم نقل شده که فرمود: «هرگاه در مجلسی ذکر خدا و ذکر فضل ما اهل بیت شد، شیطان از شدت الم و غم به فزع و ناله می‌آید و چون ملائکه

احساس ناله او می کنند بر او لعنت می نمایند»^۱.

۸- دعا برای امام زمان موجب خوشحالی و سرور قلب آن بزرگوار و سایر ائمه، بلکه پیامبر و حضرت فاطمه و علی - صلوات الله علیهم اجمعین - می گردد.

۹- دعا برای فرج امام زمان باعث خشنودی مؤمنین می گردد و این خود عبادت است. «احبّ اعمال به سوی خدای - عزّوجلّ - ادخال سرور هر مؤمن است»^۲.

۱۰- امر به دعا شده و این دعا سبب فرج شخص دعا کننده است. به مقتضای توفیق رفیع مروی در احتجاج که به دست شیخ جلیل محمدبن عثمان العمری (ره) بیرون آمده است: «واکثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فانّ ذلك فرجکم»^۳.

یعنی: «بسیار دعا کنید برای تعجیل در فرج من؛ زیرا همین فرج شماست».

هر کس می خواهد به اثرات دعا بر آن حضرت بیشتر آگاه شود مراجعه کند. به کتاب «آداب الجمععات» تألیف مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، ص ۲۶۰.

چون غالب دعاها و صلوات روز جمعه مشتمل است بر دعای به وجود

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۸۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۳- احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۴.

حضرت مهدی - ارواحنا فداه - لذا به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - دعای ندبه که این دعا مشتمل است بر عقاید حقّه و تأسف بر غیبت حضرت قائم - علیه‌السلام - که مرحوم مجلسی در کتاب «زادالمعاد» فرموده:

«به سند معتبر از حضرت صادق - علیه‌السلام - منقول است که:

سنت است این دعای ندبه را در چهار عید، یعنی روز جمعه، روز عید فطر، روز عید قربان و روز عید غدیر بخوانند».

۲ - هر کس بعد از نماز ظهر و نماز صبح در روز جمعه و غیر جمعه بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ». نمیرد تا حضرت قائم - علیه‌السلام - را دریابد.

و اگر صد مرتبه این صلوات را بخواند خداوند شصت حاجت او را بر آورد؛ سی حاجت از دنیا و سی حاجت از حاجات آخرت.^۱

۳ - صلواتی که منسوب است به «ابوالحسن ضراب اصفهانی» که مرحوم شیخ و سید در اعمال عصر روز جمعه آن را ذکر نموده‌اند و مرحوم سید فرموده که: «این صلوات مروی از مولای ما حضرت مهدی - صلوات‌الله علیه - است.

و اگر تعقیب عصر روز جمعه را به جهت عذری ترک کردی پس این صلوات را ترک مکن، به خاطر امری که مطلع کرده ما را خداوند - جل جلاله - به آن ...» رجوع شود به صفحه ۳۷۵.

۴ - زیارت آن حضرت که اولش این است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» رجوع شود به صفحه ۳۸۹.

۱۱ - عید نوروز:

از اوقاتی که تأکید شده در آن، دعا به ولی عصر و ظهور آن حضرت و طلب فرج آن بزرگوار، «روز نوروز» است. دلیل آن روایت معلی بن خنیس است از امام صادق - علیه السلام - که فرمود: «روز نوروز همان روزی است که ظاهر می شود در آن روز قائم ما اهل بیت و ولایة امر و پیروز می کند خداوند او را بر دجال و به دار می کشد او را در کناسه کوفه. و نیست هیچ روز نوروزی الا اینکه ما متوقع فرجیم در آن روز...»^۱

۱۲ - روز عرفه:

که شاهد آن دعای امام زین العابدین - علیه السلام - است در صحیفه، و دعای مولای ما حضرت صادق - علیه السلام - است.^۲

۱۳ - عید فطر:

شاهد تأکید دعا در آن، دعایی است که در کتاب «الاقبال» برای رفتن به سوی نماز فطر یا اضحی آمده است: و نیز از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است: «هیچ روز عید فطر و قربانی نیست مگر آنکه تجدید می شود حزن ائمه، چون حقشان را در دست غاصبین می بینند».^۳

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸. و زاد المعاد، اعمال النوروز، ص ۵۲۳.

۲ - الاقبال جزء اول، ص ۱۳۵۰. و زاد المعاد، ص ۲۷۰.

۳ - فروع کافی، ج ۴، ص ۱۶۹، ح ۲، (نقل به معنی).

بنابراین، سزاوار است برای مؤمن که الحاح کند در طلب ظهور امام زمان جهت رفع حزن ائمه.

۱۴ - عید قربان:

به دلایلی که در رابطه با عید فطر نوشته شد.

۱۵ - روز دحوالارض:

یعنی: روز بیست و پنجم از ماه ذی القعدة که صاحب کتاب اقبال در آن کتاب و نیز مرحوم مجلسی در زادالمعاد ضرورت دعای برای حضرت را نقل فرموده‌اند.^۱

۱۶ - روز عاشورا.

۱۷ - شب نیمه شعبان:

چون این شب ولادت با سعادت آن مهر درخشان و خورشید ولایت است؛ و سزاوار است اهل ایمان مشغول شوند به دعای بر آن حضرت و فرج آن بزرگوار را از خداوند بخواهند که در روایات وارد شده دعا در آن شب مستجاب می‌گردد. و مهمترین دعا همین دعاست.

۱۸ - روز نیمه شعبان:

که حضرتش در حین ولادت خود سر بر سجده نهاد و فرمود:
 «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَأْتِمِّمْ لِي أَمْرِي، وَ ثَبِّتْ وَطْأَتِي، وَ اَمْلَأْ الْأَرْضَ
 بِبِي عَدْلًا وَ قِسْطًا»^۱.

۱۹ - تمام ماه مبارک رمضان:

روز و شبهای ماه مبارک رمضان، مخصوصاً شبهای آن از اوقاتی
 است که تأکید شده جهت دعا به وجود امام عصر - علیه السلام -؛ چون ماه
 دعاست. و امر شده جهت دعای افتتاح در شبهای آن که از دعاهای نفیس
 و باارزش است و جامع مطالب دنیا و آخرت و دعا به امام زمان
 - علیه السلام - می باشد.

و شاهد دیگر دعای مروی در کتاب شریف «اقبال»^۲ و «زاد المعاد»^۳ از
 امام سجاد است که اولش این است:

«اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ مِي رَسَدَ بِي اِيْنَ جَمَلِهِ: اسْئَلُكَ اِنْ تَنْصُرْ خَلِيْفَةَ
 مُحَمَّدٍ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ، وَالْقَائِمِ بِالْقِسْطِ مِنْ اَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
 وَاعْظِفْ عَلَيْهِمْ نَصْرَكَ».

شاهد دیگر روایت مرحوم کلینی است از اهل بیت، که تکرار می کنی
 در شب ۲۳ از ماه رمضان این دعا را چه در سجده و چه در حال قیام یا
 نشسته و به هر حال و در تمام ماه کلاً و هر نحو که ممکن بود

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳.

۲ - اقبال، ص ۹۲.

۳ - زاد المعاد، ص ۱۴۴.

وهرجا که توانستی از روزگار می‌گویی بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر:
 «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَلِيًّا وَدَلِيلًا وَرَافِعًا وَنَاصِرًا، وَ
 دَلِيلًا وَقَائِدًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا، وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^۱.

این حدیث دلالت دارد که هر چند این دعا در همه وقت خوب است لیکن در ماه رمضان و در شب ۲۳ ماه مبارک رمضان تأکید بیشتر شده. و این به خاطر عظمت آن شب است که بعضی تصریح کرده‌اند به اینکه شب قدر همان است که ملائکه و روح نازل می‌شوند و آن شب از، هزار ماه بهتر است. شب ششم، روز هشتم، شب دوازدهم، روز سیزدهم، روز هیجدهم، شب نوزدهم و روز بیست و یکم خصوصاً بعد از نماز صبح هر کدام دعای مخصوص برای امام زمان هست که طالبین می‌توانند به کتاب شریف «مکیال المکارم» ج ۲ ص ۴۲ به بعد مراجعه کنند.

۲۰ - بعد از ذکر مصیبت سیدالشهدا (علیه السلام):

که صاحب مکیال المکارم می‌نویسد: بعضی از رفقای صالحم نقل کرده‌اند که: امام عصر را در عالم رویا زیارت نموده، و حضرت فرموده‌اند: «[قریب به این جمله] من دعا می‌کنم مؤمنی را که یاد مصیبت جدم حسین - علیه السلام - نماید سپس برای من دعا کند به تعجیل فرج و تاییدم».

و از اینجا به دست می‌آید که: یکی از اوقات تأکید دعا بر آن حضرت ماه محرم است مخصوصاً دهه عاشورا.

۱ - فروع کافی، ج ۴، کتاب الصیام، باب الدعاء، ص ۱۶۲، ح ۴.

۲۱ - وقت گریه از خوف خدا:

که از بهترین حالات است و مظان استجابات دعا، و شاید آن روایتی است که در وسائل الشیعه رسیده: منصور بن یونس بزرگ از حضرت صادق - علیه السلام - درباره شخصی که در نماز واجب از خوف خدا گریه می‌کند یا تباکی می‌کند سؤال کرد؛ حضرت فرمود: «به خدا نورچشم من است». و سپس فرمود: «هرگاه این حالت به او دست داد مراهم یاد کند»^۱. روشن است که حضرت امر کرده‌اند به دعا؛ چون امام زمان اوست و بر او حق دارد. پس سزاوار است برای، هر مرد و زن مؤمن که عمل به این حدیث نماید نسبت به امام زمان خودش و دین خود را به آن حضرت از این راه ادا نماید.

۲۲ - در شدائد و بلیات:

دعای بر آن بزرگوار نوعی توسل است به آن حضرت؛ و این وسیله نجات است. «واکثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجکم».

۲۳ - روز عید غدیر:

چون آن روزی است که مخصوص کرده در آن امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین را به ولایت بر مؤمنین و خلافت خاتم النبیین و همین ولایت است که به مولایمان امام زمان انتقال یافته است. و شاهد آن، دعاهایی است که در کتاب اقبال^۲ ذکر شده است.

۱ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۵۰.

۲ - اقبال، جزء اول، ص ۴۸۰ و ۴۹۲.

مکانهایی که سفارش شده برای دعای به ولی عصر (ارواحنا فداه)

همانگونه که در اوقات و ازمنه مخصوص تأکید به دعا شده، همچنین است مکانهای مخصوص که طبق روایات، دعا برای آن حضرت در آنها سفارش شده است.

۱ - مسجد الحرام:

دلیل آن علاوه بر آنکه از مظان اجابت دعاست و سزاوار است اهتمام دعا در آنجا به خاطر اهمیت آن نزد خداوند دعایی است که وارد شده است.

شیخ صدوق فرموده: حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل که گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن جعفر حمیری (ره) گفت: پرسیدم، از محمد بن عثمان عمری (ره) که، آیا حضرت صاحب را ندیدی؟ گفت: چرا، و آخرین پیمان من به او نزد خانه خدا بود که می فرمود: «اللهم انجزلی ما وعدتني»^۱.

و در همان کتاب ذیل حدیث دهم آمده که: دیدم حضرت را در حالی که پرده کعبه را در مستجار گرفته بود و می فرمود: «اللهم انتقم لی من اعدایی».

۲ - عرفات:

در محل وقوف. و دلیل آن روایت از حضرت صادق - علیه السلام - است که در اعمال روز عرفه آمد.

۳ - سرداب:

یعنی: سرداب غیبت در سامرا. و دلیل آن اهتمام به دعا در آن مکان است به حسب آنچه در کتب روایات آمده است.

۴ - مقامات منسوب به آن حضرت:

مشاهد و مواقف مبارکه‌ای که حضرت در آنجا ایستاده بوده‌اند؛ مثل مسجد کوفه، مسجد سهله، مسجد صعصعه، و مسجد جمکران.

۵ - حرم امام حسین (علیه السلام):

دلیل آن علاوه بر عقل، روایتی است که در «کامل الزیارات» از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است.

۶ - حرم حضرت رضا (علیه السلام):

چنانکه در کامل الزیارات آمده بعد از نماز بر هر یک از ائمه - علیهم السلام - می‌گویی: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّكَ وَالْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ، صَلَوَةٌ نَامِيَةٌ، بَاقِيَةٌ، تُعَجِّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا...»^۱.

۷- حرم عسکریین (علیهما السلام) در سامرا:
چنانکه در زیارت این دو امام در کامل الزیارات آمده است:
«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجَنَا مَعَ فَرَجِهِمْ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

۸- حرم هر یک از ائمه (علیهم السلام):
چون از اماکن باشرافت و بافضیلت هستند و دلیل آن در کامل
الزیارات آمده است.^۲

و باید گفت، این دعا از مهمترین دعاهایی است که از اهم وظایف مردم
است، در هر مکان بخوانند: «فِي يُبُوتِ أَذِنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُدَكَّرَ فِيهَا
اسْمُهُ»^۳.

باید توجه داشت: نائل شدن به فوز زیارت حضرت و توجه و عنایت
آن بزرگوار و دعا کردن شرائطی دارد؛ از جمله:

- ۱- مداومت بر دعای حضرت به تعجیل فرج و ظهورش.
 - ۲- تهذیب نفس از آنچه مانع قبولی عبادات و دعاهاست، از
صفات پست؛ مثل کبر، حسد، غیبت، نمّامی و ...
 - ۳- داشتن تقوا که خداوند فرموده: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۴.
- و همانگونه که برای تقوا، درجاتی است، برای قبولی آن نیز درجاتی است.

۱- کامل الزیارات، ص ۳۱۴.

۲- کامل الزیارات، باب ۱۰۴، ص ۳۱۵.

۳- سوره نور، آیه ۳۶.

۴- مائده، آیه ۲۷.

۴ - در دعا آنچه را که از ائمه رسیده و ماثورات مقدم بدارد و چیزی را بر آنها به قصد ورود زیاد نکند؛ و حتی زیاده به قصد مطلق الذکر را هم بعضی جایز ندانسته‌اند.

۵ - مستحب است برای دعا دستها را بلند کند.

۶ - مستحب است مسلمانان برای دعا اجتماع کنند. چنانکه امام صادق فرمود: «نیست هیچ گروه چهل نفری که بخوانند خدای را در امری مگر آنکه خدا مستجاب کند برای آنها. پس اگر چهل نفر نبود چهار نفر خدا را ده مرتبه بخوانند تا خدا مستجاب فرماید. و الا یک نفر خدا را چهل مرتبه بخواند خدا دعایش را مستجاب می‌نماید».^۱



انتظار فرج

حضرت مهدی

عجل الله تعالى فرجه الشريف

انتظار فرج

یکی از مسائل قابل توجه در مورد امام عصر - ارواحنا فداه - که اهل قلم و بیان بایستی درباره آن فعالیت زیاد داشته باشند، موضوع «انتظار فرج» است. در باره این موضوع، می توان به سه نکته زیر اشاره کرد:

الف - ثواب و پاداش و اجر کسانی که منتظر فرج امام عصر هستند.

ب - منتظر به چه کسی گفته می شود و معنی انتظار چیست؟

ج - آثار انتظار فرج کدام است؟

الف - انتظار فرج و ثواب آن و مدح شیعه در زمان غیبت.

روایات زیادی در این باره رسیده که در کتابهای بزرگان جمع آوری شده و ما به قسمتی از این روایات که مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار بیان کرده اکتفا می کنیم:

۱ - عن الرضا - عليه السلام - عن آبائه - عليهم السلام - قال: قال رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - «افضل اعمال امتى انتظار فرج من الله - عزوجل -». ^۱

امام رضا از پدران و الامقامش از پیامبر اسلام روایت کرده که فرمود: «از با فضیلت ترین اعمال امت من، انتظار فرج از سوی خداوند است».

- قال امير المؤمنين - عليه السلام - : «انتظروا الفرج ولا تياسوا من روح الله، فان احب الاعمال الى الله - عزوجل - انتظار الفرج». ^۲

حضرت علی - عليه السلام - فرمود: «منتظر فرج باشید از نسیم الهی مایوس نباشید؛ زیرا محبوب ترین اعمال در نزد خداوند بزرگ انتظار فرج است».

- قال رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - : «افضل العباداة انتظار الفرج». ^۳

پیامبر اکرم فرمود: «از بالاترین عبادات، انتظار فرج می باشد».

۴ - عن علاء بن سیابة قال: قال ابو عبد الله - عليه السلام - : «من مات منكم على هذا الامر منتظراً له كان كمن كان فى فسطاط القائم - عليه السلام -». ^۴

علاء بن سیابه از امام صادق - عليه السلام - روایت کرده که فرمودند: «هر کس از شما بمیرد بر این امر، در حالی که به انتظار [فرج] باشد مانند کسی است که در چادر و خیمه قائم - عليه السلام - باشد».

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۲ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۴ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۵ - عن مالك بن أعين قال، قال ابو عبدالله - عليه السلام - : «إن الميِّت منكم على هذا الأمر، بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله».^۱

مالك بن اعین از امام صادق - علیه السلام - روایت می کند که حضرت فرمود: «همانا هر کس از شما بمیرد بر این امر (انتظار فرج)، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر می زند».

۶ - عن محمد الواسطي، عن ابي الحسن، عن آبائه - عليهم السلام - ان رسول الله - صلى الله عليه وآله - قال: «افضل اعمال امتي انتظار الفرج من الله - عز وجل -».^۲

محمد واسطی از ابی الحسن از پدرانش - علیهم السلام - از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت کرده که فرمود: «با فضیلت ترین اعمال امت من، انتظار بردن فرج است از سوی خداوند بزرگ».

۷ - عن السكوني عن ابي عبدالله، عن آبائه، عن امير المؤمنين - عليه السلام - قال: «افضل عبادة المؤمن انتظار فرج الله».^۳

سکونی از امام صادق از پدرانش از امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت کرده که فرمود: «بالاترین عبادت مؤمن انتظار فرج الهی است».

ب - منتظر کیست و معنی انتظار چیست؟

انتظار کیفیتی است نفسانی که حالت آمادگی و تهیة ابزار برای شخص منتظر را حاصل می گرداند. و ضدش ناامیدی و یأس می باشد.

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۸ و ۱۳۱.

۳ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۸ و ۱۳۱.

پس هر اندازه حالت انتظار زیادتر شود آمادگی نیز زیادتر می‌شود. همچون کسی که منتظر آمدن مسافری است، هر اندازه بیشتر آمدنش را متوقع باشد و منتظر، آمادگی و التهابش نیز زیادتر می‌شود. تا جایی که گاه منجر به بیخوابی می‌گردد. و هر قدر شخصی را که به انتظارش می‌باشد محبوبتر باشد، حالت انتظار و آمادگی شدیدتر می‌گردد.

مؤمن منتظر قدوم امام زمان - ارواحنا فداه - هر قدر حالت انتظار و امیدش زیادتر باشد، شور و شوق و آمادگی او زیادتر می‌گردد.

و مقصود از حالت آمادگی، ورع و تقوا و تهذیب نفس از اخلاق پست و عادت دادن خود به اخلاق حمیده و نیکو می‌باشد. تا از این راه به فوز زیارت مولایش مشرف و به دیدار جمال دل آرای او موفق شود.

چنان که ابی بصیر از امام صادق - علیه السلام - که فرمود: «هر کس خوشحال است که از اصحاب امام زمان - علیه السلام - باشد باید منتظر باشد و از روی ورع عمل کند دارای محاسن اخلاق باشد. اینچنین شخص اگر بمیرد و امام زمان بعد از او ظاهر شود از نظر پاداش، اجر کسی را دارد که امام زمان - علیه السلام - را درک کرده است.

و مخفی نیست که درجات ثواب منتظر امام زمان - علیه السلام - به تناسب درجات انتظار شخص منتظر است.

ج - آثار انتظار فرج امام زمان - علیه السلام - :

از نظر روانی امید در تمام جوانب زندگی مایه ایجاد دلگرمی و تشویق به کارهاست. و اصولاً هر کس که دنبال کاری می‌رود و هر زحمتی را متحمل می‌شود عاملش امید است. امید انسان را وادار به کار و دلگرم به فعالیت می‌نماید. اداری، بازاری، دانشجو، زارع، کشاورز، همه و همه در سایه امید، به کار خود ادامه می‌دهند. و اگر برای لحظه‌ای چراغ امید

در دلها خاموش شود و جای آن را یأس و ناامیدی بگیرد تنبلی، بیکاری و دلسردی در کارها جای آن را می‌گیرد. لذا در حدیث نبوی آمده است: «الأمل رحمة لامتی ولولا الأمل مارضعت والدّة ولدّها، ولا غرس غارث شجرا».

یعنی: امید رحمتی است برای امت من که اگر نبود، هیچ مادری حاضر نبود حتی فرزندش را شیر دهد. و هیچ دهقانی حاضر نبود درختی را بکارد.

انتظار به آینده بهتر، انسان را دلگرم به زندگی می‌نماید و باعث تلاش بیشتر می‌گردد.

به همین جهت خود انتظار فرج، یک نوع فرج و گشایش است که امام نیز می‌فرماید: «انتظار الفرج من الفرج».^۱

یعنی: «انتظار فرج، گشایش است در زندگی».

بعلاوه انتظار آمدن امام زمان - علیه السلام - برای منتظر، حالت آمادگی بهتر ایجاد می‌کند و او را می‌سازد. چون شخصی می‌تواند خود را منتظر امام - علیه السلام - بداند که از نظر اخلاق و دین و تقوا و صفات برجسته انسانی و تهذیب نفس، ممتاز باشد.

به همین جهت است که ابو خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - نقل می‌کند که حضرت فرمود: «غیبت دوازدهمین جانشین پیغمبر، طولانی خواهد شد. ابو خالد! کسانی که قائل به امامت آن آقا باشند و انتظار ظهورش را بکشند بهترین مردم، هر زمانند؛ زیرا خداوند عزیز آنقدر به آنها عقل و فهم و درک عنایت فرموده که غیبت

امام در نظر آنها چون زمان حضور وجود امام است. آنها در این زمان چون جنگجویان در مقابل پیغمبرند. واقعاً آنها ارادت به ما دارند و شیعیان واقعی ما هستند و راهنمایان به سوی دین خدایند در پنهان و آشکار. و انتظار فرج از بزرگترین گشایشهاست».^۱

تعداد یاران حضرت ولی عصر (عج)

صاحب منتخب التواریخ می نویسد: فاضل کامل شیخ فضل الله بن شیخ محمد باقر قاینی بیرجندی در کتاب «مصابیح الأحزان فی اشراف قیام صاحب الزمان - علیه السلام -» از کتاب «حجّة» سید هاشم بحرانی نقل فرمود، وروایتش مفصل است و در آن روایت نام تمام سیصد و سیزده نفر و قبیله و بلد ایشان را ذکر کرده که مختصراً عبارتند از:

۲۴ نفر از طالقان، ۱۸ نفر از قم، ۱۴ نفر از کوفه، ۱۲ نفر از هرات، ۱۲ نفر از مرو، ۱۲ نفر از جرجان، ۹ نفر از بیروت، ۸ نفر از مدائن، ۸ نفر از نیشابور، ۷ نفر از ری، ۷ نفر از طبرستان، ۶ نفر از یمن، ۵ نفر از طوس، ۵ نفر از تفلیس، ۴ نفر از همدان، ۴ نفر از دیلم، ۴ نفر از سنجان، ۴ نفر از فسطاط، ۳ نفر از دمشق، ۳ نفر از بصره، ۳ نفر از سجستان، ۳ نفر از رقه، ۳ نفر از خابور، ۲ نفر از مدینه، ۲ نفر از قومه که سبزواری باشد و بقیه از سایر مناطق هستند.^۲

۱ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، ح ۴.

۲ - منتخب التواریخ، ص ۱۱۱۹.

فصل ششم

ضمائم

- اشعاری در باره حضرت مهدی (علیه السلام)
- دعاهای وارده در باره حضرت مهدی (علیه السلام)

مهدی فاطمه آن مهر فروزان آمد

مژده ای دل که شب نیمه شعبان آمد
 بر تن مرده و بی جان جهان، جان آمد
 بانگ تکبیر نگر در همه عالم برپاست
 همه گویند مگر جلوه یزدان آمد؟
 عالم کون و مکان در طرب و وجد و سرور
 حور و غلمان و ملائک همه خندان آمد
 از زمین نور به بالا رود امشب، زیرا
 نور خورشیدِ امامت همه تابان آمد
 فاش گویم که شود شاد دلت زین مژده
 مهدی فاطمه آن مهر فروزان آمد
 قائم آل محمد (ص)، گل گلزار رسول
 حجة بن الحسن، آن مظهر ایمان آمد
 باب او عسکری و مام ورا نرجس شد
 زین دو گوهر ثمر لؤلؤ و مرجان آمد

مرکز دایره هستی و قطب عالم
 صاحب‌العصر، ولی‌الله دوران آمد
 دل والا گهرش مخزن سرالاهی
 دیده حق نگرش جادوی مستان آمد
 دوستانش همه خوشحال ز میلاد ویند
 دشمنانش به یقین تیر به چشمان آمد
 بنگر نام و را در کتب هر ملت
 هم به تورات و به انجیل و به فرقان آمد
 من کجا وصف و مدیحش بتوانم گفتن
 چون ورا مدح و ثنا آیه قرآن آمد
 کاخهای ستم و ظلم به دستش ویران
 مظهر عدل خدا، معدن احسان آمد
 این ندا را برسان بر همه عالم (زاهد)
 مصلح کل جهان، منجی انسان آمد
 «مؤلف»



گفتم فراق تا کی گفتا که تا تو هستی

گفتم که روی خوبت، از من چرا نهان است؟
گفتا تو خود حجابی، ورنه رُخِ عیان است
گفتم که از که پرسم، جانا نشان کویت؟
گفتا نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است!
گفتم مرا غم تو، خوشتر ز شادمانی
گفتا که در ره ما، غم نیز شادمان است!
گفتم که سوخت جانم، از آتش نهانم
گفت آنکه سوخت او را، کی نادی فغان است
گفتم فراق تا کی؟ گفتا که تا تو هستی
گفتم نفس همین است؟ گفتا سخن همان است
گفتم که حاجتی هست، گفتا بخواه از ما
گفتم غمم بیفزا گفتا که رایگان است
گفتم ز (فیض) بپذیر این نیم جان که دارد
گفتا: نگاه دارش، غمخانه تو جان است
«فیض کاشانی»



جان بی لقای مهدی ذوقی چنان ندارد

جان بی لقای مهدی، ذوقی چنان ندارد
 وان کس که این ندارد حقاً که آن ندارد
 ذوقی چنان ندارد حقاً که آن ندارد
 بی خدمتش عبادت ذوقی چنان ندارد
 با هیچکس نشانی از حضرتش ندیدم
 یا کس خبر نبخشد یا او نشان ندارد
 در سرّ غیبت او بس عقلها فرو ماند
 دردا که این معما، شرح و بیان ندارد
 عمری که بی حضورش بگذشت اهل دل را
 ماند به جوی بی آب یا تن که جان ندارد
 مثل تو پادشاهی، معصوم لوحش، الله
 چشم جهان ندیده دور زمان ندارد
 گرچه بسی زوصلش ای (فیض) بی نصیبند
 کس مبتلای حرمان چون من گمان ندارد
 «فیض کاشانی»



دارم من از فراغت در دیده صد علامت

با خون دل نوشتم نزد امام نامه

إِنِّي رَأَيْتُ ذَهْرًا مِنْ هِجْرِكَ الْقِيَامَةَ

دارم من از فراغت در دیده صد علامت

لَيْسَ الدُّمُوعُ عَيْنِي هَذَا لَنَا الْعَلَامَةَ

گفتی علامت آن از کثرت حدیثش

وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِإِلْقَامَةِ

پرسیدم از خبیری حال امام گفتا

فِي بُعْدِهِ عَذَابٌ فِي قُرْبِهِ السَّلَامَةَ

با دشمنان نگوئید سرش من آزمودم

مَنْ جَرَّبَ الْمَجْرُوبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ

گرچه امام فرض است بهر هدایت خلق

وَاللَّهِ مَا قَبِلْنَا مِنْ غَيْرِكَ الْإِمَامَةَ

ای (فیض) درو صالحش می کوش تا توانی

حَتَّى تَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَةِ

«فیض کاشانی»



یوسف کجا و کی بتوان دیدن

ای بهتر از فرشته به زیبایی
 تا چند خو گرفته به تنهایی
 خودرفته‌ای نهان به حجاب‌اندر
 جمعی نموده واله و شیدایی
 پرده بهل جمال دل آرا را
 کز دست شد توان شکیبایی
 بنمای آن دو سنبل مشکین را
 بشکن بهای سنبل صحرائی
 مانند سرو قد تو در بستان
 سروی نرسته است به رعنائی
 زاول نموده عشق توام رسوا
 شادم از این فضیلت و رسوایی
 یوسف کجا و کی بتوان دیدن
 آن را که نیست دید زلیخایی
 خوبان روزگار دل ما را
 بردند و می‌برند به یغمایی
 «شیخ حسن هروی»



تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی

همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی
 چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
 به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
 همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی
 غم ورنج و درد و محنت، همه مستعد قلم
 تو بپر سراز تن من، بپر از میانه گویی
 به ره تو بس که نالم، زغم تو بس که جویم
 شده‌ام ز ناله نالی، شده‌ام زمویه مویی
 همه خوشدل این که مطرب، بزند به تارچنگی
 من از این خوشم که چنگی بزنم به تارمویی
 چه شود که راه یابد، سوی آب تشنه کامی
 چه شود که کام جوید، زلب تو کام جویی
 شود این که از ترحم، دمی از سحاب رحمت
 من خشک لب هم آخر، ز تو ترکنم گلویی
 بشکست اگر دل من به فدای چشم مستت
 سرختم می سلامت، شکنند اگر سبویی
 همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا
 تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی
 «رضوانی شیرازی»



هستیم همه طالب دیدار کجائی

ای روشنی دیده احرار کجائی
 وی شمع فروزان شب تار کجائی
 ای دسته گل سرسبد باغ رسالت
 وی وارث پیغمبر مختار کجائی
 بر مردم محروم و ستمدیده و رنجور
 ای آنکه توئی مونس غمخوار کجائی
 جانها بلب آمد ز فراق رخ ماهت
 هستیم همه طالب دیدار کجائی
 ای مهدی موعود بیا تا که نمائیم
 جان و سر خود بهر تو ایثار کجائی
 ای منتقم خون شهیدان ره حق
 بنیان کن بنیاد ستمکار کجائی
 گلشن شود از مقدم تو صحنه گیتی
 ای گلشن دین را گل بی خار کجائی
 شد حافظی از دوری روی تو دمام
 چون منتظران تو دل افکار کجائی
 «محسن حافظی کاشانی»



حجت قائم امام منتظر آید

مژده دهم موسم خزان بسر آید
 موکب سلطان گل به کزوفر آید
 گلشن دین گر خزان زجور زمان است
 باد بهاری در عاقبت ز در آید
 حضرت صاحب زمان، خلیفه رحمان
 مهدی موعود شاه بحر و برآید
 دیده بشد تار از انتظار که شاید
 دوره مهجوریش به وصل برآید
 برسر راهش به انتظار نشینیم
 شاید از آن یار مهربان خبر آید
 گرچه زهجران دوست، دل شده پر خون
 مژده به یاران دهم که هجر سر آید
 وعده حتم است از خدا و رسولش
 حجت ثانی عشر به تخت برآید
 بگذرد این روزگار تلختر از زهر
 بار دگر روزگار چون شکر آید
 ظلمت این شام منقضی شود آخر
 ماه ز پشت سحاب جلوه گر آید
 منتظران را زمان غصه شود طی
 باغ شود سبز و باغبان ز در آید

شاه دو عالم به امر خالق سبحان
 حجت قائم، امام منتظر آید
 غم مخور «علامه» صبر کن که امیدت
 روز خوشی می رسد که در ثمر آید
 «علامه»



در کعبه کوی تو می بینم

هر جا که به سوی تو می بینم
 یکجا همه روی تو می بینم
 دریای محیط دو گیتی را
 یک قطره ز جوی تو می بینم
 طفرای صحیفه هستی را
 در طره موی تو می بینم
 ارکان اریکه حشمت را
 در کعبه کوی تو می بینم
 از صبح ازل تا شام ابد
 یک نغمه زهوی تو می بینم

نبود عجب از خم گردون را
 سرشار سبوی تو می بینم
 من مفتقر سودا زده را
 شوریده بوی تو می بینم^۱



جز دیده ای به رویت چشم عطا ندارد

امروز خانه دل نور و ضیا ندارد
 جایی که دوست نبود، آن جا صفا ندارد
 شهری است پرز آشوب، کاشانه ای لگدکوب
 آن دل که از تغافل، شوق لقاء ندارد
 دزدان به خانه دل، هر سو نموده منزل
 آن بدر صدر محفل، در خانه جاندار
 شهباز پر شکسته، گردیده زار و خسته
 از دست ظلم جفدان، یکدم رهاندار
 آن پیشوای مردان، مرغ هزار دستان
 یک سونشسته خاموش، شور و نوا ندارد
 ای پادشاه دوران، عزت بده به قرآن
 دیگر به چشم خلقان، قدر وبها ندارد

از دست رفته اسلام، احکام گشته گمنام
دیگر به غیر صمصام، چون و چرا ندارد
ای آیت الهی، بر بی‌کسان پناهی
غیر از تو دوستانت، هیچ التجا ندارد
از جور دشمنِ دون، هستیم زار و دل‌خون
دریاب عاجزی را، کو دست و پا ندارد
هر چند پرگناهیم، از دوستانِ شاهیم
جز لطف تو تمنا این بینوا ندارد
از ما خطا و لغزش، از تو است عفو و بخشش
سلطان به زیر دستان جز این روا ندارد
آقا فقیرِ کویت، سوزد در آرزویت
جز دیده‌ایی، به رویت چشم عطا ندارد
«حاج میرزا علی اکبر نوقانی»



بر عالمیان راهبری می‌آید

از عالم بالا خبری می‌آید و ز شاخه توحید بری می‌آید
بر عالمیان راهبری می‌آید یعنی که ز نرگس پسری می‌آید
«دکتر ناظرزاده کرمانی»



همه درانتظار مقدم تو

ای که کوی تو کوی امن و امان وی که روی تو، معنی ایمان
همه در انتظار مقدم تو حجة بن الحسن امام زمان



یوسف کجا و کی بتوان دیدن

ای صاحب کمال مسیحایی
چون منطقت کجاست به شیوایی
عالم به انتظار که باز آیی
ای بهتر از فرشته به زیبایی
تا چند خو گرفته به تنهایی

خورشید و ش چرا به سحاب اندر
رخ را نموده ای به نقاب اندر
و صفت بود عیان به کتاب اندر
خود رفته ای نهان به حجاب اندر
جمعی نموده واله و شیدایی

بر ما نمای قامت رعنا را
 ظاهر نما حقیقت و معنا را
 روشن نمای عرصه دنیا را
 پرده بهل جمال دل آرا را
 کز دست شد توان و شکیبایی

بنما به ما تو گونه رنگین را
 ظاهر نمای ساعد سیمین را
 برهان ز غصه، چون من غمگین را
 بنمای آن دو سنبل مشکین را
 بشکن بهای سنبل صحرایی

نزد تو پست دست زبردستان
 مست از شراب عشق تو این مستان
 چهره نما و جان همه بستان
 مانند سر وقد تو در بستان
 سروی نرسته است به رعنائی

باز آی باز، تو ای مولا
 رحمی نما ز لطف بر این شیدا
 باشد مرا به شخص تو این سودا
 ز اول نموده عشق توأم، رسوا
 شادم از این فضیلت رسوایی

بهرم بخواه نیروی فهمیدن
 عقل و تمیز از پی سنجیدن
 بلکه توان صدای تو بشنیدن
 یوسف کجا و کی بتوان دیدن
 آن را که نیست دید زلیخایی
 «زاهد» کنون که آمده ای گویا
 برگو بر آن خدیو جهان آرا
 ای نور چشم فاطمه زهرا
 خوبانِ روزگار، دل ما را
 بردن و می‌برند به یغمایی
 «تضمین اشعار از دیوان والدمعظم»



مهدی (علیه السلام) کیست؟

مهدی است آنکه نهضت قرآن‌پا کند
 مهدی است آنکه نیک و بد از هم جدا کند
 مهدی است آنکه پرتو توحید پاک را
 در قلبهای تیره و آلوده جا کند
 مهدی است آنکه در شب میلاد او خدا
 او را به (مَرْحَبًا لَكَ عَبْدِي) ندا کند
 مهدی است آنکه حسن دلارای احمدی
 از چهره مبارک خود رونما کند

مهدی است آنکه پرچم اسلام راستین
 برقلعه‌های محکم دشمن پیا کند
 مهدی است آنکه کاخ عظیم ستمگری
 با یک نهیب خویش دچار فنا کند
 مهدی است آنکه دادسرای نهائیش
 برپایه‌های عدل خدایی بنا کند
 مهدی است آنکه کینه و بغض و نفاق را
 تبدیل برمحبت و صلح و صفا کند
 مهدی است آنکه چشمه فیاض علم را
 برتشنگان دانش و عرفان عطا کند
 مهدی است آنکه از نظری برجمال او
 هر دردمند غمزده کسب شفا کند
 مهدی است آنکه مژده فجر طلوع خویش
 از پایگاه کعبه بگوش آشنا کند
 مهدی است آنکه دولت عدل جهانش
 حق عظیم عترت و قرآن ادا کند
 مهدی است آنکه وقت نماز جماعتش
 عیسی به صدنیاز به او اقتدا کند
 مهدی است آنکه تابش خورشید طلعتش
 قبرنهان فاطمه را بر ملا کند
 برخیز و باز دامن لطفش (حسان) بگیر
 شاید که از کرم به توهم اعتنا کند

«حسان»



ما همه جسمیم بیا جان تو باش

ای مدنی برقع و مکی نقاب
 گرمهی از مهر تو موئی بیار
 مستظران را بلب آمد نفس
 سوی عجم ران منشین در عرب
 ملک بر آری و جهان تازه کن
 سکه تو زن تا امرا کم زنند
 خاک تو بویی بولایت سپرد
 بازکش این مسند از آسودگان
 خانه غولند بپردازشان
 ما همه جسمیم بیا جان تو باش
 از طرفی رخنه دین می کنند
 شحنه تویی قاقله تنها چراست
 شب بسم ماه یمانی در آر
 با دو سه در بند کمر بند باش
 پانصد و هفتاد بس ایام خواب
 خیز و بفرمای سرافیل را
 خلوتی پرده اسرار باش
 زآفت این خانه آفت پذیر
 هرچه رضای تو بجزراست نیست
 گر نظر از راه عنایت کنی
 سایه نشین چند بود آفتاب
 ورگلی از باغ تو بویی بیار
 ای ز تو فریاد به فریاد رس
 زرده روز اینک و شب دیز شب
 هر دو جهانرا پر از آوازه کن
 خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند
 باد نفاق آمد و آن بوی برد
 غسل ده این منبر از آلودگان
 درغله دان و عدم اندازشان
 ما همه موریم سلیمان تو باش
 وز دگر اطراف کمین می کنند
 قلب توداری علم آنجا چراست
 سرچومه از بردیمانی بر آر
 کم زن این کم زده ئی چند باش
 روز بلند است بمجلس شتاب
 باد دمیدن دو سه قندیل را
 ما همه خفتیم تو بیدار باش
 دست بر آور همه را دستگیر
 باتوکسی را سراخواست نیست
 جمله مهمات کفایت کنی

دایره بنمای بانگشت دست
 با تو تصرف که کند وقت کار
 از تو یکی پرده بر انداختن
 مغز (نظامی) که خبرجوی تو است
 تا بتوبخشیده شود هر چه هست
 از پی آمرزش مشتی غبار
 وز دوجهان خرقه در انداختن
 زنده دل از غالیه بوی تو است

از نفسش بوی وفائی ببخش

ملک فریدون بگدائی ببخش

«نظامی گنجوی»



آن کیست که بسته بند تو نیست

آن کیست که بسته بند تو نیست
 آندل نه دلست که از خامی
 از راه سعادت گمراهست
 لقمان که هزارانش پند است
 فرهاد تو را ای شیرین، لب
 کوته نظیریم و مدیحه ما
 هرچند دُرافشانند طبعم
 یا آنکه اسیر کمند تو نیست
 در آتش عشق، سپند تو نیست
 آنکس که ارادتمند تو نیست
 جز بنده حکمت و پند تو نیست
 خوشتر ز شکر و قند تو نیست
 زیبنده سرو بلند تو نیست
 لیکن چکنم که پسند تو نیست

ای (مفتقر) اینجا رفرف عقل

لنگست و مجال سمند تو نیست

«کمپانی»



لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی
 دل بی تو به جان آمد، وقتست که باز آیی
 در آرزوی رویت، بنشسته بهر راهی
 صدزاهد و صدعابد، سرگشته سودایی
 مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد
 کزدست، نخواهد شد، پایان شکیبایی
 ای درد توام درمان، در بستر ناکامی
 وی یاد توام مونس، در گوشه تنهایی
 فکر خود و رای خود، در امر توکی گنجد
 کفر است در این وادی خود بینی و خود رایی
 در دایره فرمان، ما نقطه تسلیمیم
 لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

گستاخی و پرگویی، تا چند کنی ای «فیض»

بگذر تو از این وادی، تن ده به شکیبایی

«مرحوم ملا محسن فیض کاشانی»



گرداب هایل

عاشق سر گشته‌ایم، آرام جان گم کرده‌ایم
 بلبل گلزار حُسنیم، آشیان گم کرده‌ایم
 بر دل ما داغ هجران، بر رخ ما اشک گرم
 خسته در صحرای حیرت، سایبان گم کرده‌ایم
 آنکه ما را پرورش با مهر خود داده کجاست؟
 ما به باغ زندگانی، باغبان گم کرده‌ایم
 ما نمی‌دانیم خود، سود و زیان خویش را
 آنکه بنماید به ما، سود و زیان، گم کرده‌ایم
 گله‌ای سر گشته‌ایم و در کمین گرگ خطر
 راه ناهموار و تاریک و شبان گم کرده‌ایم
 موج و طوفان و، شب تاریک و مقصد ناپدید
 در چنین گرداب هایل، ناوبان گم کرده‌ایم
 باشد از خود بینی ما، زخود خواهی ما
 ما رعیت، گر امام مهربان گم کرده‌ایم
 میهمان بر خوان احسانیم و نعمت بی‌شمار
 نیست ما را نوش جان، چون میزبان گم کرده‌ایم
 زندگی شد سخت و، شادی رفت و، آسایش نماند
 بی تو یابن العسکری، آرام جان گم کرده‌ایم
 آنچه باعث شد، امام از چشم ما پنهان شود
 قبر زهرا هم، بدان علت (حسان) گم کرده‌ایم
 «حسان»



باز آی که یعقوب جهان چشم براه است

ای مهدی موعود که غیر از تو کسی نیست
 در روی زمین غیر تو فریاد رسی نیست
 باز آی که در محکمۀ عدل الهی
 جز حضرت تو بهر بشر دادرسی نیست
 ای آنکه توئی یوسف و عالم پدر پیر
 باز آی که جز عشق تو او را هوسی نیست
 باز آی که از هجر تو جان پدر پیر
 چندان شده از کار که او را نفسی نیست
 باز آی که یعقوب جهان چشم براه است
 کورا بجز از دیدن تو ملتسمی نیست
 باز آی و بیفشان همه انوار که عالم
 چندان شده تاریک که نور قبسی نیست
 باز آی و بنای ستم و ظلم برانداز
 چون پادشه صلح و صفا جز تو کسی نیست
 ای صبح دل افروز برون آی که خورشید
 از نور جمال تو بجز مقتبسی نیست
 باز آی که از بهر پیا خواستن ما
 جز صوت رسای تو صدای جرسی نیست
 باز آی که از بهر پلیدان زمانه
 جز تیغ تو ای رهبر عالم عسی نیست

بشکسته بود بال و پر هر چه عقاب است
 عنقای فلک نزد تو بیش از مگسی نیست
 بگشای در باغ از آن چهره که دنیا
 از بهر محبان تو غیر از قفسی نیست
 تا نام تو و ذکر تو و عشق تو باشد
 (جامی) به خدا نامبرخار و خسی نیست
 «جامی»



ای تازه گل نورسته ما

وی مونس قلب شکسته ما	ای مرهم سینه خسته ما
ای تازه گل نورسته ما	ما بلبل شورانگیز توایم
در گلشن وحدت دسته ما	در نغمه گری دستان تواند
این زمزمه پیوسته ما	پیوسته بود با نفخه صور
فریاد زبخت نشسته ما	برخاسته تا افق گردون
این دست بگردن بسته ما	کی حلقه شود در گردن یار

از (مفتقر) این غوغا چه عجب

وزاین غزل بر جسته ما

«کمپانی»



بیاد حضرت مهدی (علیه السلام)

اگر عنایتی بر این گدا کنی چه می شود
میں وجودجان من طلا کنی چه می شود
غم فراق و دوریت گرفته سینہ مرا
اگر که عقدہ دلم تو وا کنی چه می شود
بزخمهای جان من بنه زلف مرهمی
به قلب زار من اگر شفا دهی چه می شود
به پیش عاشقان نگر خجل شدم براه تو
غبار غم زچهره ام جدا کنی چه می شود
هر آن طبیب کامدم فزون نمود درد من
تو دردهای من اگر دوا کنی چه می شود
درون خانه دلم نهفته مهر روی تو
بیک نظاره این دلم صفادھی چه می شود
بهر کجا که پا نهی فدای خاک پای تو
براه خود اگر مرا فدا کنی چه می شود
تمام گشته عمر من، بلب رسیده جان من
رحم بحال زار من شها کنی چه می شود
گر که به بینم آن رخت دگر چه خواهم از خدا
اگر تو حاجت مرا روا کنی چه می شود
خوشا بحال دیده ای که دیده روی ماه تو
موفق ار مرا بآن لقا کنی چه می شود
(قاضی زاهدی) بود نوکر بی نوای تو
به نوکرت اگر دمی عطا کنی چه می شود

کن نظر خسرو خوبان بر من

من که دیوانه شدم در کویت مردم آخر ز فراق رویت
به فدای تو و خُلق و خویت من به قربان قد دلجویت
کن نظر خسرو خوبان بر من

من غلام تو و تو آقای من عبید تو و تو مولایی
من اسیر تو و تو زیبایی من به فکر تو و تو دانایی
کن نظر خسرو خوبان بر من

تو به روز سیهام چون ماهی تو ز درد دل من آگاهی
تو نما یک قدمی همراهی تو به فریاد برس چون شاهی
کن نظر خسرو خوبان بر من

تاکی از هجر تو من ناله زدم گرد رُخساره تو هاله زدم
اشک غم همراه با ژاله زدم کشم آهی و ز دل ناله زدم
کن نظر خسرو خوبان بر من

«مؤلف»





دعاهای وارده در باره

حضرت مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف

* دعای فرج *

يَا مَنْ تَحَلُّ بِهٖ عِقْدُ الْمَكَارِهٖ وَ يَا مَنْ يُفْثَا بِهٖ حَدُّ الشَّدَائِدِ

ای خدائیکه گره ناگواربهای عالم بار گشایش می‌باید و ای خدائیکه سختیهای جهان باو آسان می‌گردد

وَ يَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ

وای آنکه بیرون شدن از غم و اندوه بحقیقت شادی و خرمی از او درخواست می‌شود مشکلات عالم پیش قدرتت

الصَّعَابُ وَ تَسَبَّبَتْ بِطُفِكَ الْأَسْبَابُ وَ جَرَى بِقُدْرَتِكَ

زمام گردند و اسباب وجود هر چیز بلطف و کرمیت نظام بنافته است و نصیب قدرت تو

الْقَضَاءُ وَ مَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ

جاری شده و هر چیز عالم به اراده تو امضاء می‌گردد پس هر چه بخواهی بمنجرت خواست بدون

قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ أَنْتَ

فرمانت اطاعت کند و هر چه بخواهی بصرف اراده بدون نهی منجز گردد ترا

الْمَدْعُوُّ لِلْمُهْمَاتِ وَ أَنْتَ الْمَفْرَعُ فِي الْمُلِمَاتِ لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا

در مهمات عالم می‌خواند و بدرگاه تو در پریشانها تصریح و زاری می‌کند هیچ درد و رنج و پریشانی دفع نشود

إِلَّا مَا دَفَعْتَ وَ لَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ وَ قَدْ نَزَلَ بِي يَا

مگر آنکه تو دفع گردانی و برطرف نشود از آنها جز آنچه تو برطرف کنی و ای خدا گران حوادثی بسمن رسیده

رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ وَ أَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ

که مرا در هم شکسته و پریشان حال ساخته و مشکلاتی بر من وارد آمده که مرا برنج و غم افکنده

وَ بِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ وَ بِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ فَلَا مُصْدِرَ

و بقدرت تو آن امور بر من وارد آمده و باقتدار تو بر من رو آورده پس غمی که تو آوردی کسی دیگر نتواند برد

لِمَا أُوْرِدْتَ وَلَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ وَلَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ وَلَا

و مشکلی که تو فرستی غیر تو نتوانسد زایل کرد و دری که تو برندی دیگری نتواند گشود و اگر

مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ وَلَا مُبَسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ وَلَا نَاصِرَ لِمَنْ

بگشایی نتواند بست و آنچه را تو مشکل کنی کسی آسان نتواند ساخت و آنکه را تو غوارسازی کسی یاری

خَذَلْتَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ

نتواند کرد پس درود فرست ای خدا بر محمد و آل او و بر من بفضل احسان در وسعت و آسایش بگشا

بِطَوْلِكَ وَاکْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ وَأَنْلِنِي

و بقدرتت در قلبم لشکرهم و غم را درهم شکن و به من در آنچه شکایت از آن دارم

حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا شَكَّوْتُ وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ

حسن ظن و خوش بینی عطا فرما و شیرینی صنعت را در آنچه درخواست می کنم به من بچشان

وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَفَرَجًا هَنِئًا وَاجْعَلْ لِي مِنْ

و از جانب خود بمن رحمت و گشایش و خوشگواری عنایت فرما و برای من از لطف خود از

عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحَيًّا وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنِ تَعَاهُدِ

مخرجاره خروجی الهام فرما و مرا از کار ملازمت و ظایف بستدگیست

فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ (سُنِيكَ) فَقَدْ ضَيَّقْتُ لِمَا نَزَلْ بِي يَا رَبِّ

و بجا آوردن سنن و احکامات بهیچ کار مشغول مگردان از حوادثی که بمن رسیده سینهام تنگ و دلم

ذُرْعًا وَامْتَلَأْتُ بِحَمَلٍ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ هَمًّا وَ أَنْتَ الْقَادِرُ

پس از همم و غم گردیده و تو بر دفع آنچه بدان مبتلا و به آن

عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيَتْ بِهِ وَدَفْعِ مَا وَقَعَتْ فِيهِ فَأَفْعَلْ بِي ذَلِكَ

گرفتمارم توانایی پس تو آن را بکمرمت زایل گردان

وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ ذَا الْمَنْنِ

و هر چند من مستوجب این لطف تو نباشم ای صاحب عرش بزرگ ای صاحب نعمت با

الْكَرِيمِ فَإِنَّتِ قَادِرٌ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

کرامت پس تو قادری ای مهربانترین مهربانان دعایم را اجابت فرما ای پروردگار عالمان.

❁ دعای فرج دیگر ❁

إِلَهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَ انْقَطَعَ

خدایا بلا و مصائب بزرگ شد و بیچارگی ما بسی روشن و پرده از روی کنار برداشته شد و امیدم

الرَّجَاءُ وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ

نالید شد و زمین با همه پهناوری بر ما تنگ آمد و آسمان رحمتش از ما منع گردید و تنها تویی یاور و معین ما

وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكِيُّ وَ عَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَ الرَّخَاءِ

و مرجع شکایت ما و بگانه اعتماد ما در هر سختی و آسانی بر لطف تو است

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ

خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد که صاحب امر الهی (و مقام خلافت) هستند

فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا

و بر ما طاعتشان را واجب کردی و بواسطه این مطاع بودن مقامشان را به ما شناساندی پس

بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلِمَةِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

بحق منزلت و قدر آنها که بهما فرج و گشایش زودتر و نزدیکتر چون چشم بهم زدن یا زودتر عطا فرما

يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ إِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمْ كَافِيَانِ وَ

ای محمد (ص) و ای علی (ع) و ای محمد (ص) شما مرا کفایت کنید که شما کافی هستید

انصُرَانِي فَإِنَّكُمْ نَاصِرَانِ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

و مسرایاری کنید که شما یاران منید ای مولای ما ای صاحب الزمان

الْعُوثُ الْعُوثُ الْعُوثُ أَذْرِكُنِي أَذْرِكُنِي أَذْرِكُنِي السَّاعَةَ

فریاد رس فریاد رس فریاد رس مرادریاب مرادریاب مرا دریاب همین ساعت

السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

همین ساعت همین ساعت زود زود زود ای مهربانترین مهربانان

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

بحق محمد و آل اطهارش.

❀ دعای فرج دیگر ❀

يَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ وَيَا ذُخْرَ مَنْ لَا ذُخْرَ لَهُ وَيَا سِنْدَ مَنْ لَا

ای تکیه گاه آنکه پشتیبان نیست برای او و ای ذخیره آنکه نیست ذخیره برایش و ای سند آنکه نیست

سِنْدَ لَهُ وَيَا حِزْزَ مَنْ لَا حِزْزَ لَهُ وَيَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ وَيَا

سندی برایش و ای پناه آنکه نیست پناهی برایش و ای فریاد رس آنکه نیست فریاد رس برایش و ای

كَنْزَ مَنْ لَا كَنْزَ لَهُ وَيَا عِزَّ مَنْ لَا عِزَّ لَهُ يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ

کنج آنکه جز تو کنجی ندارد و ای عزت آنکه جز تو وسیله عزت ندارد ای عفو کننده یا بزرگواری ای نیکوئی

التَّجَاوُزِ يَا عَوْنَ الضُّعْفَاءِ يَا كَنْزَ الْفُقَرَاءِ يَا عَظِيمَ الرَّجَاءِ يَا

درگذرنده ای یاور ناتوانان ای گنج فقیران ای مایه امید بزرگ ای

مُنْقِدَ الْغُرَقَى يَا مُنْجِيَ الْهَلَكَى يَا مُحْسِنُ يَا مُجِيبُ يَا مُنْعِمُ يَا

نجات ده غرق شدگان ای رهاننده بهلاکت رسیدگان ای احسان کننده ای آرامش بخش ای نعمت ده ای

مُفْضِلُ أَنْتَ الَّذِي سَجَدَ لَكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَ نُورُ النَّهَارِ

عطا کن نسوئی کسه سجده کند برای تو سیاهی شب و روشنی روز

وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَ شُعَاعُ الشَّمْسِ وَ حَفِيفُ الشَّجَرِ وَ دَوِيُّ الْمَاءِ

و نایش ماه و پرتو خورشید و وزیدن درخت و صدای آب

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ خَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا

ای خدا ای خدا ای خدا نیست معبودی جز تو یگانه تو نیست شریک برایت ای

رَبُّاهُ يَا اللَّهُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَفْعَلُ بِنِامَانَتِ أَهْلِهِ

پروردگار ای خدا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و بکن با ما آنچه تو اهل آنی

❀ دعادر غیبت امام زمان (ع) ❀

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ

ای خدا تو مرا بخود شناسا کن که اگر تو شناسایم بخویش نرفمایی رسولت را نخواهم

رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي

شناخت ای خدا تو رسولت را به من شناسان و گرنه

رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ

حجتت را نخواهم شناخت خدایانو حجتت را به من شناسان و گرنه از

إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ

دین خود گمراه خواهم شد ای خدا مرا به سرگردانیت نسیران

جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي

و از تسلیم پس از آنکه مرا هدایت کردی ظلمت گمراهی دور دار پروردگسازا چنانکه مرا سیرایت و

لِوَلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ

دوستی آن کسانی که طاعتشان را بر من فرض و لازم کردی هدایتیم فرمودی یعنی آنان که از جانب تو بعد از

رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى وَالَيْتُ وُلَاةَ أَمْرِكَ

رسولت صلوات الله علیه و آله صاحب فرمان خلافتند تا آنکه من به هدایتت دوستدار و الیمان امر تو شدم که آن و الیمان

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَ

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و حضرت حسن مجتبی و حضرت حسین و علی بن الحسین و

مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرًا وَ مُوسَى وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ

محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الزهرا و امام محمد تقی و علی نقی و امام حسن صکری

وَ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اَللَّهُمَّ

و حضرت حجّت امام قائم مهدی صلواتک علیهم اجمعین پس ای خدا

فَتَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ وَ اسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَ لِيَنَّ قَلْبِي لِوَلِيِّ

مرا بر این دین خود ثابت قدم گردان و بکار طاعتت مشغول دار و قلبم را برای

أَمْرِكَ وَ عَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَ تَبِّتْنِي عَلَى طَاعَةِ

(ایمان و اوامر) ولی امرت مطیع ساز و عاقبت و حسن عاقبت در آنچه خلقت را به امتحان آن آزمودی مرا بکرمات عطا فرما و بطاعت

وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ وَ يَأْذِنُكَ غَابَ عَنْ

ولی امرت ثابت قدم بسار آن ولی امری که از

بِرِّيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ

چشم خلق پنهان داشته ای و یازدن تو غایب از مردم گردیده و در ظهور و قیامش منتظر فرمان تست و توای خدا بدات خودی تعلم دانایی

الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرِ وَلِيِّكَ فِي الْأُذُنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ

که چه هنگامی مصلحت در آذن بظهور امر سلطنت الهیه اوست

وَ كَشَفِ سِتْرِهِ فَصَبَّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لِأَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا

و برده از جمال او برداشتن چه وقت صلاح عالم است پس ای خدا مرا صبر و شکیبائی ده در امر غیبت آن حضرت که آنچه زائور

أَخَّرَتْ وَ لِأَتَأَخَّرَ مَا عَجَّلَتْ وَ لِأَكْشِفَ مَا سَتَّرَتْ وَ

تاخیرش خواهمی من تسعجیل آن نخواهم و آنچه تو تعجیل آن خواهی من تاخیرش نطلبم و آنچه تو مستور می داری

لَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَ لِأُنَازِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لِأَقُولَ لِمَ

کشف آن نخواهم و آنچه امر بکتمان و نهان داشتن فرمودی بحث در آن نکنم و در تدبیر امور عالم با تو تنازع نکنم

وَ كَيْفَ وَ مَا بِالْوَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَقَدْ اِمْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ

و هرگز در چون و چرا نکنم و نگویم چه شده است که ولی امر امام غائب ظاهر نمی شود در صورتی که هم اکنون زمین

الْجَوْرِ وَ أَفْوَضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ

پراز جور (و فساد) گردیده است و تمام امورم را به حضرتت تفویض کنم پروردگارا از تو درخواست من کنم

تُرِينِي وَلِيِّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذًا الْأَمْرَ مَعَ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ

که جمال ولی امرت امام زمان را بمن ظاهر و آشکار بنمایانی در حالی که امر و فرمانش در جهان نافذ باشد با علم و معرفتم

السُّلْطَانَ وَ الْقُدْرَةَ وَ الْبُرْهَانَ وَ الْحُجَّةَ وَ الْمَشِيَّةَ وَ الْحَوْلَ وَ

باینکه تمام سلطنت و قدرت و برهان کامل و حجت بالغه و مشیت نافذ و توانایی و قوت (بی نهایت) خاص تو است

الْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذَلِكَ بِي وَ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى

ای خدا این لطف را در حق من و جمیع اهل ایمان بفرما تا ما جمال مبارکت

وَلِيِّ أَمْرِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرَ الْمَقَالَةِ وَاضِحَ الدَّلَالَةِ

ولی امرت و صلوات الله علیه را بچشم بینیم و با سخن آشکار و دلالت واضح

هُادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرَزُ يَا رَبِّ مُشَاهِدَتَهُ

ساز از راه ضلالت و گمراهی بطریق هدایت (و معرفت) آورد

وَ تَبَّتْ قَوَاعِدُهُ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقْرَعُ عَيْنُهُ بِرُؤْيَتِهِ وَ اَقِمْنَا

و ارکان سلطنتش را ثابت بدار و ما را از آنان که چشم روشن (و شاد خاطر) بشهود جمالش شوند بگردان

بِخِدْمَتِهِ وَ تَوَفَّنَا عَلَىٰ مِلَّتِهِ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ اَللّٰهُمَّ اَعِذْهُ

و ما را بخدمت حضرتش بدار ساز و بر آئین آن بزرگوار بمیران و در زمره او و شیعیانش در قیامت محشور گردان پروردگارا تو را از امام

مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَ ذَرَاتٍ وَ بَرَاتٍ وَ اَنْشَاتٍ وَ

غایب را از شر جمیع آنچه خلقت کردی و به حرکت آوردی و بیافریدی و ایجاد کردی

صَوْرَتٍ وَ اَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ

و برنگاشتی در پناه خود محفوظ دار و از هر شر که در مقابل رویش پشت سر او و از سمت راست

شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مَنْ

و چپ و از بالا و پائین بر وجود مبارکش رو آرد از همه محفوظش بدار بحفظ خود که هر کس در حفظ

حَفِظْتَهُ بِهِ وَ اَحْفَظْ فِيهِ رَسُوْلَكَ وَ وَصِيَّ رَسُوْلِكَ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ

و پناه نست هرگز آسیبی به او نرسد و هم بوجود او آئین و شرع رسولت و وصی رسولت که تحت حق بر او و آل او باد حفظ فرمایی

السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ وَ مَدِّ فِي عُمُرِهِ وَ زِدْ فِي اَجَلِهِ وَ اَعِنُّهُ عَلَىٰ مَا

پروردگارا تو عمر آن حضرت را طولانی کن و برمدت زندگانش بیفزای و بر او ولایت و سلطنتی که به او عطا کرده ای او را یاری فرما

وَ لَيْتَهُ وَ اسْتَرْعَيْتَهُ وَ زِدْ فِي كِرَامَتِكَ لَهُ فَاِنَّهُ الْهَادِي الْمُهْدِي

و بر لطف و کرامتت نسبت به او بیفزای که اوست هادی خلق و مهدی موعود عالم

وَ الْقَائِمُ الْمُهْتَدِي وَ الطَّاهِرُ التَّقِيُّ الزَّكِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ

و قیام کننده برای رهبری خلقان و ارست آن گوهر پاک، با تقوای کامل، پاکیزه صفات و منزّه (از هر نقص و شین) و صاحب مقام دنیا

الْمَرَضِيُّ الصَّابِرُ الشَّكُورُ الْمُجْتَهِدُ اَللّٰهُمَّ وَ لَا تَسْلُبْنَا الْيَقِيْنَ

و خشودی خدا صابر (در بلا و مصائب) سپاسگزار ایزد متعال مجاهد در راه خدا (و تحصیل رضای حق) پروردگارا یقین ما را

لَطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا وَ لَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ

بواسطه وجود مبارکش بواسطه طول مدت غیبتش و انقطاع خبرش از ما سلب مگردان و ذکر آن حضرت را

وَانتِظَارَهُ وَ الْأَيْمَانَ بِهِ وَ قُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَ الدُّعَاءَ لَهُ وَ

و انتظار ظهورش و ایمان ب وجودش و یقین کامل ب ظهورش را هرگز از یاد میرود دعای به آن بزرگوار

الصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يُقِنَّنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَ يَكُونَ

و درود و تهنیتش را هرگز فراموش مامگردان تا اینکه طولانی شدن غیبتش ما را نا امید از قیام او نگرداند

يَقِينُنَا فِي ذَلِكَ كَيَقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ

و بلکه یقین ما ب حضرتش و قیام دولتش مثل یقین ما به قیام رسول تو (حضرت محمد ص)

إِلَيْهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَ تَنْزِيلِكَ فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى

و آنچه بر او وحی و تنزیل کتاب آسمانی تو آمد چنین یقینی هم ب وجود امام غایب ثابت و کامل باشد پس تو ای خدا دلهای ما

الْأَيْمَانَ بِهِ حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى وَ

را در ایمان با و قوت یقین عطا فرما تا آنکه ما را بواسطه وجود او بسر منزل هدایت سلوک دهی

الْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى وَ الطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى وَ قَوِّنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَ

و پناه راه حقیقت و بهترین طریقت رسائی و ای خدا ما را بطاعتش قوی بدار و بیز متابعتش

تَبَتُّنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ وَ اجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ

ثبات قدم مگردان و ما را از حزب او و از یار و یاوران آن حضرت و

الرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَ لَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَ لَا عِنْدَ و فَاتِنَا

راضی و خشنودی ب عمل آن بزرگوار قرار ده و این سرمت را از ما در حیات دنیا و هنگام وفات سلب مگردان

حَتَّى تَتَوَفَّانَا وَ نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ لِأَشَاكِينٍ وَ لَأَنَا كِثِيرِينَ وَ

تا آنکه در حالی که ما را قبض روح کنی بر این ایمان و یقین باقی باشیم که هیچ شک و ریب و سستی عقیدت

لَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكَذِّبِينَ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ آيِّدْهُ بِالنَّصْرِ

در ماره نیاید و بد از تکذیب کنندگان او نباشیم ای خدا فرج آن حضرت را زود مقرز فرما و او را بنصرت خود یاری کن

وَانصُرْنَا صِرِيهٍ وَ اخْذُلْ خَاذِلِيهٍ وَ دَمِّمْ عَلٰی مَنْ نَصَبَ لَهُ وَ

و یارانش را هم یاری فرما و مخالفانش را مغذول و ذلیل ساز و آنانکه بدشمنی او برخیزند

كَذَّبَ بِهِ وَ اَظْهَرَ بِهِ الْحَقَّ وَ آمَتَ بِهِ الْجَوْرَ وَ اسْتَنْقَذَ بِهِ

و تکذیب او کنند همه را املاک گردان و دین حق و حقیقت را بوجود او آشکار ساز و برسم جور و ظلم را بدست قدرتش نابود گردان و

عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الدُّلِّ وَ انْعَشَ بِهِ الْبِلَادَ وَ اقْتُلْ بِهِ

بندگان با ایمان را در دولتش از ذلت و خساری نجات ده و شهر و دیار عالم را بوجودش

جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْصِمْ بِهِ رُؤْسَ الضَّلَالَةِ وَ ذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ

آباد ساز و سرکشان کفر و ضلالت را به شمشیر قهرش بقتل رسان و پشت رؤسای گمراهان عالم را در هم شکن و جباران

وَ الْكَافِرِينَ وَ اَبْرِ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ جَمِيعَ

و کافران را بحکومتش ذلیل گردان و منافقان و عهد شکنان و تمام

الْمُخَالَفِينَ وَ الْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ

مخالفان و ملحدان بیدین که در مشرق و مغرب عالمند و در

بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدَعَ مِنْهُمْ دِيَارًا وَ

بر و بحرو کوه و صحرا همه را هلاک و نابود ساز تا آنکه دیگر دپاری

لَا تُبْقِي لَهُمْ اَثَارًا طَهَّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَ اشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ

از آن نابکاران و اثری از آن خدانشناسان در جهان باقی نگذاری شهر و بلاد خود را از وجود نا پاک آنان پاک ساز و دلهای پر غم

عِبَادِكَ وَ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَ اصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ

و اندوه بندگان را بهلاکت آنان شادمان و آنچه که از دین تو محو گردیده در دولت حضرتش از نو تجدید ساز و آنچه

مِنْ حُكْمِكَ وَغَيْرِ مَنْ سُنَّتِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى

از احکام و سنتت که اهل بدعت و نفاق تغییر و تبدیل دارند همه را اصلاح فرمائ تا آنکه دین تو ای خدا بر جو تا او بدست سلطنت الهیه

يَدِيهِ غَضًّا جَدِيدًا صَاحِبًا لِعَوَجٍ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ حَتَّى

او بمقام خود از نو بازگردد و تمام و کامل از روی یقین بدون بدعت و کجروی میان بندگان مورد صیقل قرار گیرد تا آنکه

تُطْفِئَ بِعَذْلِهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ

بمحکومت عدل او آتش کافران خاموش شود که البته آن امام غائب و قائم آل محمد یگانه شخصی است که تو اش خاص و خالص

لِنَفْسِكَ وَأَزْتَضِيَّتَهُ لِنَصْرِ دِينِكَ وَأَصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ وَ

برای خود گردانیده ای و برای یاری دینت او را پسند و منتخب کردی و بعلم ازلی خود برگزیدی

عَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى

و از هر گناه او را معصوم و منزّه و از هر نقص و عیب مبرا ساخته ای و او را بر اسرار علم غیب مطلع و آگاه

الْعُيُوبِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَنَقَّيْتَهُ مِنَ

فرمودی و در حقش انعام فرمودی و او را از هر ناپاکی شرک و ریا پاک و از هر پلیدی جهل و عصیان

الدَّنَسِ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى اَبَائِهِ الْاَيْمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَ

مبرا ساختی پروردگارا پس ای خدا درود فرست بر او و بر پدرانش که همه امامان پاک گوهرند و

عَلَى شِيعَتِهِ الْمُتَتَجِبِينَ وَ بَلِّغْهُمْ مِنْ اَمْالِهِمْ مَا يَأْمُلُونَ

هم بر شیعیان برگزیده او درود و رحمت فرست و آنها را بهر امید و آرزویی دارند کاملاً نائل فرما

وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصًا مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ وَ رِيَاءٍ وَ

و این دعا (و عرض ارادت ما را به آن حضرت و شیعیان پاکش) خالص از هر شک و شبهه و ریا و

سُمْعَةٍ حَتَّى لَا تُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا نَطْلُبُ بِهِ اِلَّا وَجْهَكَ اَللّٰهُمَّ

خود نمائی بگردان تا در آن غیر تو اراده نکنیم و جز رضا و خشنودی دانت را نطلبیم بارالها

إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَغَيَّبْنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ

بدرگاه توشکابت می‌کنیم از فقدان پیغمبر اکرم (ص) و غیبت امام زمان ما و سختی فتنه دور زمان بر ما شیعیان و

وُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهَرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ

وقوع فتن و فساد پشتیبانی نیروی دشمنان بر علیه ما و بسیاری دشمن و کمی

عَدَدِنَا اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحِ مَنِكَ تُعَجِّلُهُ وَ نَصْرِ

عده ما بارآنها تو بفتح و گشایشی از جانب خود از این غم و اندوه ما فرج عاجل بنا عطا فرما و به یاری

مِنِكَ تُعِزُّهُ وَ إِمَامٍ عَدْلٍ تُظْهِرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ أَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا

با عزت و ظهور امام و پیشوای عادل (امام عصر) از جانب خود ما را بکرمت نصرت بخش ای خدای بحق این دعا را اجابت فرما بارآنها

نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذِنَ لِيَوْلِيَّكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَ

ما از تو درخواست می‌کنیم که اذن و اجازه فرمایی در ظهور ولی خود برای اظهار سلطنت عدل در بین بندگانت

قَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَا رَبِّ دِعَامَةً

و قتل دشمنان در شهر و بلاد مملکت تا آنجا که دیگر پایگاه و نیروئی بر اهل ظلم و جور نگذاری

إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا بَقِيَّةَ إِلَّا أَفْنِيَّتُهَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا أَوْهَنْتُهَا وَ لَا رُكْنَاً

جز آنکه تمام را در هم بشکنی و بقیه‌ای از پیدادگران عالم نماند جز آنکه نابود گردانی و قدرتی نباشد جز آنکه ضعیف و

إِلَّا هَدَمْتَهُ وَ لَا حِدّاً إِلَّا فَالَلْتَهُ وَ لَا سِلَاحاً إِلَّا أَكَلَلْتَهُ وَ لَا رَايَةً

ناتوان سازی و هر حدت و صولت اهل جور را محو و بی اثر و هر سلاح و نیروی آنها فاسد و عاقل گردان و پرچمهای آنان

إِلَّا نَكَّسْتَهَا وَ لَا شُجَاعاً إِلَّا قَتَلْتَهُ وَ لَا جَيْشاً إِلَّا خَدَلْتَهُ وَ أَرَمِهِمْ

را سرنگون ساز و تمام ابطالشان را بقتل رسان و لشکرهایشان همه را مخدول و مغلوب ساز و ای خدا بشکن

يَا رَبِّ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ وَ اضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَ

(قهر و عذاب) مهلک آنها را سنگباران مذلّت گردان و به شمشیر برآی انتقامت

بَأْسِكَ الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَ عَذَّبَ

و باس عقابی که از قوم نابکار ابداً برنگردانی آنان را بهلاکت رسان

أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ وَّلِيِّكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ

و دشمنان خود و دشمنان ولی خود (امام غائب قائم) و دشمنان رسولت صلوات الله

عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِ وَّلِيِّكَ وَ آيَدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ اكْفِ

علیه و آله همه را بدست ولی قائم خود و بدست بندگان با ایمانت معذب گردان بارالها تو ولی

وَّلِيِّكَ وَ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَ كَيْدَ مَنْ أَرَادَهُ

خود و حججت بر خلق زمین را از هول و ترس دشمنش کفایت فرما و از مکر و حيلة آنان که با او قصد

وَ امْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَ اجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ

مکر و خیانت دارند محفوظ دار و هر که با او مکر کند تو او را بکفر رسان و حوادث بد را بر بدخواهانش مقرر گردان

سُوءاً وَ اقْطَعْ عَنْهُ مَا دَتَّتْهُمْ وَ أَرْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ وَ زَلْزِلْ

و از وجود مبارکش ماده و ریشه فساد آنها را نابود ساز و دلهايشان را از او ترسان و هراسان و

أَقْدَامَهُمْ وَ خُذْهُمْ جَهْرَةً وَ بَغْتَةً وَ شَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ وَ

قدمهايشان را لرزان (و نیرویشان را) ناتوان گردان و آن مردم فاسد را آشکار و ناگهان بدست قهر بگیر و عذاب سخت

أَخْزِهِمْ فِي عِبَادِكَ وَ الْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ وَ أَسْكِنُهُمْ أَسْفَلَ

معذب ساز و در میان بندگانت آن دشمنان را خوار و ذلیل گردان و در شهر و دیار عالم بر آنها لعنت کن و در اسفل السافلین

نَارِكَ وَ أَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَ أَصْلِهِمْ نَاراً وَ أَحْشُ قُبُورَ

جهنم جای ده و آشد عذابت را بر آنها محیط ساز و به آتش سخت انتقام کن و قبور

مَوْتَاهُمْ نَاراً وَ أَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ

مردگانشان را بر آتش سوزان کن و خود آنها را به آتش سوزان قهرت واصل ساز که آنها مردمی هستند که نماز را ضایع گذاشتند

وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ وَأَضَلُّوا عِبَادَكَ وَأَخْرَبُوا بِلَادَكَ اللَّهُمَّ

و پیرو شهوت نفس خود شدند و بندگان را گمراه کردند و شهر و دیارت را ویران ساختند پروردگارا

وَآخِي بَوْلِيكَ الْقُرْآنَ وَآرِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا لَيْلَ فِيهِ وَآخِي بِهِ

قرآن را به وجود ولی خود باز زنده ساز و نور جلالش را بمانما آن نوری که سرمه است و هرگز ظلمت نگردد او نگردد

الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَأَشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوَعِرَةَ وَاجْمَعْ بِهِ

و دل‌های مرده خلق را ببلطف آن بزرگوار زنده ساز و دل‌های اندوهناک را شفا مرحمت فرما

الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَاقِمِ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعْطَلَةَ وَ

هواهای نفسانی متفرق و آراء مختلف را به رأی مبارکش برحق مجتمع گردان و حدود الهی را که بکلی تعطیل شده را احکام شرع

الْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ وَلَا عَدْلٌ إِلَّا

محمّدی که همه متروک گردیده باز در دوران سلطنت آن حضرت همه را اجرا فرماتا به وجود مبارکش هر حق و حقیقتی آشکار شود

زَهَرَ وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ وَمُقَوِّتِهِ سُلْطَانِهِ وَ

و هر عدل و داد روشن گردد و ای خدا ما را هم از یاران او و نیروی سلطنتش

الْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَالْمُسْلِمِينَ لِأَحْكَامِهِ وَ

و فرمانبران حکمش قرار ده و از آنان که خشنود از فعلش هستند و تسلیم فرمانهایش

مِمَّنْ لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ وَأَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي

و از آن بندگان که ابداً بقیّه نیازمند نیستند از آنان مقرر فرما و ای خدای پروردگار مانتوئی

تَكْشِفُ الضَّرَّ وَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَ تُنْجِي مِنَ

وحسرت و ظلم و جور را (از بندگان) برطرف می‌سازی و دعای هر بنده مضطرّ را اجابت می‌کنی و از رنج که هر زیان و غم

الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَاكْشِفِ الضَّرَّ عَنَّا وَ لِيكَ وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي

و بلائ سخت نجات می‌دهی پس ای خدا تو از ولی خود امام غائب هر ضرّ (و بیم آزار دشمن) را برطرف ساز و او را آشکار

أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ

در زمین بر همه خلقت خلیفه خود قرار داده چنانکه بر اینکار خود تضمین فرموده ای ای خدا منرا از اهل نزاع و مجادله

مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَا تَجْعَلَنِي مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ

با آل محمد - صلی الله علیه وآله - و از دشمنان آل محمد - صلی الله علیه وآله -

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَا تَجْعَلَنِي مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْغَيْظِ عَلَيَّ

که به تو پناه می برم و از اهل کینه و خشم با آل محمد

أَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعِدْنِي وَ

- علیه السلام - قرار منده از این صفت شقاوت مراد در پناه خود گیر

أَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْنِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ

و بدرگاه کرم تو پناهنده می شوم مرا پناه ده پروردگارا درود فرست بر محمد و آل محمد (ع) و

اجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزاً عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنْ

به وجود آنها مرا نزد خود در دنیا و آخرت سعادت مند و فیروز گردان و از

الْمُقَرَّبِينَ دَرَكَاةٍ قَرَارِ دِهِ وَ اِي خِدا اِي پروردگار عالم اين دعا را از من بگرم مستجاب فرما.

مُقَرَّبِينَ دَرَكَاةٍ قَرَارِ دِهِ وَ اِي خِدا اِي پروردگار عالم اين دعا را از من بگرم مستجاب فرما.

❀ دعا برای امام زمان (ع) ❀

اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّي وَ لِيكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَ

ای پروردگارتو هر بلا را دفع کن از ولی خود و خلیفه خویش و حجّت بر خلق عالمت و

لِسَانِكَ الْمُعَبَّرِ عَنكَ النَّاطِقِ بِحِكْمَتِكَ وَ عَيْنِكَ النَّاطِرَةِ

زبان که از تو سخن آید و بحکمت بالغه تو گویا باشد و چشم بینای تو

بِإِذْنِكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَىٰ عِبَادِكَ الْجَحْجَاحِ الْمُجَاهِدِ

که با امر تو می‌نگردد و گواه بندگانش (در قیامت) و بزرگترین مجاهدان

الْعَائِدِ بِكَ الْعَائِدِ عِنْدَكَ وَ أَعِدَّهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَ

در راه تو و پناه آورنده بحضرت و بندگی (بابازگشت) حضور حضرتت کند و او را ای خدا از شرّ جمیع مخلوقات

بَرَاتٍ وَ أَنْشَاتٍ وَ صَوْرَتٍ وَ أَحْفَظُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ

که انشاء و ایجاد فرمودی در پناه خود حفظ کن و از شرور پیش‌رو و

خَلْفِهِ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ

پشت سر و طرف راست و چپ و از فوق و تحت

بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ أَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ

از همه آنها و محافظ کن که هر کس را تو حفظ کنی مصون از هر فساد و نابودی است و نیز بوجد مبارکته او (آثار و علوم و آئین) پیغمبر

وَ أَبَائِهِ أَيْمَتَكَ وَ دَعَائِمَ دِينِكَ وَ اجْعَلْهُ فِي وَدِيعَتِكَ الَّتِي

اکرمت و پدران او ائمه هدی را که ارکان دین تو هستند همه را حفظ فرما و او را قرار ده در معزن و دایع خود که مرکز

لَا تَضِيعُ وَ فِي جَوَارِكِ الَّذِي لَا يُخْفَرُ وَ فِي مَنَعِكَ وَ عِزِّكَ

ضایع در جوار تو نخواهد شد و در آن محیط قوت و عزّت

الَّذِي لَا يُقْهَرُ وَ أَمِنَهُ بِأَمَانِكَ الْوَثِيقِ الَّذِي لَا يُخَذَلُ مَنْ أَمِنْتَهُ

که هرگز کس مقهور نمی‌گردد و او را در پناهگاه محکم و استوار خود ایمن بدار که هر کس آنجا در آید در امان

بِهِ وَ اجْعَلْهُ فِي كَنَفِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ مَنْ كَانَ فِيهِ وَ أَنْصُرْهُ

از هر خذلانی است و او را در کنف حمایت خود بدار که در آنجاست بی‌آرام و ناشاد نگردد و او را بنصرت

بِنَصْرِكَ الْعَزِيزِ وَ آيِدُهُ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ وَ قُوَّةِ بِقُوَّتِكَ وَ

با عزّت خود منصور دار و بسپاه غالب و قاهر خویش مؤید فرما و به قوت نیروی (نامتناهی) خود قوی

أَرْدِفُهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَ وَالٍ مِّنْ وَالِيهِ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَلْبِسْهُ

و نیرومند گردان و فرشتگانت را با او همراه ساز و دوستانش را دوست دار و دشمنانش را دشمن دار و جوشن حفظ خود در برابر او

دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَ حُفَّهُ بِالمَلَائِكَةِ حَقًّا اللَّهُمَّ اشْعَبْ بِهِ

پوشان و گرداگرد وجود مبارکش فرشتگان را برای محافظت بدار پروردگارا تفرقه و بریشانیهای خلق را بسو جو داو جمع گردان

الصَّدْعَ وَ ارْتُقْ بِهِ الْفَتْقَ وَ آمِتْ بِهِ الْجَوْرَ وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ

ورخنه های خلق را مسدود ساز و جور و ظلم را نابود و حکومت عدل و عدالت کامل را بوجود حضرتش در جهان ظاهر ساز اهل زمین

زَيْنَ بِطُولِ بَقَائِهِ الْأَرْضَ وَ آيِدُهُ بِالنَّصْرِ وَ أَنْصِرْهُ بِالرُّغْبِ وَ

و با طول بقای او زینت و کمال بخش و بیاری خود آن حضرت را مؤید فرما و بر عیب و ترس دشمنان از او اطمینان و تصور بر دشمنان ساز

قَوِّ نَاصِرِيهِ وَ اخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَ دَمِّمْ مَنْ نَصَبَ لَهُ وَ دَمَّرْ مَنْ

باوران او را قوی و نیرومند و آنان که ترک باری او کنند آنها را مخذول و مغلوب ساز و آنان که بدشمنی او قیام کنند هلاک گردان و

غَشَّهٖ وَ اقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ عَمَدَهُ وَ دَعَائِمَهُ وَ اقْصِمْ بِهِ

با او کسانی که مکر و دغل ورزند نابود ساز و ستمگران اهل کفر و سرکشان و رؤسای آنها را به شمشیر آن حضرت بجاکت هلاک انداز و

رُؤُسَ الضَّلَالَةِ وَ شَارِعَةَ الْبِدْعِ وَ مُمَيِّتَةَ السُّنَّةِ وَ مُقَوِّتَةَ

پشت رؤسای ضلالت را براسطه او بشکن و کسانی که وضع بدعت (شیطانی) و محو سنت الهی کنند و باطل را قوی سازند

الْبَاطِلِ وَ ذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَ أَبْرِ بِهِ الْكَافِرِينَ وَ جَمِيعَ

درهم شکن و بسوزان آن بزرگوار جباران ظالم را ذلیل گردان و کافران

الْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ

و ملحدان بیدین عالم را از تمام روی زمین از مشرق و مغرب و بر و بحر

سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدَعَ مِنْهُمْ دِيَارًا وَ لَا تُبْقِيَ لَهُمْ أَثَارًا

و صحرا و کوه ریشه کن ساز که دیگر دیاری از کافران و اثری از آثار ملحدان در جهان باقی نگذاری

اللَّهُمَّ طَهِّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَ أَشْفِ مِنْهُمْ عِبَادَكَ وَ اعِزِّ بِهِ

پروردگارا ديار خود را پاک کن از آن بليدان ساز و دلهاي بندگان را از هلاکت آنها شاد گردان و اهل ايمان را با وجودش عزت بخش

الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخِي بِهِ سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ دَارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ وَ

(واز دل و خواری نجات ده) و سنن و احکام رسولان الهی و پیغمبران خدا را که مندرس شده

جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَ بُدِّلْ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى تُعِيدَ

بواسطه او زندگانی بساز و آنچه از کماخ دین و حکم شرع ترا که ویران ساخته و تغییر و تبدیل داده اند بوجودش از نو بنیاد کن تا آنکه به

دِينِكَ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ جَدِيداً غَضّاً مَخْضاً صَحِيحاً لَأَعْوَجَ

واسطه او و بسندست او شرعی جدید و آئینی کاملاً تازه که با آن هیچ ناراستی

فِيهِ وَ لَا بُدْعَةَ مَعَهُ وَ حَتَّى تُنِيرَ بَعْدَ لِيهِ ظُلْمَ الْجَوْرِ وَ تُطْفِئَ بِهِ

و بدعت نباشد برای امت باز آید و تا آنکه بعدل او بنیان ظلم و جور را نابود سازی و آتش کفر

نِيرَانَ الْكُفْرِ وَ تُوضِحَ بِهِ مَعَاقِدَ الْحَقِّ وَ مَجْهُولَ الْعَدْلِ فَإِنَّهُ

(و (نفاق) را بکلی خاموش گردانی و عهد و پیمان حق را آشکار و اساس عدل که مجهول گردیده بین و معلوم سازی زیرا آن حضرت

عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ اصْطَفَيْتَهُ عَلَى غَيْبِكَ وَ

(امام عصر (ع)) آن بنده با خلوص تست که او را کاملاً خالص برای خود گردانیده ای و برای غیبت خویش

عَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّاتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ

(یعنی دلیل قدرت خود بر حفظ او زمان غیبت) برگزیده ای و او را مقام عصمت از گناه و میرا از هر نقص و عیب و پاک و مجزه

الرَّجْسِ وَ سَلَّمْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَإِنَّا نَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ

از هر رجس و پلیدی و سالم و پاکیزگی از هر ناپاکی عطا فرمودی پروردگارا پس ما بر او گواهی میدهیم، در روز قیامت

يَوْمَ حُلُولِ الطَّامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُذْنِبْ ذَنْباً وَ لَا آتَى حُوباً وَ لَمْ

و روز ورود حادثه بزرگ محشر که او هیچ گناهی ابدأ نکرده و جرمی هرگز اتیان ننموده و مرتکب

يَزْتَكِبُ مَعْصِيَةً وَ لَمْ يُضَيِّعْ لَكَ طَاعَةً وَ لَمْ يَهْتِكْ لَكَ

هیچ معصیتی نشده و هیچ از طاعتت را ابداً ضایع نداشته و هیچ از حرمتت را هتک ننموده

حُرْمَةً وَ لَمْ يُبَدِّلْ لَكَ فَرِيضَةً وَ لَمْ يُغَيِّرْ لَكَ شَرِيْعَةً وَ اِنَّهُ

و ابداً فریضه‌ای را از فریضت مبدل نساخته و حکمی از شریعتت را تغییر نداده است و اوست

الْهَادِي الْمُهْتَدِي الطَّاهِرُ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ اَللّٰهُمَّ

البتّه امام هادی خلق رهبر پاک سیرت باتقوای پاکیزه صفات پسندیده آراسته بهر کمال پروردگارا

اَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ اَهْلِيْهِ وَ وَاٰلِهٖٓ وَ وَاٰلِهٖٓ وَ وَاٰلِهٖٓ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ اُمَّتِهِ وَ جَمِيْعَ رَعِيَّتِهِ

تو بخود آن حضرت و اهل بیتش و فرزندان و ذریه و امت و جمیع رعیتش

مَا تُقْرِئُهُ عَيْنُهُ وَ تَسْرِبُهُ نَفْسُهُ وَ تَجْمَعُ لَهُ مُلْكَ الْمَمْلَكَاتِ

عطائی مرحمت فرما که به آن عطا دیده‌اش روشن و روانش شاد و سرور شود و کشور تمام مملکت داران عالم

كُلِّهَا قَرِيْبًا وَ بَعِيْدًا وَ عَزِيْزًا وَ ذَلِيْلًا حَتّٰى تُجْرِيَ حُكْمَهُ

(و مقتدران جهان) از قریب و بعید آنها و عزیز و ذلیلشان همه را بار عطا فرما تا آنجا که حکمش بر هر حاکمی نافذ

عَلٰى كُلِّ حُكْمٍ وَ تَغْلِبَ بِحَقِّهِ (عَلٰى) كُلِّ بَاطِلٍ اَللّٰهُمَّ

و حق او را بر هر باطلی غالب گردان پروردگارا

اَسْأَلُكَ بِمَا عَلٰى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدٰى وَ الْمَحَجَّةَ الْعُظْمٰى

تو ما را بر دست مبارک او بسراه هدایت بسر و بسطریق شرع عظیم الشان

وَ الطَّرِيْقَةَ الْوَسْطٰى الَّتِي يَرْجِعُ اِلَيْهَا الْغَالِي وَ يَلْحَقُ بِهَا

و طریقت عدل و درستی که هر غالی (بلند پرواز افراطی) و هر تالی (کوته نظر تفریطی) باید به آن

التَّالِي وَ قَوْنًا عَلٰى طَاعَتِهِ وَ تَبْتُنًا عَلٰى مُشَايَعَتِهِ وَ اٰمِنُنَّ عَلَيْنَا

طریق بازگردد رهبری فرما و ما را بر طاعت آن حضرت قوت (و موقفت) عطا فرما و بر پیرویش

بِمُتَابَعَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ الْقَوَّامِينَ بِأَمْرِهِ الصَّابِرِينَ مَعَهُ

ثابت قدم بدار و بر نعمت متابعتش بر ما منت گذار و ما را از سپاه آن حضرت که بفرمانش کاملاً قیام کنند و با او شکیبا و صابرند

الطَّالِبِينَ رِضَاكَ بِمُنَاصَحَتِهِ حَتَّى تَحْشُرَنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي

و در پاری و مددکاری او صرف رضا و خشنودی تو را طالبند قرار ده تا آنکه ما را در روز قیامت در صف یاران

أَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ وَمُقَوِّتِي سُلْطَانِهِ اللَّهُمَّ وَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا

و مددکاران او و تقویت سلطنتش محشور سازی پروردگارا این (درخواست و دعا را) برای ما

خَالِصًا مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ وَرِيَاءٍ وَ سُمْعَةٍ حَتَّى لَا نَعْتَمِدَ

خالص از هر گونه شک و شبیه و ریا و دورنگی قرار ده تا آنکه بر او ما بغیر تو اعتماد نکنیم

بِهِ غَيْرَكَ وَلَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ وَ حَتَّى تُجِلَّنَا مَحَلَّهُ وَ

و جزلقای ترا طالب و مشتاق نباشیم و تا آنکه ما را بمقام او وارد کنی

تَجْعَلَنَا فِي الْجَنَّةِ مَعَهُ وَاعِدْنَا مِنَ السَّامَةِ وَالْكَسَلِ وَالْفِتْرَةِ

و در بهشت رضوان با او (و در جوار آن بزرگوار) قرارگاه دمی و ای خدا ما از خستگی و بی میلی و کسالت (در کار دین) و سستی

وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ تُعِزُّ بِهِ نَصْرَ وَ لِيَّكَ وَ

در طاعت بتو پناه میبریم و ما را از کسانی که برای اعیان دین خود از تو نصرت خواهی و موفق باعزاز ولی و حجت گردانی مقرر فرما

لَا تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَيْرَنَا فَإِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَ

و ما را بغیر ما مبدل مگردان (یعنی این سعادت از ما سلب مفرما) که البته این تبدیل ما بغیر بر تو آسان است

هُوَ عَلَيْنَا كَثِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ

اما برای ما بسیار (گران) است پروردگارا درود و رحمت فرست بر و لایان عهد او و پیشوایان بعد او و آن بزرگواران را با مال و آرزوهای

وَ بَلِّغْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَ زِدْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ اعِزَّ نَصْرَهُمْ وَ تَمِّمْ لَهُمْ مَا

بلند (و مقاصد عالیه) شان تا آنکه ساز و بر عمرشان بیفزای نصرت با عزت با آنها عطا فرما و آنچه با آن پیشوایان الهی از امر دین خود

أَسْنَدَتِ إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِكَ لَهُمْ وَ ثَبَّتْ دَعَائِمَهُمْ وَاجْعَلْنَا

مربوط بآنان فرمودی در حقشان بحد کمال رسان و اساس و ارکان آنها (و حکومتشان) را ثبات و دوام بخش

لَهُمْ أَعْوَانًا وَعَلَى دِينِكَ أَنْصَارًا فَإِنَّهُمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ وَ

و ما را از یاران آنها و از انصار دین خود قرار ده که البته آن بزرگواران معدن کلمات روحانی و گنجینه

خُزَّانُ عِلْمِكَ وَآزْكَانُ تَوْحِيدِكَ وَ دَعَائِمُ دِينِكَ وَ وُلاؤُهُ

علم و ارکان توحید و معرفت و استن های دین تو و صاحب اختیاران امر شرع (و نظم خلق) تواند

أَمْرِكَ وَ خَالِصَتُكَ مِنْ عِبَادِكَ وَ صَفْوَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ

و از بندگان خاص و خالص تو و برگزیده از خلق تو

وَ أَوْلِيَاءُكَ وَ سَلَائِلُ أَوْلِيَاءِكَ وَ صَفْوَةُ أَوْلَادِ نَبِيِّكَ

و دوستان خاص و فرزندان محبان خاص و برگزیده اولاد پیغمبر تو

وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

و سلام و تحیت و رحمت بر او و بر پسران بزرگوارش باد

❀ دعای برای امام زمان (ع) ❀

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ خدایوند بخشاینده مهربان

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ

بار آهارحمت فرست بر محمد که آقنای رسولان و نگین پیغمبران و

حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمُتَّجَبِ فِي الْمِيثَاقِ الْمُصْطَفَى فِي

حجت پروردگار عالمان برگزیده شده در پیمان و پسندیده شده در

الظَّلَالِ الْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ الْبَرِّ مِنْ كُلِّ عَيْبِ الْمُؤَمَّلِ

اشباح پاکیزه از هر آفت و برکنار از هر عیب آرزو شده

لِلنَّجَاةِ الْمُزْتَحَى لِلشَّفَاعَةِ الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ دِينِ اللَّهِ أَللَّهُمَّ

برای رستگاری و امید شده برای شفاعت و سپرده شده بسوی او دین خدا بارآنها

شَرَّفَ بُنْيَانَهُ وَ عَظَّمَ بُرْهَانَهُ وَأَفْلَحَ حُجَّتَهُ وَ أَرْفَعَ دَرَجَتَهُ وَ

شرافت ده بنیاد او را و بزرگ گردان برهان او را و فیروز گردان حجت او را و بلند کن درجه او را

أَضَى نُورَهُ وَ بَيَّضَ وَجْهَهُ وَ أَعْطَاهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَ

و روشن کن نور او را و سفید کن روی او را و عطا کن او را فضل و فضیلت

الْمَنْزِلَةَ وَالْوَسِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً

و منزلت او را و درجه بلند و انگیزخته کن او را مقام پسندیده

يَغِيْطُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْأَخْرُونَ وَ صَلَّى عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ

که آرزو کنند آنرا پیشینیان و پسینیان و رحمت فرست بر امیرالمؤمنین

وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَ

و وارث رسولان و پیشوای روشن پیشانیان و آقای وصیانان و

حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ

برهان پروردگار عالمان و رحمت فرست بر حسن بن علی پیشوای

الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى

مؤمنین و وارث پیغمبران و برهان پروردگار عالمان و رحمت فرست

عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ

بر حسن بن علی پیشوای ایمان آورندگان و وارث رسولان

حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ

و بر همان پروردگار عالمیان و رحمت فرست بر علی بن الحسین پیشوای

الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى

ایمان آورندگان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان و رحمت فرست

عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الْمُرْسَلِينَ وَ

بر محمد بن علی پیشوای ایمان آورندگان و وارث رسولان

حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى عَلَيَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ

و حجت پروردگار عالمیان و رحمت فرست بر جعفر بن محمد پیشوای مؤمنان

الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى

و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان و رحمت فرست

عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الْمُرْسَلِينَ وَ

بر موسی بن جعفر پیشوای مؤمنان و وارث رسولان

حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى عَلَيَّ بِنِ مُوسَى إِمَامِ

و حجت پروردگار جهانیان و رحمت فرست بر علی بن موسی پیشوای

الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى

ایمان آورندگان و وارث رسولان و دلیل پروردگار جهانیان و رحمت فرست

عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الْمُرْسَلِينَ وَ

بر محمد بن علی پیشوای ایمان آورندگان و وارث رسولان و

حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى عَلَيَّ بِنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ

حجت پروردگار عالمیان و رحمت فرست بر علی بن محمد پیشوای مؤمنان

الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ

و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان و رحمت فرست

عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ

بر حسن بن علی پیشوای ایمان آورندگان و وارث فرستادگان خدا و

حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الْخَلْفِ الْهَادِي

حجت پروردگار عالمیان و رحمت فرست بر خلف هادی

الْمَهْدِيِّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ

مهدی پیشوای ایمان آورندگان و وارث پیغمبران و برهان پروردگار

الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَيِّمَةِ الْهَادِيْنَ

عالمیان بار آنها رحمت فرست بر محمد و اهلیت او که پیشوایان راهنمایان

الْعُلَمَاءِ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ دَعَائِمِ دِينِكَ وَ أَرْكَانِ

که دانشمندان راستگویان نیکو پرهیزکاران ستونهای دین تو و ارکان توحید

تَوْحِيدِكَ وَتَرَاجِمَةِ وَحْيِكَ وَحُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ

تو و مترجمان وحی تو و حجتهای تو و خدایت بر خلق تو

خُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَاصْطَفَيْتَهُمْ

و خلیفهای تو در زمینت آنچنان کسانی اند که پسندیده ایشانرا برای خودت

عَلَى عِبَادِكَ وَازْتَصَيْتَهُمْ لِدِينِكَ وَخَصَّصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ

و برگزیده ایشانرا بر بندگانت و پسندیده ایشانرا برای دینت و مخصوص کرده ایشانرا بشناخت خودت

وَجَلَّلْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَغَشَّيْتَهُمْ بِرَحْمَتِكَ وَرَبَّيْتَهُمْ

و تجلیل کرده ایشانرا با بکرامتت و پوشانیده ایشانرا با برحمتت و تربیت کرده ایشانرا

بِنِعْمَتِكَ وَ غَدَيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ وَالْبَسْتَهُمْ نُورَكَ وَرَفَعْتَهُمْ

بنعمت و خوراک داده بر ایشان بحکمت و پوشانیده‌ای ایشان را بنور و بلند کرده ایشان را

فِي مَلَكُوتِكَ وَ حَفَفْتَهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ وَ شَرَفْتَهُمْ بِبَنِيكَ

در ملکوت و فرا گرفته ایشان را با ملائکه خودت و شریف داشته ایشان را با پیغمبرت

صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَيْهِمْ صَلَوَةٌ

رحمت‌های تو باد بر او و آل او بارالها رحمت فرست بر محمد و بر ایشان

زَاكِيَةٌ نَامِيَةٌ كَثِيرَةٌ دَائِمَةٌ طَيِّبَةٌ لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ وَلَا

برحمتی پاک فرااینده بسیار ثابت خوش آیند احاطه نکند بآن کسی جز تو

يَسَعُهَا إِلَّا عِلْمُكَ وَلَا يُحْصِيهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ اللَّهُمَّ وَ صَلِّ

و نمی‌رسد بآن جز دانش تو و نشمارد آنرا یک نفر جز تو بارالها و رحمت فرست

عَلَى وَ لِيكَ الْمُحِبِّي سُنَّتِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ

بر ولی خودت که زنده کننده سنت تو است که قائم بامر تو که دعوت کننده است بسوی تو

الدَّلِيلِ عَلَيْكَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ

رهنمایست برای تو و برهان تو است بر بندگانت و جانشین تو است در زمینت

وَ شَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ اللَّهُمَّ أَعِزَّ نَصْرَهُ وَ مَدَّ فِي عُمُرِهِ

و گواه تو است بر بندگانت بارالها عزیز گردان باری او را و دراز کن عمر او را

وَ زَيِّنِ الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ اللَّهُمَّ اكْفِهِ بَغْيَ الْحَاسِدِينَ

و زینت ده زمین را بدرازای بقای او بارالها کفایت کن او را از جور حسودان

وَ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَ أَوْجُرْ عَنَّهُ إِزَادَةَ الظَّالِمِينَ وَ

و پناه ده او را از شر حیلہ‌کنندگان و دفع کن از او ارادهٔ ستمکاران را

خَلَّصَهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ

و رهائی ده او را از دست جباران بارالها عطا کن باو در خودش و ذریئه او

و شَيْعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوِّهِ وَ جَمِيعِ أَهْلِ

و شیعه او و رعیت او و مخصوصان او و همه تابعان او و دشمنان او و همه اهل دنیا

الدُّنْيَا مَا تُقَرِّبُهُ عَيْنُهُ وَ تَسْرِبُهُ نَفْسُهُ وَ بَلَّغَهُ أَفْضَلَ مَا أَمَّلَهُ

آنچه را که روشن شود به آن چشم او و شاد شود به آن خودش و برسان او را بهتر آنچه آرزو کند او

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ جَدِّدْ لِي

را در دنیا و آخرت بدرستی که تو بر هر چیز توانائی بارالها تازه کن بآن

مَا أَمْتَحَنِي مِنْ دِينِكَ وَأَخِي بِهِ مَا يُبَدَّلُ مِنْ كِتَابِكَ وَأَظْهِرْ لِي

آنچه را که نابود شده از دینت و زنده کن باو آنچه را که عوض شده از کتابت و آشکار کن باو

مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ غَضًّا

آنچه را که تغییر داده شده از حکمت تا اینکه برگردد دینت بآن و بدست او

جَدِيدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لِاشْكَ فِيهِ وَ لَا شُبْهَةَ مَعَهُ وَ لَا بَاطِلَ

تو و تازه خالص و پاکیزه نه شک در آن باشد و نیست شبهه با آن و نیست باطلی نزد آن

عِنْدَهُ وَ لَا بِدْعَةَ لَدَيْهِ اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَ هُدِّبْ كُنْهَ

و نه بدعتی نزد آن بارالها روشن کن بنور او هر تاریکی را و ویران کن باستواری او

كُلِّ بِدْعَةٍ وَ اهْدِمْ بَعِزَّهُ كُلَّ ضَلَالَةٍ وَ اقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ وَ

هر بدعت را و نابود کن بعزیزی او هر گمراهی را و بشکن باو هر زور کننده را

أَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَ أَهْلِكَ بِعَدْلِهِ جَوْرَ كُلِّ جَائِرٍ وَ أَجِرْ

و خاموش کن به شمشیر او هر آتش را و هلاک کن بعدل او ظلم هر ظلم کننده را و جاری کن

حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَأَذِلَّ بِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ اَللّٰهُمَّ اَذِلَّ

حکم او را بر هر حکمی و خوار گردان پادشاهی او هر پادشاهی را بارآنها ذلیل کن

كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ وَ اَهْلِكَ كُلَّ مَنْ عَادَاهُ وَ اَمَكْرُ بِمَنْ كَادَهُ

هر کس را که قصد کند او را و هلاک کن هر کس را که دشمن دارد او را و مکر کن بهر که حيله کند او را

وَ اسْتَأْصِلْ مَنْ جَحَدَهُ حَقَّهُ وَ اسْتَهَانَ بِاَمْرِهِ وَ سَعَى فِي اِطْفَاءِ

و از ریشه بینداز هر که را انکار کند حق او را و سبک شمارد بکار او و کوشش کند در خاموش کردن

نُورِهِ وَ اَزَادَ اِخْمَادًا ذِكْرِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ

نور او و اراده کرده خاموشی یابدش را بارآنها رحمت فرست بر محمد مصطفی

عَلَى الْمُرْتَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنَ الرَّضَا وَ الْحُسَيْنَ

و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین مصطفی

الْمُصْطَفَى وَ جَمِيعِ الْاَوْصِيَاءِ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ اَغْلَامِ الْهُدَى

و همه اوصیاء که چراغهای تاریکی اند و نشانه های هدایت

وَ مَنَارِ التَّقَى وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ الْحَبْلِ الْمَتِينِ وَ الصِّرَاطِ

و روشن گاه پرهیزکاری و عروة الوثقی و رشته محکم و راه راست

الْمُسْتَقِيمِ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ وُلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْاِئِمَّةِ مِنْ

و رحمت فرست بر ولی خودت و والیان عهدت و امامان از

وَلَدِهِ وَ مَدِّ فِي اَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي اَجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ اَقْصَى

فرزندانش و زیاد کن در عمرشان و بیفز در مدت ایشان و برسانشان به نهایت

اَمْالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ اٰخِرَةَ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آرزوهایشان در دین و دنیا و آخرت زیرا که تو بر همه چیز توانایی

✻ تجدید بیعت با امام زمان (ع) ✻

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ

پروردگارا بر آقای ما حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه

جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا

درود و تَحِيَّتِ فرست از تمام مرد و زن اهل ایمان که در مشرق و مغربهای عالَمند

وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَيْثُ هُمْ وَمَيْتِهِمْ وَعَنْ وَالِدَيَّ

و در بر و بحر و کوه و بیابان جهانند و از همه زندگان و مردگان و از جانب پدر و مادر

وَوَالِدَيَّ وَعَنْيَ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ زِنَةَ عَرْشِ

و فرزندان من تَحِيَّتِي و درودی فرست که بسوزن عرش

اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمُنْتَهَى رِضَاهُ وَعَدَدَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ

(با عظمت) خدا و بمقدار مداد کلمات (وجودی نوری) خدا باشد و بمنتهای خشنودی و رضای او و بعدد آنچه در کتاب

أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ

(آفرینش) او بشمار آمده و علم او احاطه بر آن کرده پروردگارا من باز تجدید می کنم

يَوْمٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً فِي رَقَبَتِي اللَّهُمَّ كَمَا شَرَفْتَنِي

(امروز) عهد و عقد یعنی را که از آن حضرت برگردن جان من است پروردگارا چنانچه مرا به این شرافت

بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَفَضَّلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَخَصَصْتَنِي بِهَذِهِ

(زیارتش) سزافراز فرمودی و به این فضیلت گرامی داشتی و به این

النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَى مَوْلَايَ وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ وَاجْعَلْنِي

نعمت بزرگم اختصاص دادی پس پروردگارا درود فرست بر مولای من و آقای من حضرت صاحب الزمان و مرا هم

مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَالذَّابِقِينَ عَنْهُ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ

ازیاران آن بزرگوار و پیروان و مدافعین و نصرت کنندگانش قرار ده و از آنان که در رکاب

المُشْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي الصَّفِّ الَّذِي

حضرتش بدرجه رفیع شهادت می رسند با کمال شوق و بی هیچ گونه کراهت بگردان در آن صف لشکر آن بزرگوار

نَعْتِ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتُ: صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصِ

که در کتاب مجید خود اهل آن صف را مدح و توصیف کردی که فرمودی در قرآن آنها صفی باشند

عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَإِلَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ

که در راه اطاعت تو و اطاعت رسول تو و اهلیت پیغمبرت (ع) گویی در استقامت همانند سدا آهن ایستاده اند پروردگارا

هَذِهِ بَيْعَةٌ لَهُ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

این بیعت و عهد در گردن جان من تا قیامت از او خواهد بود.

در مزار بحار الأنوار می فرماید: بعد از این دست راست را در دست چپ قرار دهد

❀ دعای عهد ❀

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ

پروردگارا ای رب نور حقیقی وجود کامل و خداوند کرسی با رفعت (علم و رحمت شامل) و خداوند دریای

الْمَسْجُورِ وَمُنزِلِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ

(بی پایان) احسان وای نازل کننده کتاب آسمانی تورا، موسی و انجیل عیسی و زبور داود (ع) و ای پروردگارا سابه

وَالْحَرُورِ وَمُنزِلِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقْرَبِينَ

و آفتاب گرم و ای نازل کننده قرآن عظیم الشأن (بر پیغمبر ختمی موبتصر) و ای پروردگار ملائکة مقرب

وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ

وپیغمبران و رسولان (رحمت) پروردگارا همانا از حضرتت در خواست می‌کنم بحق ذات بزرگواریت و بحق

وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ

نور جمال بیمثالت که عالم به آن روشن است و بملکت قدیم و سلطنت ازلیت ای زنده‌ای ابدی و ای پاینده سرمدی

أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَ

از تو در خواست می‌کنم بحق آن اسمی که آسمانها و زمینهای (بیحد و حصر) رابه آن اسم نور وجود بخشیدی

بِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلَادُ وَالْآخِرُونَ يَا حَيُّ قَبْلَ

و به آن اسمی که اولین و آخرین اهل عالم رابه آن اصلاح و تربیت دادی ای زنده (ازلی ذاتی) پیش

كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ يَا

از هر زنده (موقت عارضی ای زنده ابدی بعد از هر زنده (فناپذیر) ای زنده هنگامیکه احدی زنده نبود ای

مُحْيِي الْمَوْتِ وَمُمِيتِ الْأَحْيَاءِ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ

زنده کننده مردگان و میراننده زندگان عالم ای زنده بالذات که غیر تو خدائی نیست پروردگارا

بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ

تو پر مولای ما حضرت امام عصر هادی ائمت و مهدی آل محمد (ع) قیام کننده بفرمان تو

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ

که درود خدا بر او و بر پدران پاک گوه او بیاد از تمام مرد و زن

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلِهَا

اهل ایمان که در مشرق و مغربهای زمین هستند و در صحرا

وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدَيَّْ مِنَ الصَّلَوَاتِ

و کوه و بر و بحر عالمند از من و پدر و مادر من بر او درود و تحیتی فرست

زِنَّةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ

برابر عرش (با عظمت) خدا و بقدر مداد کلمات (تکوینی وجودی) حق و آنچه که علم خدا احصاء و کتاب

كِتَابُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ

آفرینش حق احاطه بر آن نموده است پروردگارا من در صبح همین روزم و تمام ایامی که در آن زندگی کنم

أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لِأَحْوَالِ عَنَّا وَ لَا

با او تجدید می کنم عهد خود و عقد بیعت او را که برگردن من است که هرگز از این عهد و بیعت برگردم

أَزُولُ أَبَدًا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَغْوَانِهِ وَ الذَّاكِرِينَ عَنْهُ

و نا ابد بر آن ثابت قدم باشم پروردگارا مرا از انصار و یاران آن بزرگوار قرار ده و از آنان که از او دفاع

وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُتَمَثِّلِينَ لِأَوْامِرِهِ

می کنند و از پی انجام مقاصدش می شتابند و او امرش را امثال و از وی حمایت

وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ

کرده و بجانب اراده اش مشتاقانه سبقت می کنند و در حضور حضرتش (و در رکاب ظفر انتسابش) بدرجه رفیع شهادت

يَدَيْهِ اللَّهُمَّ إِنِّ حَالِ يَمِينِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ

می رسند مرا از آنان مقرر فرما پروردگارا اگر میان من و او موت که بر تمام بندگانت قضای

عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ مُؤْتَرًّا كَفَنِي

حتمی قرار داده ای حدایی افکنند پس مرا از قبر برانگیز در حالی که کفنم

شَاهِرًا سَنَفِي مُجَرَّدًا أَقْنَاتِي مُلَيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ

را ازار خود کرده و شنیدم را از نیام برکشیده و لیتک گوید دعوتش را که بر تمام مردم شهر

وَ الْبَادِي اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ

ردیدار عالم لازم الاجابه است اجابت کنم ای خدا بیما آن طلعت زیبای رشید را بنما و از پرده غیب پدیدار کن

وَأَكْحُلُ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ وَ عَجَّلَ فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ

وسمه نور و روشنی ابدی که نظر بر آن جمال مبارک با چشم من درکش و فرج آن حضرت را نزدیک و خروجش را

مَخْرَجَهُ وَ أَوْسَعَ مِنْهَجَهُ وَ اسْلُكَ بِي مَحَجَّتَهُ وَ أَنْفَذَ أَمْرَهُ

آسان ساز و توسعه در طریق وی عطا فرما و مراحط برقه با حجت و بیان او سلوک ده و فرمان آن حضرت را نافذ گردان

وَ اشْدُدْ أَرْزَهُ وَ اغْمِرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَخِي بِهِ عِبَادَكَ

و پشت او را قوی ساز و ای خدا شهر و دیارت را بوجود او معمور ساز و بندگانت را بواسطه او زنده ساز

فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ

چون تو خود فرمودی و کلام تو حق و حقیقت است (فرمودی ظهور الفساد در البر و البحر

بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لِيكَ وَ ابْنِ بِنْتِ

بم اکسبت ایدی الناس) پس تو ای پروردگار ولی خود و پسر دختر پیغمبرت را

نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يُظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ

که مسمی بنام پیغمبرت (حضرت محمد ص) است بر ما از پرده و غیب ظاهر فرما تا آنکه بر هر باطل

إِلَّا مَرَقَهُ وَ يُحِقِّ الْحَقَّ وَ يُحَقِّقُهُ وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ

ظفر یا بدو آن زامعو و نابود سازد و حق را ثابت و محقق گرداند و آن حضرت را ای پروردگار فریاد رس

عِبَادِكَ وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَ مُجَدِّدًا لِمَا

بندگانت مظلومت قرار ده و ناصر و یاور آنان که جز تو ناصر و یاری ندارند و مجدّد

عُطِّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَ مُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ

احکامی از قرآن معجبت که تعطیل شده و رفعت و استحکام بخش کنایه شعائر آئینت

وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ

و سنن پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و او را ای پروردگار از بیداد متمسکاران در

حَصِّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ اللَّهُمَّ وَ سُرَّرَ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا

حفظ و امان خود بدار پروردگارا و پیغمبر اکرم حضرت محمد (ص) را شاد و مسرور

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيِيَّتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ وَ أَرْحَمَ

گردان بیدار او و پیروانش را که دعوت حضرتش را اجابت کردند و ای خدا بر حال

اسْتِكَانَتِنَا بَعْدَهُ اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ

زار پریشان ما بعد از (غمیبت) او ترحم فرماید ای خدا غم و اندوه دوری آن بزرگواران بظهورش از قلوب این امت

بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرِيهِ قَرِيبًا

بر طرف گردان و برای آرامش دل‌های ما بظهورش تعجیل فرما که مخالفان بعید دانند و ما فرج و ظهورش را نزدیک می‌دانیم

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس سه مرتبه دست راست برران خود

ای خدا ای مهربانترین مهربانان عالم

می‌زنی و می‌گویی: الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ

تعجیل و شتاب فرماید ای مولای من ای صاحب الزمان (ع)

❀ دعای نماز استغاثه به امام زمان (ع) ❀

اللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ فَالْمَخْمِدَةَ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ

خدایا اگر فرمانت بستم حمد از تو است و اگر نافرمانیت کردم حجت از

لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرْجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَ شَكَرَ

تو است نسیم راحت از تو است و فرج از تو است منزّه است کسی که نعمت داد و قدر دانست

سُبْحَانَ مَنْ قَدَّرَ وَ غَفَرَ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ

منزه است کسی که تقدیر کرد و آمرزید خدایا اگر نافرمانیت کردم پس من بتحقیق

أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ

فرمانت بروم در دوستترین چیزها نزد تو که آن ایمان بتو است فرزند به تو نیستم

أَتَّخَذَ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ

و برای تو شریکی نگرفتم منت از تسواست بدان بر من

لَا مَنَّا مِنْي بِهِ عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ

نه آنکه منی دارم بتو من تو را نافرمانی کردم ای معبودم بدون مکابره

الْمُكَابَرَةَ وَلَا الْخُرُوجَ عَنْ عُبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودَ

و بسی خروج از بندگیت و بی عبودیتت و انکار

لِرَبِّيَّتِكَ وَلَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ

پروردگارت و لیکن فرمان هوای نفس بردم و شیطانم لغزاند از تسواست

الْحُجَّةَ عَلَيَّ وَالْبَيَانَ فَإِنْ تُعَذِّبُنِي فَبِدُنُوْبِي غَيْرُ ظَالِمٍ لِي وَإِنْ

حجت بر من و بیان اگر عذابم کنی بگناهانم متم نکردی بر من و اگر

تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا

بیمرزیم و رحم کنی برآستی تو جوادی و کریمی ای کریم ای کریم ای

أَمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ أَسْئَلُكَ بِأَمْنِكَ

ایمن کن از هر چیز و هر چیز از تو ترسان و در حذر است از تو خواهم با میت

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَخَوْفٍ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

تو از هر چیز و ترس هر چیز از تسواست که رحمت فرستی بر محمد

وَالِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَأَهْلِي وَوَلَدِي

و آل محمد و اینکه بمن امان بدهی برای خودم و اهلیم و فرزندانم

وَسَائِرِ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافَ وَلَا أَخْذَرَ مِنْ شَيْءٍ

و همه آنچه نعمت دادی بدان تا آن ترسم و هم نهر اسم از چیزی

أَبَدًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا

هرگز زیارت تو بر هر چیز توانایی و بس است ما را خدا و چه خوب و کیلی است ای

كَافِي إِبْرَاهِيمَ نُمْرُودَ وَيَا كَافِي مُوسَى فِرْعَوْنَ أَسْئَلُكَ أَنْ

کافی ابراهیم از نمرود و ای کفایت کن موسی از فرعون از تو می خواهم اینکه

تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْفِينِي شَرَّ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ

رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و کفایت کنی مرا از شر فلان پسر فلان

❁ زیارت امام زمان (ع) روز جمعه ❁

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ

سلام بر تو ای حجت خدا در زمین او سلام بر تو ای دیده خدا

اللَّهُ فِي خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ

در بندگان او سلام بر تو ای نور خدا که هدایت شود به آن

الْمُهْتَدُونَ وَيُفْرَجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا

هدایت یافتگان و فرج شود به آن از مؤمنین سلام بر تو ای

الْمُهْتَدِبُ الْخَائِفُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ السَّلَامُ

پاکبیزه ترسان سلام بر تو ای ولی نصیحت کن سلام بر

عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النِّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ السَّلَامُ

تو ای کشتی نجات سلام بر تو ای چشمه حیات سلام بر

عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ

تو رحمت خدا بر تو و بر آل بیت تو که پاک و

الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنْ

پاکیزه‌اند سلام بر تو زود کند خدا بر تو آنچه را که وعده کرده تو را از

النَّصْرِ وَظُهُورِ الْأَمْرِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ

نصرت و ظهور امر است سلام بر تو ای آقای من من دوستدار توام

عَارِفٌ بِأَوْلِيكَ وَأُخْرِيكَ اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَ وَبِآلِ

آشنایم با اولی و آخرت نزدیکی جویم به سوی خدای تعالی به تو و به آل

بَيْتِكَ وَأَنْتَظِرُ ظُهُورَكَ وَظُهُورَ الْحَقِّ عَلَى يَدَيْكَ

بیت تو و انتظار ظهور تو را دارم و آشکار شدن حق بدست تو است

وَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَجْعَلَنِي

و سؤال کنم خدا را اینکه رحمت فرستد بر محمد و آل محمد و اینکه قرار دهد مرا

مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لَكَ وَالتَّابِعِينَ وَالتَّاصِرِينَ لَكَ عَلَيَّ

از منتظران بر تو و تابع شوندگان و کمک کنندگان باشم بر تو بر

أَعْدَائِكَ وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي جُمْلَةٍ

دشمنان و شهید شوندگان در پیشت از جمله

أَوْلِيَائِكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ

دوستان ای آقای من ای صاحب الزمان رحمت‌های خدا بر تو

وَ عَلَيَّ آلِ بَيْتِكَ هَذَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمُتَوَقَّعُ فِيهِ

و بر آل بیت تو این روز جمعه است و آن روز تو است که در آن انتظار

ظُهُورُكَ وَالْفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدَيْكَ وَقَتْلُ

ظهورت و فرجت مسی شود برای مؤمنین بر دست تو و کشتن

الْكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ وَ أَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ وَ

کافران به شمشیرت و من ای مولایم در آن مهمان تو و پناهونده توام

أَنْتَ يَا مَوْلَايَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ وَ مَأْمُورٌ بِالضِّيَافَةِ

و تو ای آقایم کریمی از فرزندان کرامانی و مأموری به مهمان

وَ الْأَجَارَةِ فَأَضِيفْنِي وَ اجْزِنِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى

و پناه دادن پس مهمانم کن و پناهم ده رحمتهای خدا بر تو و بر

أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ. سَيِّدِ ابْنِ طَاوُسٍ كَقَوْلِهِ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مِنْ

اهل بیت تو که پاکیزه اند.

زیارت مُتمثل می شوم باین شعر و اشاره می کنم به آن حضرت

تَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَّهْتُ رِكَابِي * وَضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ

یعنی من بز تو نازل می شوم هر کجا که راسلهم روی آورد و مرا وارد نماید و مهمان تو هستم در هر کجا که باشم از شهرها

فهرست موضوعات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱۷	مهدی (ع) کیست؟
۱۹	سیمای مهدی (ع) در آینه قرآن
۲۷	حضرت مهدی (ع) در کتب پیشینیان
۲۹	بشارات عهدین
۳۲	مژده کتاب صفیای نبی پیرامون حضرت مهدی (ع)
۳۳	حضرت مهدی (ع) از دیدگاه انجیل متی
۳۴	فرزند انسان کیست؟
۳۵	مژده کتاب «دید»

- بشارت کتاب «باسک» هندوها در مورد حضرت مهدی (ع) ۳۵
- مژده کتاب «پاتیکل» پیرامون حضرت مهدی (ع) ۳۶
- بشارت کتاب «جاماسب» در مورد حضرت مهدی (ع) ۳۷
- اسامی مقدس حضرت مهدی (ع) در کتب مذهبی ملل مختلف جهان ۴۱
- ویژگیهای حضرت مهدی (ع) ۴۳
- شبهات حضرت مهدی به انبیا (علیهم السلام) ۴۷
- شبهات امام زمان به حضرت نوح ۴۸
- شبهات امام زمان به حضرت ابراهیم ۴۹
- شبهات امام زمان به حضرت موسی ۵۱
- شبهات امام زمان به حضرت عیسی ۵۷
- شبهات امام زمان به جدّ بزرگوارشان خاتم انبیا (ص) ۵۸
- شبهات امام زمان به هر یک از ائمه معصومین (علیهم السلام) ۵۹
- امام زمان عدل قرآن و از جهاتی شبیه به قرآن است ۶۳
- سیستم حکومتی امام زمان (ع) ۶۷

فصل دوم

- عقیده علمای اهل سنت درباره حضرت مهدی (ع) ۷۳
- نام برخی از کتابهای اهل سنت ۷۶
- لزوم تشکیل حکومت جهانی از دیدگاه دانشمندان ۸۱
- حکومت جهانی از دیدگاه ادیان و مکاتب ۸۳

فصل سوّم

- علائم ظهور حضرت مهدی (ع) ۸۷
- صیحه‌ای در نیمه ماه رمضان ۸۷
- بیهوش و کر شدن هزاران نفر از صدای صیحه ۸۹
- خراب شدن بعضی از شهرها در آخرالزمان ۹۱
- بیرون آمدن یاران امام زمان از قم ۹۳
- ظاهر شدن آب بر روی زمین در شهر قم ۹۵
- دعوت مردم، توسط مردی از اهل قم ۹۶
- اختلاف دو گروه از عجم در کلمه عدل ۹۶
- قومی که در مشرق خروج می‌کنند ۹۶
- قم شهر ما و شهر شیعیان ما ۹۷
- قم و کوفه جای امن ۹۸
- عجم شیر مردانی شجاع ۹۸
- وضع زنها در آخرالزمان ۹۹
- آرزوی مرگ ۱۰۰
- سختی دینداری ۱۰۰
- جمع شدن در مساجد برای حرف دنیا ۱۰۱
- کم شدن فقها ۱۰۱
- پیروی خواهشهای نفسانی و خواندن قرآن با ساز و آواز ۱۰۲
- تزلزل مردم در ایمان و اعتقادات ۱۰۴

- ۱۰۴ گرفتاریهای متعدد
- ۱۰۵ عرب و فتنه های آخرالزمان

فصل چهارم (۱)

- ۱۰۹ آیا ملاقات حضرت ولی عصر (ع) ممکن است؟
- ۱۱۵ ملاقات آیت الله شیخ عبدالنبی اراکی با ولی عصر (عج)
- ۱۲۲ تشرف آیت الله اصفهانی
- ۱۲۴ عنایت و کمک ولی عصر ارواحنا فداه به حوزه علمیه قم
- ۱۲۴ ادای قرض حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی
- ۱۲۵ پیام حضرت ولی عصر (ع) به آیه الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم
- ۱۲۵ عنایت حضرت ولی عصر (ع) به آیت الله العظمی گلپایگانی در عالم رؤی
- ۱۲۶ گناه مانع اجابت دعا
- ۱۲۷ شفای شخصی که لال شده بود
- ۱۲۹ مقام حاج شیخ عبدالکریم حائری
- ۱۳۰ تشرف حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی (قدس سره الشریف)
- ۱۴۳ تشرف به زیارت ولی الله اعظم امام زمان (عجل الله فرجه)
- ۱۴۵ تشرف حاج غلام عباس حیدری در حرم امام هشتم (ع)
- ۱۴۷ توصیه حضرت به دوری از هوای نفس
- ۱۴۸ تشرف حاج غلام عباس در عالم رؤیا
- ۱۴۹ تشرف، محمد علی فشندی تهرانی
- ۱۵۴ دومین تشرف حاج محمد علی

- ۱۵۵ سومین تشرّف حاج محمد علی
- ۱۵۶ تشرّف احمد عسکری و بنای مسجد امام حسن مجتبی در قم
- ۱۶۴ شفای دختر نیزده ساله به دست حضرت مهدی (ع)

فصل چهارم (۲)

- ۱۷۱ شفا گرفتن یک زن در قم
- ۱۷۴ شفا یافتن مردی در مسجد جمکران
- ۱۷۷ تشرّف علی بن ابراهیم مهزیار
- ۱۸۲ تشرّف مرحوم حاج آقا سید جواد منتظری قمی
- ۱۸۴ تشرّف آیت الله سید محمد هاشمی گلپایگانی در عالم رؤیا
- ۱۸۶ عنایت امام زمان (ع) در رمی جمرات
- ۱۸۶ تشرّف حاج لطیف بیات جوزانی در عالم رؤیا
- ۱۸۸ داستان حاج علی بغدادی
- ۱۹۷ شفا یافتن علی اکبر رضا بابایی در مسجد جمکران
- ۱۹۸ توسّل به حضرت برای تعلیم قرآن
- ۱۹۹ تشرّف والد المعظم به لقاء حضرت
- ۲۰۱ تشرّف دیگر حجة الاسلام قاضی زاهدی
- ۲۰۴ حضرت امام زمان (ع) در منزل شیخ طه نجف (ره)
- ۲۱۴ عنایت حضرت مهدی (ع) به آیت الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی
- ۲۱۶ دیدار دختر آیت الله اراکی با امام زمان (ع)
- ۲۱۹ داستان ملاقات شیخ محمد تقی آملی با امام زمان (ع)

- ۲۲۰ تشرّف عالم ربّانی حاج شیخ محمد تقی بافقی
- ۲۲۳ عنایت دیگر حضرت به مرحوم بافقی
- ۲۲۴ کمک حضرت ولیّ عصر (عج) به محتشم کاشانی

فصل چهارم (۳)

- ۲۲۹ حضرت امام زمان (ع) و شهریه طلاب
- ۲۳۱ ملاقات سید بحر العلوم (ره) در مکه
- ۲۳۳ نسخه عریضه به امام زمان (ع)
- ۲۳۴ صورت عریضه مشهوره به حضرت صاحب
- ۲۳۶ آیت الله العظمی گلپایگانی و عریضه به خدمت حضرت
- ۲۳۷ سید محمد عاملی و عریضه به خدمت حضرت
- ۲۳۹ تشرّف علامه میرجهانی در سرداب مقدس
- ۲۴۳ آیت الله حاج میرزا محمد باقر محسنی
- ۲۴۵ تشرّف مرحوم حاج ابوالقاسم پاینده قمی در مسجد جمکران
- ۲۴۷ تشرّف حاج علی محمد پاینده در مسجد جمکران
- ۲۴۹ تشرّف حاج سید محمد تقی مشیر در حرم حضرت رضا (ع)
- ۲۵۱ تشرّف آقا شیخ حسین سامرائی
- ۲۵۲ ملاقات حضرت در حال طواف
- ۲۵۲ تشرّف حضرت آیت الله سیویه
- ۲۵۳ استغاثه مردستی به حضرت ولیّ عصر (ع)
- ۲۵۶ لطف حضرت مهدی (ع) درباره سید هرندی

- توصیه حضرت به آیت‌الله ابطحی اصفهانی ۲۶۱
- سفارش حضرت به سید رشتی درباره نافلة، عاشورا، جامعه ۲۶۲
- قضایایی از حجة الاسلام فقیهی بروجردی ۲۶۶
- عنایت حضرت و نجات از خطر مرگ ۲۶۶
- نجات حضرت گم‌شده‌گان را ۲۶۶
- سقوط از کوه و توسل به حضرت ۲۶۷
- عنایت امام عصر را در راه عسکرین ۲۶۷
- تشریف حاج صادق کربلایی در راه مسجد سهله ۲۶۸
- رویای آقای حاج محمد جواد افشار ۲۷۱
- عنایت حضرت حجّت (ع) در مکه معظمه ۲۷۳

فصل پنجم

- وظایف مادر زمان غیبت ولی عصر (ع) ۲۷۹
- اوقات و حالاتی که سفارش شده برای دعای به حضرت ولی عصر
(ارواحنا فداه) ۲۹۷
- فایده دعا برای امام زمان (ارواحنا فداه) ۳۰۶
- مکانهایی که سفارش شده برای دعای به ولی عصر - ارواحنا فداه - ۳۱۵
- انتظار فرج ۳۲۱
- تعداد یاران حضرت ولی عصر (عج) ۳۲۶

فصل ششم

- ۳۲۹ اشعاری در باره حضرت مهدی (ع)
- ۳۵۵ دعای فرج
- ۳۵۷ دعای فرج
- ۳۵۸ دعای فرج
- ۳۵۹ دعا در غیبت امام زمان (ع)
- ۳۶۹ دعا برای امام زمان (ع)
- ۳۷۵ دعا برای امام زمان (ع)
- ۳۸۲ تجدید بیعت با امام زمان (ع)
- ۳۸۳ دعای عهد
- ۳۸۷ دعای نماز استغاثه به امام زمان (ع)
- ۳۸۹ زیارت امام زمان (ع) روز جمعه